

احمد سيف



آقای احمدی نژاد
و اقتصاد ایران

آقای احمدی نژاد و اقتصاد ایران



آقای احمدی نژاد و اقتصاد ایران

مقالات

احمد سیف

احمد سیف
آقای احمدی نژاد و اقتصاد ایران
مقالات

چاپ اول ۱۳۹۰
طرح جلد: شیرین حسابی
صفحه بندی: فاطمه فراهانی

شابک ۹۷۸۱۷۸۰۸۳۰۴۸۳

تمامی حقوق برای نویسنده محفوظ است



Published and Distributed by
H&S Media Ltd
UK © 2011
info@handsmedia.com

فهرست

۱	مقدمه
۳	پیش درآمد
۲۱	اقتصاد آقای احمدی نژاد
۲۷	آقای احمدی نژاد و اقتصاد ایران
۴۷	اقتصاد ایران در سالی که گذشت
۵۳	اقتصاد پادگانی ایران
۵۷	چرا رکورد زدن شاخص بورس تهران خطرناک است؟
۶۱	بحران در اقتصاد ایران: شواهد و مصادیق
۶۷	بحران بیکاری در ایران
۷۹	تراژدی مسکن در ایران
۸۳	«هدفمند کردن یارانه‌ها» و تورم
۸۷	بحران در صنعت خودروسازی
۱۰۳	«شیربیمار» ایران: بحران در کشاورزی ایران
۱۰۷	بحران در صنعت نساجی ایران
۱۱۳	آقای احمدی نژاد و مصیبت هدفمند کردن یارانه‌ها
۱۱۷	چرا اقتصاد ایران در این سال‌ها به دست انداز افتاده است؟
۱۲۳	ما و حقیقت که آسیب پذیرتر شده است!
۱۳۳	پول، پول قانونی و ذخایر ارزی
۱۴۳	مثلث چار گوش: رکود تولید و افزایش صادرات غیر نفتی

۱۴۷	ریشه‌ها و علل گسترده‌گی فساد مالی و اقتصادی در ایران
۱۵۳	سرمایه‌گذاری خارجی: بازی با آمار
۱۵۷	معضل مالیات در جمهوری اسلامی
۱۶۳	مصیبت نشر در ایران و هدفمند کردن یارانه‌ها
۱۶۷	«معمای» رشد اقتصادی ایران
۱۷۳	عمده‌ترین مشکل اقتصادی ما راه حل اقتصادی ندارد
۱۸۳	فقدان سیاست ضدتورمی
۱۹۱	درباره یارانه‌ها: مصاحبه با رادیو زمانه
۱۹۹	پانوش‌ها

مقدمه

مجموعه مقالاتی که در دست دارید در چند سال گذشته در سایت‌ها و نشریات اینترنتی گوناگون منتشر شده‌اند. به نظر آمد که جمع کردن‌شان در یک جا برای کسانی که از دور و نزدیک به سرنوشت ایران علاقمندند، مفید خواهد بود. درباره این نوشته‌ها، باید چند نکته را پیشاپیش توضیح بدهم. اگرچه در این نوشته‌ها به بسیار کسان و بسیار دیدگاه‌ها انتقاد کرده‌ام ولی امیدوارم به هیچ کس بدزبانی نکرده باشم. می‌خواهم بر این نکته تاکید بکنم که کوشیدم در این نوشته‌ها به نظر و دیدگاه برخورد بکنم نه به شخص. همان گونه که گفتم این مقالات در چند سال گذشته نوشته شده‌اند. بعضی از نشریات، روزنامه‌ها و یا حتی سایت‌هایی که مورد استفاده من قرار گرفته‌اند دیگر وجود خارجی ندارند. نه تنها دیگر منتشر نمی‌شوند و وجود ندارند بلکه حتی آرشیوی هم از آنان در اینترنت در دسترس نیست. در مواردی مجبور شدم که روایتم را با یافتن منابع قابل دسترسی بازنویسی بکنم و در مواردی دیگر ناچار شدم که اصل روایت را حذف کنم. این توضیح را می‌دهم تا اگر کسانی این روایت‌ها را در زمان دیگر و در جای دیگر خوانده‌اند حداقل علت اختلاف‌های احتمالی موجود را بدانند. تا جایی که برای من امکان پذیر بود کوشیدم در همه جا مستند حرف بزنم. یعنی منبع گفته‌ها و شنیده‌های خودم را به دست بدهم. البته مواردی هم بود که نتوانستم این کار را بکنم. نمی‌دانم به خاطر دارید یا خیر که در اوایل به قدرت رسیدن، آقای احمدی نژاد یک وبلاگ شخصی داشت که در آن یادداشت‌هایی می‌نوشت.

من حتی متن چند مصاحبه مطبوعاتی را در این سایت شخصی ایشان خوانده بودم. به دلایلی که من نمی‌دانم، این سایت را متوقف کرده‌اند و حتی آرشیوی هم از آن در اینترنت نیست. در یکی دو مورد یادداشتهای من از این سایت، به گمان من، مهم تر از آن بودند که حذف‌شان بکنم. تا جایی که برای من امکان پذیر بود کوشیدم منابع مشابه پیدا کنم و هر جا که چنین شده است به منابع تازه تر ارجاع داده‌ام. در موارد به واقع معدود، اشاره کرده‌ام که سایت مورد نظر را برچیده‌اند.

در این نوشته‌ها کوشیدم به اقتصاد ایران در این دوره پردازم و اگر به دیگر مسایل اشاره نکرده‌ام، دلیل‌اش تنها این است که خواستم به اصطلاح یک کار کارشناسی شده و مشخص از یک مقوله و مشکل مشخص ارایه بدهم.

پاسخ به این پرسش که چه الگوی اقتصادی برای ایران مناسب است، در این نوشته‌ها مد نظر من نبود. این پرسش بسیار مهم و بسیار اساسی است که باید خود موضوع هزار و یک نوشته دیگر باشد. من در این نوشته‌ها کوشیده‌ام تصویری از واقعیت اقتصادی ایران به دست بدهم و به خصوص، یادآوری بکنم که در این ۶ سال گذشته، منابع اقتصادی ایران به چه شکل و شیوه‌ای مدیریت شده‌اند و تا حدودی که برای من امکان پذیر بود درباره پی آمدها نیز اطلاعاتی به دست بدهم.

از خوانندگان این کتاب خواهش می‌کنم نقد و نظر خود را درباره این نوشته‌ها به هر زبانی که دوست دارند و به هر شکلی که می‌پسندند نوشته و در اختیار همگان قرار بدهند. البته اگر محبت کرده و برای ارشاد من نسخه‌ای برای من هم بفرستند، مرامدیون بزرگواری خویش خواهند نمود.

لندن اگوست ۲۰۱۱

i.seyf@hotmail.co.uk

پیش درآمد

در این که اقتصاد ایران هزار و یک درد بی درمان دارد شکی نیست. در این هم تردیدی نیست که این اقتصاد می تواند بسی بهتر و مفیدتر اداره شود. این روزها دیگر نورعلی نورهم شده است. بحران سیاسی هم به بحران اقتصادی اضافه شده است. و این ترکیب، می خواهد در ایران باشد و یا در هر کشور دیگری، ترکیبی است مرگبار که در اغلب موارد متأسفانه دودش به چشم مردمی می رود که معمولاً در این قضایا نقش تعیین کننده ای ندارند. کم نیستند ناظران و مفسرانی که ریشه همه مشکلات را در همین ۵ یا ۶ سال گذشته می بینند و طوری سخن می گویند که انگار قبل از به قدرت رسیدن احمدی نژاد در سال ۱۳۸۴ ما در ایران تخم دو زرده می گذاشتیم.

من با چنین تحلیلی موافق نیستم و نظرم این است که حاکمیت برآمده از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ با به قدرت رسیدن آقای احمدی نژاد دارد به سرانجام منطقی خودش می رسد. در این فضای محدودی که دارم سعی می کنم به گوشه هایی از این فرایند پردازم. به سخن دیگر حرف حساب من، اگر حرف حسابی باشد، این است که اگرچه اقتصاد در این ۶ سال (در دوره آقای احمدی نژاد) به نحو هراس آوری بد اداره شده است ولی این بد اداره شدن متأسفانه بدعت و نوآوری آقای احمدی نژاد نیست. قبل از او هم اداره اقتصاد ایران چنگی به دل نمی زد. در حوزه سیاست پردازی اقتصاد کلان هم بین دولت احمدی نژاد و دولت رفسنجانی و خاتمی تفاوت قابل توجهی وجود ندارد. ممکن است اینجا و آنجا در عرصه های فرعی اختلاف دیدگاه وجود داشته باشد که به اعتقاد

من تعیین کننده نیستند. در این مختصر سعی می‌کنم گزارش مختصری از این روندها و فرایندها به دست بدهم.

پیچیدگی اداره‌ی یک اقتصاد سرمایه‌داری دیر آمده وقتی با بی‌قابلیتی و نظرتنگی و حرص و آرز تمام نشدنی اداره‌کنندگان آن اقتصاد توأم شود، نتیجه همین اقتصاد بی‌در و پیکر کنونی ایران می‌شود که به هر جایش که دست می‌زنید، از آن نکبت و فلاکت می‌بارد. باید یادآوری بکنم که اگرچه آغاز بیماری اقتصادی ایران به سالهائی بسی پیشتر از بهمن ۱۳۵۷ بر می‌گردد ولی تردیدی نیست که حاکمان جدید نه فقط در معالجه آن بیماری مزمن توفیقی نداشته‌اند، بلکه با تحمیل آن چه که «اقتصاد اسلامی» اش می‌خوانند موجب تعمیق بیماری و حتی ظهور «امراض» دیگر گشته‌اند. «اقتصاد اسلامی» و یا نوع شیک‌ترش که «اقتصاد توحیدی» اش می‌خوانند، در گوهر چیزی غیر از یک نظام سرمایه‌داری دلال مسلک و رانت سالار نیست که در آن «کاسب حبیب خداست» و اگر چه «معاملات ربوی» را جایز نمی‌شمارد ولی به جایش تا دلتان بخواهد برای اخاذی و باج‌ستانی، کلاه شرعی دوخته است. اگر چه برای وام «بهره‌ای» در کار نیست ولی چنان «کارمزدی» از متقاضی وام می‌ستانند که آدم مقروض بی‌اختیار حسرت «کفن دزد» اولی را می‌خورد. و به همین روایت است وضع در بسیاری عرصه‌های دیگر.

فراتر رفته و می‌گویم که ساختار اقتصادی ایران در سالهای پیش از انقلاب اسلامی، با همه‌ی داستان‌هایی که در باره‌اش گفته می‌شود ساختاری بود به شدت شکننده، غیر مولد، مصرف زده و به مقدار زیادی نابرابر. این ساختار، در نتیجه‌ی مجموعه‌ای از عوامل تاریخی- فرهنگی، و سیاسی ساختاری بود تولیدگریز و مبلغ و مشوق دلالی و دلال مسلکی و به مقدار زیادی انگل پرور و رانت سالار که به خصوص پس از اهمیت یافتن نفت به حالتی درآمد که بین تولید و مصرف در آن، شکاف وجود داشت و این شکاف هم با دلارهای نفتی تامین مالی می‌شد. در این خصوص، به چند عامل می‌توان اشاره نمود.

دیرآمدگی تاریخی در پیوند با پیدایش ساختار سرمایه‌داری

نه فقط در قرن نوزدهم و قرون قبل از آن بلکه حتی در نیمه اول قرن بیستم هم هر چه که ساختار اقتصادی ایران بوده باشد، تردیدی نیست که آن ساختار، ساختاری ماقبل سرمایه‌داری بود. اگر چه در دهه اول قرن بیستم، وابستگی این اقتصاد به درآمدهای نفتی آغاز می‌شود، ولی برای چندین دهه، مناسبات ماقبل سرمایه‌داری بر کشاورزی که بخش عمده اقتصاد است، غالب است. تولیدش هم در وجه عمده تولید طبیعی است و از علم و روشهای علمی و ماشین آلات مدرن نیز در آن استفاده زیادی نمی‌شود. و در همه این سالها نیز بین تولید و

مصرف در این جامعه شکاف روزافزونی وجود دارد که با دلارهای نفتی تامین مالی می‌شود. اگر میزان این شکاف در آخرین سال حکومت شاه بیش از ۱۳ میلیارد دلار است (تفاوت بین واردات و صادرات غیر نفتی در سال ۱۳۵۶)^۱ در ۴ سال اول ریاست آقای احمدی نژاد میزان متوسط این شکاف کمی بیشتر از ۴۰ میلیارد دلار در سال می‌شود. (متوسط واردات سالانه کشور طی دوره ۴ ساله دولت نهم نزدیک به ۵۵ میلیارد دلار بود و متوسط صادرات غیر نفتی سالانه کشور هم طی همان ۴ سال دولت نهم ۱۴,۹ میلیارد دلار، یعنی برای همین ۴ سال میزان این شکاف ۱۶۰,۵ میلیارد دلار بود)^۲

سرمایه‌داری وارداتی و ناهمخوان با نهادهای سیاسی، فرهنگی و قانون‌گذاری

منظورم از سرمایه‌داری وارداتی این است که تحولاتی که در مناسبات تولیدی ایران پیش آمد، نه در نتیجه رشد و گسترش نیروهای تولیدی و مولده در اقتصاد ایران، که در پیوند با نیازهای سرمایه‌داری جهانی بوده است. برای نمونه، حتی در همان دور دست قرن نوزدهم، بافندگانی که در کاشان برای کمپانی زیگلر قالی می‌بافتند و یا کسانی که در حفاری‌های نفت در مسجد سلیمان در سالهای میانی قرن بیستم کار می‌کردند، با بقیه ی اقتصاد ایران پیوندی اندامواره نداشتند. هم قالی‌های زیگلر در وجه عمده برای مصرف در بیرون از اقتصاد ایران بافته می‌شد و هم نفت ایران، بیشتر به کار اروپائیان می‌خورد تا خود ایرانیان. اگرچه وابستگی مالی اقتصاد کشور به دلارهای نفتی بیشتر شد، ولی برای محصول نفت در اقتصاد ایران تقاضای زیادی وجود نداشت.

سرمایه‌داری نفتی

هر چه که گستردگی و دامنه ادعاهای مدافعان سلطنت و دیگران باشد، ساختار اقتصادی ایران در همه ی آن سالها، نفت سالار بود. یعنی نه فقط بین ۹۰ تا ۹۵ درصد درآمدهای ارزی ایران از نفت به دست می‌آمد، و همین برای وابسته کردن زندگی ایرانی‌ها به نفت کفایت می‌کرد، بلکه، دامنه ی فعالیت اقتصادی در دیگر بخش‌ها نیز به درآمدهای نفتی وابسته بود. از پارچه کفن مردگان تا برنج تایلندی و امریکائی که با چلو کباب نوش جان می‌شد و حتی گوشتی که کباب می‌شد و یا به صورت دیزی و آبگوشت در می‌آمد، همه و همه با دلارهای نفتی تامین مالی می‌شد. در دیگر شاخه‌ها نیز همین وضعیت وجود داشت. کار به جایی رسیده بود که در طول یک سال (دو سه سالی قبل از روی کار آمدن حکومت اسلامی)، دولت ایران نزدیک به یک میلیارد دلار به کمپانی‌های کشتی‌رانی که کشتی‌های مملو از واردتشان در خلیج فارس سرگردان شده بودند و نه امکانات بندری کافی برای تخلیه وجود داشت و نه

راه و راه آهن برای توزیع آنها، جریمه پرداخت. پول نفت بود که می رسید و به دست «سرمایه داران» دلال مسلک و عمدتاً رانت جوی ایران به هدر می رفت. سیمان های وارداتی سنگ می شد و گوسفندهای وارداتی تلف می شدند و کار به جایی رسیده بود که حتی داد نمایندگان دست چین شده مجلس رستاخیزی نیز در آمده بود.^۳

از سوی دیگر، مصیبت عقب ماندگی به صورت های دیگری هم در می آمد. به عنوان مثال، مملکتی که در همه ی زمینه های زندگی اقتصادی و اجتماعی کمبود داشت، در آخرین بودجه ای که آخرین نخست وزیر حکومت سلطنتی به مجلس رستاخیزی ارائه نمود، بودجه وزارت جنگ به تنهایی از بودجه تخصیص داده شده به وزارت خانه های آموزش و پرورش، فرهنگ و هنر، بهداشتی، کشاورزی و عمران، دانشگاه های ایران، سازمان تربیت بدنی بیشتر بود.^۴

بیش از سی سال از آن زمان گذشته است ولی اداره اقتصاد اگر ناگوارتر از گذشته نشده باشد، بهبودی نیافته است. هنوز هم نبض اقتصاد دربخش عمده با واردات می زند و هنوز عمده فعالیتی که در این جامعه انجام می گیرد، فعالیت های دلالی و رانت طلبانه است. هنوز هم نظامیان و امنیتی ها همه کاره اند و درعین حال وابستگی به نفت و دلارهای نفتی اگر بیشتر نشده باشد، کمتر نشده است.

کمبود نهادها

تقریباً در همه عرصه ها مشخصه اقتصاد ایران کمبود - اگر نگویم فقدان - نهادهاست، نهادهای رسمی و غیررسمی، نهادهای بازار و غیر بازار، نهادهای اقتصادی و غیر اقتصادی. در همه این سالها البته بوروکراسی عریض و طویل داریم ولی در هیچ دوره ای از تاریخ معاصر ما، بوروکراسی ایران کارآمد نیست. تا ۱۹۰۶ که هیچ گونه قانون مدون نداریم. نهادهای مربوط به بازار، از جمله، نهادهای مدافع حقوق مالکیت، تنظیم گر، بیمه های اجتماعی، و مصالحه و مدیریت بحران هم نیستند. نهادهای غیر رسمی، از جمله باورهای مذهبی و یا الگوهای فرهنگی و اخلاقی هم به واقع مخمل رشد اقتصادی و ایجاد ثروت اند و ستایشگر فقر و نداری و یک زندگی دست به دهانی بر مبنای «هر آن کس که دندان دهد نان دهد» و از «این ستون به آن ستون فرج است».

اینها را گفتم تا این را بگویم که بیماری اقتصادی ایران، بسی عمیق تر و ریشه دارتر از آن است که در نگاه اول به نظر می رسد. البته که همواره می توان در هر زمانه ای به حکومت گران ایران انتقاد داشت که چرا برای تغییر این

وضعیت بیمار گونه کم کاری می کنند ولی در این که این بیماری، به صورت «بومی» و «مزمن» درآمده است، من یکی تردیدی ندارم. وارسیدن علل فاعلی انقلاب بهمن هنوز آنطور که باید و شاید صورت نگرفته است، اگرچه تزاها و تئوری های توهم آلود و توطئه زده کم نیست. برای مثال، سلطنت طلب ها از توطئه همگان بر علیه سلطنت در ایران، داستان ها می گویند غیر از بی عرضگی و فساد سالاری خودشان و مذهب سالاران نیز که نه از خدا می ترسند و نه از بندگان خدا شرم می کنند هم چنان به بازنویسی و تحریرف تاریخ معاصر ما مشغولند. یعنی بی توجه به آنچه که خود کرده و می کنند، هم چنان با آنتن های قوی خود «توطئه» های رنگارنگ استکباری «کشف» می کنند و این جا هم ظاهرا همگان مسئولیت دارند به غیر از کس و کسانی که در این سی سال و حتی قبل از آن، در ایران بلازده برسریر قدرت نشسته بودند.

در ایران معاصر (یعنی از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به این سو) تا انقلاب بهمن ۵۷، از سوئی قدر قدرتی حکومت مطلقه شاه بود و خشونت و کورذهنی ماموران امنیتی اش و از سوی دیگر، از سالهای میانه دهه ۴۰ از خود گذشتگی و سعه صدر و خود فدا کردن چند صد جوان پاک باخته و صادق که در سازمان های معتقد به مبارزه مسلحانه جان بر کف گرفته و در چار گوشه های ایران بلا کشیده به خاک می افتادند. هر چه بود ولی واقعیت تاریخی این است که در بهمن ۱۳۵۷، در پی آمد یکی از بزرگترین حرکت های توده ای این قرن، حاکمیت شاه سرنگون شد. دیگر جنبه های تغییر و تحولات که باید به جای خود بررسی شوند به کنار، آنچه که در این نوشتار مورد نظر من است این که نظام سرمایه داری نفتی و عمدتاً رانت خوار ایران، در محضر آیات عظام «خته» شده مسلمان شد. نگرش دلال باوری و تولید گریزی نه فقط دست نخورده باقی ماند، تشدید شد. دلیلش نیز در وجه عمده این است که آنچه که نام بی مسمای اقتصاد اسلامی بر خویش گرفته است و شماری از «دانشمندان» ریز و درشت ما نیز در باره اش قلم فرسائی کرده اند، چیزی غیر از مجموعه ای از گفتارهای متناقض برای سامان دهی و سازمان دهی دلالی و دلال مسلکی و رانت خواری نیست.

حرف مرا قبول ندارید؟ به کتاب های اقتصادی شان بنگرید. تا دلتان بخواهد در باره «کسب و کار» و انواع «معامله» و در بهترین حالت «احیای موات» و «اراضی مفتوحه» قلم فرسائی کرده اند. ولی هنوز که هنوز است نه وضعیت «بانک و بانکداری» و «بیمه» و «بازار سهام» در این اقتصاد سرمایه داری شده به روشنی مشخص است و نه وضعیت مقوله هایی که از مقوله ای «تصرف زمین»

فرا تر برود. از سوئی راه را برای هر نوع «زالو صفتی» باز می کنند و بعد، بر منابر و کرسی های مجلس و مسجد بر علیه «زالو صفت ها و زراندوزان» شعار می دهند.

مجسم کنید، از پایان جنگ عراق با ایران به این سو، (از ۱۳۶۸ به بعد) از سوئی با مساعدت طلبه های صندوق بین المللی پول می خواهند سیاست تعدیل ساختاری را در ایران پیاده کنند و از سوی دیگر و در همین دوره، برای مثال، نماینده کرمانشاه در مجلس خواستار «قطع دست زالو صفتان و تروویست های اقتصادی و مجازات» آنها می شود. ناگفته روشن است که این «زالو صفتان و تروویست های اقتصادی» به واقع همان کسانی هستند که قرار است با اجرای سیاست های تعدیل ساختاری دست بالا را در اقتصاد داشته و آن را سامان بدهند!

باری، در سال آخر حکومت شاه، شماری از «سرمایه داران بزرگ» که اندک دوراندیشی ای داشتند با گرو گذاشتن سرمایه ی غیر منقول خود در نزد بانکها، تا نتوانستند وام گرفتند و وام را به صورت منقول از ایران خارج کردند. در همین راستا، ممکن است لیست منتشره از سوی بانک مرکزی در ماه های قبل از فروریزی سلطنت دقیق نبوده باشد (تو گوئی که ما در ایران آمار دقیق هم داریم!) ولی واقعیت این است که سرمایه داران «دوراندیش» که در زیر سایه حکومت سر نیزه شاه به آب و نانی رسیده بودند، جزو اولین گروهی بودند که از ایران با مال و منال فرار کردند. در فردای فروپاشی، حکومت نوپای اسلامی ماند و شماری از کارخانه ها که اگرچه در وضعیت خوبی نبودند ولی به بانکهای که آنها نیز دولتی شده بودند، بیش از سرمایه خویش بدهی داشتند. در موارد زیادی نیز حکومت تازه به مصادره اموال منقول و غیر منقول دست زد و این اموال و خانه ها و کارخانه های مصادره شده هم وسیله ای شد تا تعداد دیگری از نو آمدگان به این لشکر روبه رشد رانت خواران بپیوندند. خانه های مصادره شده از سوی شماری از قدرتمندان «مصادره» شد و یا به قیمتی که حتی مرغ پخته را به خنده وامی داشت «خصوصی» شد و به تملک این سرداران و سربازان گمنام و نه چندان گمنام امام زمان و حتی آخوندها درآمد. همین روایت بود درباره کارخانه ها.

گردانندگان حکومت تازه، از مغز متفکر اقتصادی اش گرفته تا متخصص مبارزه با رژیمش، و تا سیاستمداران پر سابقه اش، حتی قابلیت اداره ی موقوفات یک مسجد را نیز نداشتند ولی خود را در وضعیتی دیدند که باید اقتصاد مریض ایران را اداره نمایند. نه بالا و پائین اقتصاد را می شناختند و نه برای اداره اش برنامه ای داشتند. همانگونه که پیشتر به اشاره گفتیم و گذشتیم، اقتصاد دانان

اسلامی نیز عمدتاً اندر «احیای زمین‌های موات» و یا تنها در حوزه ی «توزیع» [کسب و کاسبی] قلم می‌زدند و نه از بیمه چیز دندان‌گیری می‌دانستند و نه از بانک‌داری و نه از بازار سهام.

از سوی دیگر، پوپولیسم استبدادی اسلامی هم بود که به همگان وعده مجانی شدن آب و برق و گاز داده بود، در نتیجه، نمی‌توانست در فردای به قدرت رسیدن خود بخش عمده‌ی کارخانه‌های ایران را تعطیل کرده کارگران را در جامعه‌ای که هیچ‌گونه برنامه رفاه عمومی ندارد به امان خدا رها کند. در کنار این مسایل که باعث رشد قابل توجه بخش دولتی شد، قشریت نظری باعث گشت که از همان روزهای اول، حتی در دوره‌ی زنده یاد بازرگان نیز، تصفیه‌های گسترده آغاز شود. اگر دست بازرگان از این دنیا کوتاه است ولی همکاران ایشان بهتر از هر کسی می‌دانند که در آن روزها، به واقع با در پیش گرفتن این سیاست (تصفیه گسترده ادارات و سازمان‌ها از کسانی که تمه مهارتی داشتند ولی ریش و پشم بهم نزده بودند) مرتکب هول‌انگیزترین خط سیاسی خود شدند. هم زیرا قدرت خود را زدند و هم دست و بال روحانیون تشنه قدرت را برای قبضه کردن امورات باز نمودند و هم در عرصه‌ی اقتصاد، اقتصاد فقیر و بی‌رمق ایران را به ورشکستگی کشاندند.

بهر تقدیر، در فردای انقلاب بهمن، از سوئی حکومتی بر سرکار آمد که نه قابلیت حکومت کردن داشت و نه از قشریت آزاد بود ولی از سوی دیگر، با رشد سرطانی بخش دولتی هم روبرو شده بود. تردیدی نیست که بزرگتر شدن بخش دولت، توأم با تصفیه گسترده و کار را به دست کارنادانان سپردن باعث شد که منابع عظیم اقتصادی تلف شود. بر خلاف باور همگانی، به غیر از درهم شکستن واحدهای زراعتی که مدتی بعد در پوشش سازمان‌های ریز و درشت «انقلابی» احیاء شدند، سیاست اقتصادی حاکمیت تازه در وجوه عمده هم چنان «سلطنتی» باقی ماند. عمده‌ترین وجه سیاست اقتصادی در این سی سال گذشته - همانند بیست سال پیشترش - این بود که نفت هم چنان حاکمیت تمام و کامل داشت و حتی با لطماتی که به کشاورزی و بخش نحیف صنعتی خورده بود، از گذشته مهمتر شده بود و بعلاوه، در این حکومت «اسلامی شده» هم همچنان رابطه حکومت می‌کرد و ضابطه‌ای در کار نبود و یا بکار گرفته نمی‌شد. اگر هم به ظاهر ضابطه‌ای بود، این «ضابطه» تقابلی قلابی «تعهد» بود در برابر «تخصّص» که باعث شد بخش قابل توجهی از سرمایه انسانی - اگر در قربانگاههای متعدد حاکمیت تازه نابود نشده باشد - عطای ایران را به لقایش ببخشد و از ایران برود.

در کنار این تحولات، ولی برای روشن شدن وضعیت کلی به دو عامل

دیگر هم اشاره می‌کنم:

۱- با رکود حاکم بر بخش‌های غیر نفتی اقتصاد که قبل از رکود نیز چندان قابل توجه نبود، بر اهمیت حیاتی نفت افزوده شد.

۲- تکیه بر نفت به عنوان اهرم اصلی اقتصادی، با تنبلی و تن‌پروری تاریخی مانیز جور در می‌آمد.

از تصادف روزگار سرزمین ایران نفت داشت و در پی آمد عدم ثبات ناشی از انقلاب ایران، بازار نفت دست خوش ناآرامی شد که این ناآرامی به صورت افزایش چشمگیر قیمت نفت درآمد. در مقطعی پس از روی کار آمدن جمهوری اسلامی نفت بشکه‌ای نزدیک به ۴۰ دلار به فروش می‌رفت که برای آن زمان رقم بسیار بالایی بود. وقتی بتوان با فروش یک بشکه نفت، بدون این که در تولیدش زحمتی کشیده شود این مقدار ارز به دست آورد، دیگر چه نیازی و یا حتی چه ضرورتی به ایجاد و گسترش صنایع غیر نفتی؟ نه در گذشته و نه در سالهای پس از سقوط سلطنت، کسی به این سرانجام نیاندیشید که اگر روزی باشد که ایران باشد ولی درآمد نفت به این صورت نباشد (یعنی وضعیتی که در سالهای ۱۹۸۰ پیش آمد و یا حتی اکنون داریم کم کم با آن روبرو می‌شویم) چه باید کرد؟ هم در گذشته دست به دامان «دائی جان ناپلئون» استاد ایرج پزشک‌زاد زده بودیم و هم امروزه، دست از سر دائی جان بر نمی‌داریم. یعنی، هم چنان در عالم هیروت خویش، همه‌ی ناکامی‌ها را ناشی از توطئه دیگران بر علیه خویش می‌انگاریم!^۶

مستقل از علل اشغال ایران بوسیله‌ی عراق، جنگ عراق با ایران گذشته از همه هزینه‌های انسانی و غیر انسانی چشمگیرش، اوضاع اقتصادی را از آنچه که بود، بسی در هم‌تر و پیچیده‌تر کرد و ایران به وضوح در یک شرایط جنگی با احتمال پیدایش گرسنگی و قحطی قرار گرفت. شرایط جنگی پیش گرفتن اقتصاد جنگی را ضروری ساخت و اقتصاد ایران در کنار نفتی-اسلامی بودن، کوپنی هم شد. یکی از بی‌آمدهای هراس انگیز کوپنی شدن اقتصاد ظهور و گسترش بورژوازی رانت خوار کوپنی در ایران بود. مراکز سپاه و مساجد از سوئی به صورت مراکز توزیع کوپن درآمدند ولی در عین حال، به صورت گسترده‌ترین شبکه‌های امنیتی رژیم هم دگرسان شدند. اگر برای مردم این دوره، دوره‌ای بسیار دشوار بود ولی برای مدافعان اقتصاد دلال گردان و رانت سالار ما، گسترده‌ی کوپن به واقع نشانه‌ی «برکت» بود. وقتی فروشنده کوپن راضی باشد و خریدار هم به همین نحو، در آن صورت معامله تماماً «شرعی» است و به کسی چه ربطی دارد که اصولاً کوپن برای چه به کار گرفته شده

است! البته که از این نوع معاملات «شرعی» سرمایه داران نوکیسه‌ی اسلامی پروار و پروارتر شدند.

گذشته از اعمال کنترل همگانی بر مردم، اقتصاد کوپنی برای حکومت یک استفاده‌ی اضافی نیز داشت. بخش عمده‌ای از نیروی جوانی که بیکار مانده بود و یا میان سالان بیکار شده به دستور نوباوگان بی‌ریش و سبیل به ریاست و مدیر کلی رسیده، توانسته بودند در این «بازار» مشغول شوند. برای نمونه، اگر کسی در آن سالها به میدان ۲۴ اسفند سابق سر می‌زد می‌دانست چه می‌گویم. سرتاسر این میدان بزرگ پر بود از دلالانی که به خرید و فروش آزادانه کوپن مشغول بودند و از این راه «حلال» نان می‌خوردند (در دیگر مناطق تهران نیز، این نوع «بازار» بود که مثل قارچ سبز می‌شد. مدتی بعد که به دستور قشرون صندوق بین المللی پول، ارز را شناور کردند، در خیابان فردوسی، در هول و حوش سفارت انگلیس، هنگامه‌ای شد از دلالان که فتوکپی پول خارجی به دست، به «کسب و کار» مشغول بودند. یکی می‌گفت اگر کسی می‌خواهد تورم را به چشم ببیند، باید به تهران، به دوروبر سفارت انگلیس و یا میدان ۲۴ اسفند سر بزند). با این همه، این سیاست اقتصادی دلال‌سالار و رانت دوست در گهر، تورم آفرین بود و تورم نیز در اقتصاد سرمایه‌داری به نوبه موثرترین وسیله تجدید توزیع درآمدها به زیان فقرا و به نفع ثروتمندان است، یعنی پروارتر شدن آنانی که دارند به ضرر آنانی که ندارند. ایران از این قاعده‌ی کلی نمی‌توانست جدا باشد. بی‌سبب نبود و نیست که در این سالها شاهد گسترش هراس آور فقر و فلاکت در ایران بوده‌ایم!

پی‌آمد اقتصادی جنگ، تنها انحطاط بیشتر در عرصه‌ی اندیشه اقتصادی نبود، کمر اقتصاد علیل ایران نیز به واقع شکست. از هزینه‌های هراس آور انسانی این جنگ و تقابل جوئی مسخره چشم می‌پوشم، بر اساس برآوردهائی که در دست داریم می‌دانیم که خسارات اقتصادی مستقیم و غیر مستقیم جنگ در فاصله سالهای ۶۷-۱۳۵۹ بیش از سه برابر کل درآمدهای ایران از نفت در طول ۶۷-۱۳۳۸ بوده است.^۷ اگر مقدار این خسارات را با ارزش کل ناخالص سرمایه‌های ثابت در طول ۶۷-۱۳۳۷ مقایسه کنیم، این نسبت تقریباً ۵ برابر می‌شود. برای این که تصویری از میزان خسارات مستقیم و غیر مستقیم به دست داده باشیم، مقدار ریالی آن را ۶۵۳۵۳ میلیارد ریال برآورد کرده‌اند که با توجه به دلار ۷ تومانی در آن سالها، معادل ۹۳۳ میلیارد دلار می‌شود که اگر درآمد نفت ایران را در آن دوران، در سال بطور متوسط ۲۰ میلیارد دلار در نظر بگیریم، یعنی، کل درآمدهای نفتی ایران برای ۴۷ سال! به این ترتیب، مشاهده می‌کنید که نه تنها آن چه که باید انجام می‌گرفت (یعنی دگرسان کردن

ساختار اقتصادی ایران و کوشش برای کاستن از وابستگی اش به دلارهای نفتی و تشویق فعالیت‌های تولیدی) انجام نگرفت بلکه، وضع از آن چه بود بسی خراب تر هم شد.

با خاتمه یافتن جنگ و مرگ آیت الله خمینی، جمهوری اسلامی با همه تظاهرات ضد غربی اش، دست به دامن طلبه‌های صندوق بین المللی پول شد و برای اقتصاد دلال مذهب و معتاد به رانت ایران، سیاست تعدیل اقتصادی را در پیش گرفت. از این تاریخ به بعد است که سرمایه‌داری نفتی - اسلامی - کوپنی ایران، دلاری نیز شد. در این دوره اگرچه «خصوصی سازی» را در پیش گرفتند ولی در واقعیت امر، کاری که کرده بودند عمدتاً «اختصاصی سازی» بود و از جمله پی آمدهایش هم ظهور و گسترش «بورژوازی آفازاده‌ها» بود که در عرصه‌های گوناگون اقتصادی بار خویش را بستند. این روایت دلاری کردن اقتصاد کشورهائی چون ایران، اگر چه از دیدگاه اقتصاد خوانده‌ها و نخوانده‌های راست برای «تصحیح» کار کرد «عوامل بازار» ضروریست ولی در واقعیت زندگی به این صورت در می‌آید که اگر چه قیمت‌ها دلاری می‌شوند، ولی مردها و درآمدهای اکثریت مردم به همان واحد پول محلی و بومی باقی می‌ماند. با یک کار اگر زندگی نگذرد، هم کارهای «غیرقانونی» [قاچاق و فحشاء] هست، و هم این که، هر آن کس که می‌تواند، دو کار و سه کار می‌کند. معلمش، در کنار تدریس عمومی و خصوصی، راننده تاکسی نیز می‌شود، [البته اگر خوشبخت باشد و پیکان یا پراید قراضه ای داشته باشد] و اگر پیکان و پراید ندارد که می‌تواند دلالی کند و اگر هیچ کدام از دستش بر نمی‌آید، که جواب سلام متقاضی را بدون رشوه نمی‌دهد. ملی شدن و سراسری شدن رشوه خواری، رشد چشمگیر فساد اخلاق در جامعه‌ی «اسلامی» ایران فقط با توجه به این زمینه‌هاست که قابل درک می‌شود والا می‌توان هم چنان، دست به دامن تئوری‌های رنگارنگ توطئه زد و خود و دیگران را فریفت.

در نتیجه‌ی این تحولات، رابطه بین درآمدها و هزینه‌ها بهم می‌ریزد. برای نمونه اگر چه هزینه یک خانوار شهری در ۱۳۷۰، نزدیک به ۲,۳ میلیون تومان در سال بود، ولی متوسط درآمد فقط ۲ میلیون تومان بود. در روستاها وضع از این هم، نامساعد تر است. هزینه متوسط یک خانوار در سال ۱,۶۳ میلیون تومان و متوسط درآمد ۱,۲۵ میلیون تومان، یعنی با نزدیک به ۲۵ درصد کسری، برآورد می‌شود.^۸ دیگر متغیرهای اقتصادی، خرد و کلان نیز، تغییراتی مشابهی نشان می‌دهند.

در این کوشش برای «تعدیل» ساختار، شماری به آب و نان فراوانی می‌رسند. بورس تهران، اگر چه هنوز بلا تکلیف و «خنثی نشده» باقی مانده و

سرنوشت روشنی ندارد، ولی برای اقلیتی منشاء پول‌های باد آورده زیادی می‌شود (به خصوص کسانی که اطلاعات درونی دارند) و مدتی نمی‌گذرد که برای اکثریتی که بوی کباب شنیده بودند، بورس تهران به صورت یک بلیه در می‌آید. شماره‌ی قابل توجهی از شرکت‌های خصوصی شده به ورشکستگی می‌افتند و با خویش سیاست «تعديل» حکومت اسلامی را به ورشکستگی می‌کشانند. بانک‌های دولتی شده برای حفظ ظاهر این شرکت‌ها را در کنترل می‌گیرند و به مصداق معروف «مال بد بیخ ریش صاحب»، بخش عمده‌ی واحدهای «خصوصی شده» به دامن پرمهر دولت باز می‌گردانند تا باز، یک بار دیگر ولی این بار به دست توانای آقای خاتمی و «طرح ساماندهی» ایشان که به واقع «طرح سامان زدائی» برایش مناسب تر است، به بخش خصوصی واگذار شوند.

رئیس جمهور پیشین و رئیس کنونی شورای عالی مصلحت، که اقتصاد ایران را برای سامان دادن به وضع اقتصادی خود و اعوان و انصارش به کفایت «تعديل ساختاری» کرده بود، با دنیائی دروغ و ریا، از روزنامه نویسان قلم به مزد عنوان «سردار سازندگی» می‌گیرد. روزنامه‌ها هر روزه از افتتاح پروژه‌های تازه خبر می‌دهند و بازار وعده و وعید گرم می‌شود که با افتتاح این پروژه‌ها، مشکلات اقتصادی ایران نیز حل خواهد شد. عنوان بی‌مسمای «سردار سازندگی» نیز از همین وعده‌های دروغ نشأت می‌گیرد. مدتی نمی‌گذرد که طشت رسوائی «سازندگی سردار» از بام فرو می‌افتد و معلوم می‌شود که رئیس جمهور پیشین به گسترده ترین حالت ممکن «آینده خوری» کرده است. گذشته از سدهای معیوب، اغلب پروژه‌ها تنها در مراحل اولیه خویشند و تا به بهره برداری رسیدن راه بسیار دراز و هزینه ارزی و ریالی کمر شکنی در پیش دارند.^۴ در کنار این دروغ گوئی تاریخی، دولت از سوئی با کسری مزمن بودجه روبرو می‌شود و ناچار می‌شود که هم چنان بر عرضه‌ی نقدینگی در ایران بیافزاید و از سوی دیگر، در حسابهای خارجی و بین المللی خویش گرفتار بحران می‌شود. و باز پرداخت بدهی‌های خارجی که بسیار سریع در دوره‌ی «سردار سازندگی» رشد کرده بود، بطور بسیار جدی مسئله آفرین می‌شود.

ابتدا می‌کوشند با تحریف مقوله‌ی بدهی، مسئله را ماستمالی کنند ولی نمی‌شود. اوراق اعتباری ایران بطور کامل در بازارهای بین المللی بی‌اعتبار می‌شود. وابستگی اقتصاد به واردات ولی هم چنان ادامه دارد. بازار ارز که به زعامت طلبه‌های صندوق بین المللی پول «شناور» شده بود، به داد واردکنندگان می‌رسد. واردکنندگان به این بازار سرازیر می‌شوند و آن را هر روزه متورم تر می‌کنند. در نتیجه بالا رفتن هر روزه‌ی قیمت ارز (یا بی ارزش شدن ریال)

افزایش قیمت‌ها در اقتصاد ایران که بیشتر از همیشه به واردات وابسته است، هر روزه بیشتر می‌شود. جمهوری اسلامی اگرچه اعلام افلاس نمی‌کند ولی قادر به بازپرداخت بدهی‌های خویش نیست. سرانجام پس از مدتها مذاکره، دولت با طلبکاران خویش با پذیرفتن شرایط نامساعدتر به توافق می‌رسد و «استمهال» می‌طلبد.

روایت «بدهی خارجی» ولی در مه غلیظی از ابهام باقی می‌ماند. همگان می‌دانند ایران با بحران ارزی روبرو شده است ولی کمتر کسی است که از میزان واقعی این بحران خبر داشته باشد. باهنر، یکی از نمایندگان ذی‌نفوذ مجلس در آن سالها به اعتراض بر می‌آید که «تعهد خارجی بدهی محسوب نمی‌شود». به زبان بی‌زبانی می‌گوید که دولت باید تجارت خارجی را کنترل کند.^{۱۰} رئیس وقت مجلس کشف مهمی می‌کند، «تمام کشورهای دنیا بدهی عقب افتاده دارند. تنها ایران نیست» و کل بدهی ایران را ۷-۸ میلیارد دلار می‌داند. مجلس نشینان ولی یکی از ارکان عمده‌ی سیاست اقتصادی دولت را منشاء بحران می‌دانند و به «وجود مناطق آزاد» می‌تازند که به صورت بندر «ورود کالا» به ایران در آمده‌اند.^{۱۱}

دلایان ارز در بازار تهران ولی از متخصصان اقتصادی دولت، اقتصاد خوانده‌ترند. یکی می‌گوید، عامل افزایش بی‌رویه قیمت دلار، «مشکلات کنونی اقتصاد» کشور است و به درستی ارزش پول ملی را به وضعیت کلی اقتصادی مربوط می‌کند. دلال دیگری بر نکته دیگری انگشت می‌گذارد که علت بحران، «بدهی‌های معوقه بانک مرکزی به شرکت‌های خارجی» است چون «وام‌های گرفته شده... در اموری سرمایه‌گذاری شدند که از آنها بازده مطلوبی به دست نمی‌آید و دولت نمی‌تواند بدهی‌های خود را از محل عایدات حاصل از محصولات آنها بدهد» و بالاخره دیگری، گناه را به گردن بانک مرکزی جمهوری اسلامی می‌اندازد که نتوانست به وعده‌های خویش عمل کند و به بحران بی‌اعتمادی دامن زد.^{۱۲}

با همه‌ی این تفاسیل، آنچه را که می‌دانیم این که، ایران متعهد می‌شود که برای بازپرداخت بدهی‌های خویش در طول ۲۰۰۰-۱۹۹۴، در مجموع نزدیک به ۲۲ میلیارد دلار بپردازد.^{۱۳} مدتی نمی‌گذرد که اقتدارگرایان داخل حکومت به راه حل چماقی مشکل ارز متوسل می‌شوند و دولت (اگرچه هم چنان بر اجرای سیاست‌های تعدیل پافشاری می‌کند) معاملات «بازار شناور ارز» را غیر قانونی اعلام می‌کند. وقتی در اردیبهشت ۱۳۷۴، قیمت دلار در بازار شناور ۷۲۰ تومان می‌شود، دولت راساً دست به کار می‌شود و قیمت دلار را در ۳۰۰ تومان «تثبیت» می‌کند و دو هفته بعد، در ۳۱ اردیبهشت ۱۳۷۴،

مسئله ارز به دست توانای «وزارت اطلاعات» واگذار می‌شود.^{۱۴} و بعد، هر روزه در روزنامه‌ها می‌خوانیم که دلال‌های خیابانی دستگیر می‌شوند و دار و ندارشان ضبط می‌شود. با همه‌ی ترفندهائی که حساب سازان دولتی به کار می‌گیرند تا بودجه دولت را بدون کسری نشان بدهند، کسری بودجه هر ساله بیشتر می‌شود و به همراهش حجم نقدینگی را در اقتصاد بیشتر می‌کند و به تورم لجام گسیخته شدت می‌بخشد. ناتوان از مقابله با مشکلات اقتصادی متعدد، سیاست پردازان دولتی باز دست به دامن بازار سیاه ارز می‌شوند. یعنی اگرچه رسماً اعلام نمی‌کنند ولی دلالان ارز دوباره پیدا می‌شوند. به نظر من دلیل این کار حکومت این بوده است که دولت یک بار دیگر می‌کوشد کسری بودجه را با فروش دلارهای نفتی در بازارهای «شناور» تامین مالی کند و برای این کار لازم بود که چماق وزارت اطلاعات را از بالای سر بازار ارز بر دارد و البته که این چنین هم کردند.

بالا رفتن بدهی خارجی، تورم افسار گسیخته، شورش‌های تعدیل ساختاری باعث شد که دولت برنامه‌ی تعدیل را در میانه‌ی راه رها نماید. البته شماری از شرکت‌های خصوصی شده در حال ورشکستگی بودند و با تحت کنترل دولت درآمدن دوباره‌شان یک بار دیگر، زیان شرکت‌های خصوصی شده بوسیله‌ی بانکها که در ایران در مالکیت دولت قرار دارند، اجتماعی شد. در عین حال، ولی شماری از موسسات سودآور خصوصی شده نصیب سرمایه‌داران نوکیسه اسلامی شد که اکثریت‌شان از وابستگان سببی و نسبی حاکمان تازه به دوران رسیده بودند.

امروزه اگرچه نه بطور دقیق ولی بطور پراکنده می‌دانیم که آدم‌کشان حرفه‌ای وزارت اطلاعات نیز از این خوان یغما بی بهره نمانده بودند. یعنی اگرچه در دوره آقای احمدی نژاد پادگانی شدن اقتصاد ما شدت گرفت ولی این فرایند به واقع از سالها پیش، در دوره آقای رفسنجانی آغاز شد. ادعای سخیف دولتمردان را جدی نمی‌گیریم که وابستگان اطلاعاتی در همه‌ی کشورها برای فعالیت‌های خویش محمل‌های اقتصادی دست و پا می‌کنند و وضعیت ایران استثناء بر قاعده نیست. ولی اگر دیدگاه رسمی را در مورد قتل نویسنده‌گان و دیگر قربانیان حاکمیت بپذیریم، حضرات اطلاعاتی‌ها اگرچه محمل اقتصادی داشتند ولی در عمل به صورت «ابزاری در دست دولت اسرائیل» عمل کرده بودند. با این همه وارسیدن آن مقوله از چارچوب این نوشته فرا می‌گذرد و می‌پردازم به بررسی اقتصاد ایران و گوشه‌ای از مشکلاتش را واری می‌کنم. با همه‌ی بوق و کرناهای مطبوعاتی درباره «سردار سازندگی»، میراث اقتصادی آقای رفسنجانی اقتصادی بدهکار و شکننده بود. با حساب سازی و

دروغ، کسری بودجه را به «صفر» رسانیده بودند و این همه در حالی بود که قرض از بانک مرکزی را با قرض از بانک‌های بین‌المللی تاخت زده بودند. نابرابری درآمدها و ثروت در همین دوره «رونق» بود که از همیشه بدتر شد. آقای خاتمی که به جای آقای رفسنجانی رئیس جمهور شد، اگر چه با اقبال گسترده رای دهندگان رو برو بود ولی به یاد ندارم که به این میراث اقتصادی پرداخته باشد. سکوت خاتمی به جناح یک‌ه سالارتر حکومت که همانند گذشته ارکان‌های قدرت را در دست دارد و مسبب اصلی اغلب نابسامانی‌ها نیز هست این امکان را داد که دست به دو کار عمده بزند.

۱- خاتمی و دولت او را مسبب این بدبختی روزافزون اقتصادی بداند که نادرست بود. انتقاد از حکومت خاتمی در عرصه‌های اقتصادی، به جای انتقاد از رفسنجانی در همه‌ی عرصه‌ها نشست^{۱۵}.

۲- اگر چه به گمان من ساختار سیاست در ایران به گونه‌ای است که با رفرم و اصلاحات موثر جمع‌شدنی نیست، ولی همان نیروهائی که جدی‌تر از دیگران با این رفرم‌ها همراه نیستند، با سوء استفاده از شکست‌های اقتصادی دولت رفسنجانی که به حساب دولت خاتمی واریز شد، کوشیدند و به مقدار زیادی توفیق هم یافتند تا همان حرکت لاک پشتی رفرم طلبانه خاتمی را در ایران به دست انداز بیاندازند و متوقف نمایند. پیروزی احمدی‌نژاد در انتخابات سال ۱۳۸۴، گذشته از تقلبی که شد- به مقدار زیادی بازتاب این توفیق راست گرایان بود.

از این نکته‌ها گذشته، مدتی پس از دوم خرداد ۱۳۷۶، در پوشش «طرح ساماندهی» که قرار بود نتیجه‌ی مشورت گسترده دولت تازه با متخصصان ایرانی باشد، مشاوران خاتمی کوشیدند همان سیاست اقتصادی حکومت پیشین، رفسنجانی را اجرا نمایند. تفاوت قضیه، اگر تفاوتی وجود داشت، تاکید آقای خامنه‌ای و به دنبالش تاکید دولت خاتمی بر عمده بودن «عدالت اجتماعی» بود که اگر چه از سوئی، طرح را «مقبول‌تر» می‌کرد ولی در عین حال، نشان می‌داد که به قول معروف، آتش آن چنان شور شده است که حتی خان نیز فهمیده است!

با «چپاندن» وصله‌ی ناجور عدالت اجتماعی در طرح ساماندهی دولت جمهوری اسلامی، که چیزی غیر از سیاست‌های تاجرستی‌عریان نبود، روشن شد که این طرح ساماندهی، نه طرحی برای سامان دهی اقتصاد، بلکه «چتری» برای کتمان و لاپوشانی مسائل و مشکلات گوناگون بود. در زمان اعلام این طرح، خاتمی ابتدا فهرستی از مسائل اقتصادی ایران به دست داد و اگر چه از

رسیدگی به «مسائل روزمره اقتصادی» سخن گفت ولی در ضمن ادعا کرد که «بخش مهمی» از «تلاش فکری و عملی و برنامه ریزی دولت» مصروف «فکرهای اساسی در باره اقتصاد» شد.

بیش از یک دهه از آن تاریخ گذشته است. عبرت آموز این که دولت آقای احمدی نژاد هم با همه ژست‌هایی که می‌گیرد، ولی سیاست اقتصادی‌اش به گوهر همان سیاست اقتصادی دولت آقای رفسنجانی و آقای خاتمی است و پی آمدها هم متاسفانه همان است که در گذشته بود. ادعاهای دولت‌ها به کنار، ولی شواهد موجود نشان می‌دهد که در هیچ زمینه‌ی اقتصادی این سیاست در ایران با موفقیت روبرو نبوده است. مطابق تازه‌ترین آمارهای دولتی، بیکاری و فقر و ضعف‌های بنیادین اقتصاد در این سالها افزایش هراس‌آوری داشته‌اند.

و اما، علل ناکامی اقتصادی به گمان من دو دسته‌اند:

عوامل درون نظامی، یعنی تضاد طبقاتی موجود و جنگ قدرتی که در درون هیئت حاکمه ایران وجود دارد و به صورت، جبهه‌گیری یک جناح حاکمیت بر علیه جناح دیگر خود را نشان می‌دهد.

تازه‌ترین ترجمان این جنگ قدرت هم «انتخابات» کذائی ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ است که هنوز ادامه دارد. شاید در دوره آقای احمدی نژاد نتوان از چنین مشکلی سخن گفت ولی مشخصاً در ۸ سالی که آقای خاتمی بر سر کار بود، خرابکاری مستمر مافیای اقتصادی را هم داشتیم که به صورت بنیادهای نه خصوصی و نه دولتی [بنیاد مستضعفان، بنیاد ۱۵ خرداد.....] هیئت متلفه، و دلال‌مذهبان دیگر جلوه‌گر می‌شود که علاوه بر بوروکراسی نه‌چندان سالم و عریض و طویل «ولایت فقیه»، که در آن سالها قوه‌ی قضائیه و قوه مقننه را هم بطور کامل در اختیار داشتند. اگرچه قوه مقننه پس از انتخابات مجلس ششم از دست این جناح به درآمده بود ولی ماموت‌های شورای نگهبان و دایان‌سورهای دفتر رهبری همانند شمشیرهای داموکلس بیشتر از سابق قدرت نمائی کردند. امیدهای کاذبی که قوه‌ی قضائیه پس از بازنشستگی آقای یزدی به آن دامن زده بود، با عملکرد آن قوه به سرانجام منطقی خویش رسید که از آن امام زاده انتظار معجزه داشتن به واقع آب درهاون کوبیدن بود. البته در انتخابات‌های بعدی، قوه مقننه هم کاملاً به حوزه نفوذ مافیای اقتصادی بازگشت و به جای این که نظارت‌گری کند، در عمل به صورت، زائده قوه مجریه درآمد که با انتخابات ۱۳۸۴ به آقای احمدی نژاد رسید.

مقوله‌ی خود نظام، یعنی ضعف نظری «جمهوری» اسلامی در کلیت خویش و به ویژه در عرصه اقتصاد که می‌کوشد اقتصاد ایران را در قرن بیست و یکم میلادی

با توسل جستن به احادیث اداره نماید. اگر چه به تکرار از «اقتصاد اسلامی» سخن می‌گویند، ولی مختصات این اقتصاد - از جمله مقوله مالکیت و سازوکارهای توزیع فرآورده‌های تولیدی در آن مشخص و روشن نیست. نامشخص بودن قضایا عمده‌ترین زمینه دامن‌زدن به ناامنی است و ناامنی هم مهم‌ترین عاملی است که روزنه ای برای برنامه ریزی درازمدت باقی نمی‌گذارد. اگر به مالکیت خصوصی میدان بیشتری بدهند و آن را به رسمیت بشناسند و سازوکار توزیع هم از طریق نیروهای بازار باشد که در آن صورت این اقتصاد در کلیت خویش سرمایه‌داری است. در آن صورت شعارهای مخالف سرمایه‌داری که از سوی سیاست‌پردازان در ایران تکرار می‌شود، علاوه بر اغتشاش آفرینی در حوزه برنامه ریزی، هزینه‌های اداره اقتصاد را بالا می‌برد و مشکل آفرین و مسئله ساز می‌شود. کما این که تا کنون این چنین شده است.

به عنوان یکی از چندین نمونه می‌گوییم. بیش از سی سال گذشته است و حداقل در ۲۰ سال گذشته، جمهوری اسلامی به جد کوشیده است تا از طریق ایجاد بازار سهام در تهران، یکی از عمده‌ترین سیاست‌های خویش - خصوصی سازی - را اجرا نماید. با این همه، تکلیف «شرعی» معاملات در بازار سهام هنوز به درستی روشن نیست. بانکداری مملکت پس از ۳۰ سال، اگر چه به ادعای دولتمردان «اسلامی» شده و «بی بهره» است ولی «کارمزد» پرداختی برای وام در این بانکداری صددرصد اسلامی، از «بهره» در بازارهای غیر اسلامی به مراتب بیشتر است و هنوز که هنوز است روشن نیست که این «کارمزد» پرداختی، که حتی اخیراً تا ۴۰ درصد هم گزارش شده است، به واقع نام دیگر «ربا» هست یا خیر؟

بی‌پرده باید گفت که حاملان چنین دیدگاهی، قابلیت درک مسائل و مشکلات اقتصادی یک اقتصاد سرمایه‌داری پیرامونی را ندارند تا چه رسد به توانائی در یافتن و ارایه راه حل برای تخفیف این مسائل و مشکلات. به عنوان نمونه، در نظر بگیرید که آقای خامنه‌ای از سوئی به درستی بر «عدالت اجتماعی» و مسئولیت دولت در عمده دانستن آن پافشاری می‌کند و در عین حال، این بنیادهای عریض و طویل را که بیش از ۵۰ درصد از اقتصاد ایران را در کنترل دارند از پرداخت مالیات به همین دولت معاف می‌دارد و پاسخ این پرسش ساده نیز روشن نمی‌شود که بودجه دولت که باید برای دست‌یابی به عدالت اجتماعی هزینه شود، به غیر از نفت، از چه راهی باید تامین شود؟

یا مثلاً آقای خاتمی در اواخر ریاست جمهوری خویش به تکرار از اقتصاد بیمار ایران حرف می‌زد که بی‌گمان راست می‌گفت و این هم بی‌گمان راست بود که بیماری اقتصاد ایران سابقه طولانی تری از نظام اسلامی دارد. ولی آن

چه در بررسی خاتمی از اقتصاد جایش خالی بود نقش حاکمیت تازه در تعمیق این بیماری از ۱۳۵۷ به این سو بود. شاید انتظار زیادی است که بخواهیم رئیس قوه مجریه‌ی «جمهوری» اسلامی به نقد دست آوردهای این حاکمیت، آن هم در ملاء عام پردازد ولی از طرف دیگر، من بر آن سرم که بدون وارسیدن این نقش و کوشش در تصحیح آن، یافتن راه برون رفت غیر ممکن است.

مشکل اساسی این بود و هست که می بایست برای افزودن بر توان تولیدی در اقتصاد کار می کردند که نکردند. می بایست به شیوه‌ی اداره کشور سروسامان می دادند که با حاکمیت مطلقه «ولایت فقیه» و شبکه اختاپوسی مدرسه حقانی، قوه قضائیه و ماموت‌های شورای نگهبان چنین کاری ممکن نیست. با دنیائی تبلیغات از مبارزه با فساد اقتصادی سخن گفتند و می گویند و چند تنی (از جمله شهرام جزایری) را به محاکمه کشاندند ولی بعد روشن شد که به غیر از مرحوم خواجه حافظ شیرازی بخش عمده‌ای از بزرگان اصلاح طلب و اصلاح ناپذیر «جمهوری» اسلامی سهم‌بران عمده این سرقت‌های علنی بودند و تا آنجا که من خبر دارم کسی هم به این حضرات نگفت بالای چشمتان ابروست و هیچ یک از سیاست مداران کج دست ایران به این اتهام محاکمه نشده‌اند. اگرچه جزایری هم چنان در زندان است ولی بهره‌مندان از فساد اقتصادی او، کوچکترین تاوانی، تا کنون، پس نداده‌اند.

مدتی پیشتر اراقمی از حیف و میل و سرقت در سازمان صدا و سیما به مطبوعات درز کرده و در مجلس مطرح شد که به احتمال زیاد با اشاره مقام خلافت از گردونه خارج شد و مافیای قدرت هم چنان به غارت منابع ملی ادامه می‌دهد.^{۱۶} خصوصی‌سازی گسترده را در پیش گرفته‌اند ولی درپوشش این واگذاری‌ها، می‌کوشند اقتصاد را به تمام پادگانی نمایند. ناگفته روشن است که در صورت تکمیل این برنامه‌های غارت و چپاول، تنها مافیای اقتصادی ایران است که بار خود را خواهد بست. در آن صورت این سؤال پیش می‌آید که اگر اغلب امکانات دولتی به بخش خصوصی (بخوان مافیای اقتصادی) واگذار شود در آن صورت تکلیف «عدالت اجتماعی» که این همه مورد توجه «ولایت فقیه» بود، چه می‌شود؟

آن چه که در دوره احمدی‌نژاد اتفاق می‌افتد این که بی‌نظمی مالی و اقتصادی بیشتر می‌شود. دولت به طور علنی عدم باورش به مبانی اقتصاد را جار می‌زند و اگرچه قرار است با مدیریت همین دولتمردان و اجرای اصل ۴۴ قانون اساسی، ۸۰ درصد اموال عمومی به «بخش خصوصی» واگذار شود، ولی در خوشبینانه‌ترین حالت تنها ۱۳ درصد از آن چه که در این سالها واگذار شده

به بخش خصوصی بود^{۱۷}. و بقیه، یعنی ۸۷ درصد بقیه را هم به بخش «اقتصاد شترمرغی» ایران واگذار کرده‌اند. بخشی که نه تابع ضوابط و مقررات بخش خصوصی در اقتصاد است و نه حسابرسی‌های قانونی و دولتی را برمی‌تابد. از ارقام بودجه سهم دارد ولی در اغلب موارد مالیات بر درآمد نمی‌پردازد. در آن چه که در صفحات بعد می‌آید کوشیده‌ام گزارشی از مدیریت اقتصادی به شیوه آقای احمدی‌نژاد به دست بدهم. در این ۶ سال که براساس برآوردهائی که داریم در ۵ سال اولش ایران ۴۵۰ میلیارد دلار درآمد نفتی داشت، با این همه دلار چه کرده‌اند و بر سر اقتصاد کشور چه آورده‌اند؟ آنچه در صفحات آینده می‌آید یک روایت است از سرگذشت اقتصادی ما در این سالها.

اقتصاد آقای احمدی نژاد^{۱۸}

بدون این که بخواهم در باره فرایند انتخابات در ایران و یا مسایل پیش آمده بعدی در رابطه با سابقه آقای احمدی نژاد چیزی بگویم در این نوشتار می خواهم توجه را به دیدگاه های اقتصادی آقای احمدی نژاد جلب کنم. البته این جا و آن جا خواننده ام که دوستان دیگری نیز به این وجوه پرداخته و پوچلیست بودن نظریات ایشان را یکی از دلایل پیروزی ایشان دانسته اند.^{۱۹}

همین جا بگویم که سعی کردم برای کسب تازه ترین نکات و دیدگاه ها، به سایت شخصی ایشان مراجعه کنم ولی متأسفانه آن سایت انترنتی دیگر نیست. جمع اش کرده اند. به همین خاطر، ناچار شده ام به اطلاعاتی که در دسترس داشتم تکیه کنم.

اجازه بدهید همین ابتدا بگویم که اگرچه قیمت نفت خیلی بالاست و تولید روزانه نفت ایران نیز از ۴ میلیون بشکه گذشته است، ولی به اعتقاد من، اقتصاد ایران گرفتار یک سری مشکلات و مصائب ساختاری و تاریخی است که در کنار سیاست های درپیش گرفته در سالهای اخیر، نتیجه اش، گسترش فقر و نداری، بیکاری، تورم نهادینه شده، افزایش نابرابری در توزیع درآمد و ثروت بوده است. از اخراج و استیصال کارگران، از گسترش تن فروشی، از «صدور» تن فروش دیگر چیزی نمی گویم. مقابله با این مشکلات (که اتفاقاً در دوره مبارزات انتخاباتی بین نامزدهای از هفت خان گذشته به وضوح و روشنی بیان شده اند) به مجموعه ای از سیاست های اقتصادی مفید و موثر نیازمند است و نمی تواند و نباید به امان خدا رها شود.

با این مختصر، پس این را هم بگویم و بگذرم که تا جایی که من دیده‌ام احمدی‌نژاد (اگرچه به شماری از این مشکلات اشاره می‌کند، ولی هیچ سیاست اقتصادی مشخص برای تخفیف آنها ندارد. ایشان کاری که کرده‌اند، و دست بر قضا با مهارت و تردستی هم این کار را انجام داده‌اند) شماری از مسایل و معضلات اقتصادی را بدون ارایه راه حل، فهرست وار به مردم اطلاع داده و مردمی که از بی توجهی فاجعه آمیز «اصلاح طلبان» به معشیت خود به واقع کلافه شده بودند بدون توجه به این که آقای احمدی‌نژاد هم برای تخفیف این دردها، دارویی در آستین ندارد، به ایشان رای داده‌اند. بگویم و بگذرم که هر آن چه که در «۱» بیاید، منبع‌اش سایت رسمی ایشان است به زمانی که بود. توضیحات و اضافات را من افزوده‌ام.

احمدی‌نژاد می‌گوید، «منابع ملی باید از چننه دولت آزاد و در اختیار مردم قرار گیرد تا در خدمت پیشرفت کشور قرار گیرد». این عبارت، اگرچه برای توده مردمی که گذران زندگی‌شان به دست انداز افتاده بسیار جذابیت دارد ولی هیچ گونه کاربرد عملی ندارد. یعنی بخش اول، که بیان موجز سیاست خصوصی سازی در ایران است که دست بر قضا، نه در خدمت پیشرفت کشور قرار گرفت و نه اموال دولتی را در «اختیار مردم» قرار داد. پرسش بعدی این است که آیا احمدی‌نژاد، موافق واگذاری بلاعوض این اموال دولتی به اقشار مردم است یا خیر (مثل آن چه که در کشورهای اورپای شرقی خصوصی کردن باکوپن نامیده می‌شود^{۲۰}). ناگفته روشن است که اگر چنین برنامه‌ای نداشته باشد، یعنی، اگر خواهان واگذاری بلاعوض این اموال به مردم نباشد، بدیهی است که همانند آن چه که در این ۱۶ سال گذشت، کسانی این اموال را خواهند خرید، که ثروت داشته باشند. و این یعنی، تداوم همین سیاستی که ابتدا در دوره آقای هاشمی و بعد با سرعت و گسترش بسیار زیاد در دوره آقای خاتمی دنبال شد. در نتیجه، انتقاد مکرر ایشان از این ۱۶ سال صرفاً یک تاکتیک انتخاباتی می‌شود. البته آقای احمدی‌نژاد به دنبالش ادعا می‌کند که «در نظام اجرائی کشور، سپردن کارها به مردم، خصوصی سازی تفسیر شد و خصوصی سازی نیز مفهومی جز فروش اموال دولتی پیدا نکرد و عرصه‌های مختلف برای تحرک مردم نه تنها باز نشد بلکه هر روز بیش از گذشته فضا را به روی مردم تنگ‌تر کردند». ایراد احمدی‌نژاد به عملکرد دولت‌ها در این مدت درست است. ایراد اصلی به خودایشان ولی در این است که آشکار نیست که برنامه و سیاست‌شان برای این که این گونه نشود، چیست؟ رفع این گونه مسایل و مشکلات برنامه ریزی و اراده سیاسی می‌خواهد که ظاهراً وجود ندارد. البته

تا آن جا که من دیده و خوانده ام، احمدی نژاد در باره ساختار اقتصادی ایران هیچ برنامه و حرف معنی داری نزنده است. البته و برای نمونه در باره نظام بانکی، می گوید، «بانک های خصوصی به شکل فعلی آن نه تنها نقش مثبت و سازنده ای را در اقتصاد کشور بازی نمی کنند بلکه آثار تخریبی آنها در چرخه اقتصادی کشور بسیار زیاد است». و بعد اشاره می کند به بانکی که با سرمایه اولیه ۱۵ میلیارد تومان در طول ۴ سال سرمایه ای معادل ۲۰۰ میلیارد تومان به هم زده است. آن چه که نقل کرده اند صرفاً بیان مشکل است نه راه حلی برای برون رفتن از آن. اگر بانک های خصوصی فعلی نقش مثبتی و سازنده ای در اقتصاد کشور بازی نمی کنند:

با آنها چه باید بشود؟ یعنی آیا آقای احمدی نژاد خیال و برنامه دارد آنها را دولتی کند؟

آیا می خواهد، آنها را تعطیل کند؟

چرا این بانکها به صورت کنونی، نقش مثبت بازی نمی کنند؟ اشکال از چیست و مشکل در کجاست؟

اگر این مشکلات شناخته شده اند، که برای رفع شان چه برنامه ای دارد؟

برای «مثبت کردن» نقش این بانکها در اقتصاد چه برنامه ای دارد؟

اگر این موسسات کنونی، «مخرب اند» آیا ایران در دوره ریاست جمهوری ایشان به «بانک» نیاز دارد یا خیر و اگر پاسخ مثبت است، ایشان چه نوع بانکی را برای ایران مد نظر دارند!

البته اگر غرض شان این باشد که بانک های موجود با صندوق های قرض الحسنه جایگزین شوند، که این به واقع دفع فاسد به افسد است. چون تجربه مردم با این صندوق ها اگر از تجربه شان با بانک ها بدتر نباشد، بهتر نیست. در همین رابطه می گوید که «یکی دیگر از علت های فساد و فقر و تبعیض سود بانکی است» خوب تا این جا که این ادعا، ادعائی بی معنی است ولی در توضیح این دیدگاه، اضافه می کند «سود بالای بانکی عامل اختلاف طبقاتی و تمرکز فرصت ها در اختیار عده ای خاص است». این جای بحث احمدی نژاد یک حلقه گم شده دارد و بعد گریز می زند که «سود ۲۴ درصد در نظام بانکی به هیچ وجه گسترش تولید پایه، توسعه کشور و ایجاد اشتغال را به دنبال نمی آورد». در این عبارت، این کنار هم چیدن مشکلات را بهتر می شود مشاهده کرد. البته که درست است که کشور باید توسعه یابد، و اشتغال باید ایجاد شود ولی، اگر سود بانکی هم کاهش یابد، در وضعیتی که دیگر شرایط وجود ندارد، در آن صورت، چگونه چنین اقدامی می تواند مشوق تولید باشد تا در

نتیجه آن هم توان تولیدی پایه بیشتر شود و هم اشتغال ایجاد گردد؟ اگر بخواهد در شرایطی که اقتصاد از تورم به نسبت بالا عذاب می‌کشد، نرخ بهره بانکی را بطور مصنوعی پائین بیاورد، در آن صورت، مردم انگیزه‌ای برای پس‌انداز کردن نخواهند داشت و این مسئله - یعنی کاهش ناگهانی نرخ سود - به احتمال زیاد اگر به صورت فرار سرمایه از کشور در نیاید، باعث می‌شود وجوه مانده در دست ثروتمندان در معاملات قمار و یا زمین و مستغلات هزینه می‌شود که اگر چه اشتغالی ایجاد نمی‌کند و تولید پایه را بیشتر نمی‌کند، ولی به یقین به فشارهای تورمی دامن می‌زند و کار را از آن‌چه که هست خراب‌تر خواهد کرد.

از طرف دیگر، ولی نکته این است که در صورت وجود تورم - که یک بلیه سابقه دار در اقتصاد ایران است - رهیافت احمدی‌نژاد جدید برای حفظ قوه خرید پول چیست؟ یعنی در شرایط تورمی، چگونه می‌خواهند مردم را به پس‌انداز کردن تشویق کنند و اگر میزان پس‌انداز در اقتصاد، کاهش یابد، در آن صورت، بر سر منابع لازم برای سرمایه‌گذاری (فرض می‌کنیم که دیگر شرایط آماده می‌باشد، که متأسفانه نیست) چه خواهد آمد؟ احمدی‌نژاد معتقد است که اگر مسئله نرخ بهره در بانک‌داری ایران حل نشود، آنها که با این نرخ بالا از بانکها پول قرض می‌گیرند «دنبال کار تولیدی و اصیل نمی‌روند و به سمت خرید و فروش و سوداگری کشیده می‌شوند تا بتوانند این سود را به بانک برگردانند». همان گونه که پیشتر گفتم، اگر چه به عنوان بیان مشکلات با احمدی‌نژاد اختلاف نظری ندارم ولی نمی‌دانم، برای مقابله با این مشکلات چه برنامه‌ای دارند؟ به سخن دیگر، سیاست‌های لازم برای مقابله با این وضعیت مشخص نیست.

احمدی‌نژاد به درستی می‌گوید که «بیش از ۸۰ درصد سپرده‌های بانکی متعلق به ۳ درصد مردم است». بدیهی است که این برای توسعه متوازن کشور خیلی هم بد است. ولی اقتصاد را با شعار و مباحث اخلاقی نمی‌توان به راه راست هدایت کرد. برنامه احمدی‌نژاد جدید برای کاهش نابرابری در توزیع درآمد و ثروت در ایران کدام است؟ پیش‌تر گفتم که به نظر نمی‌رسد که احمدی‌نژاد موافق واگذاری بلاعوض واحدهای دولتی به همه مردم باشد. برخلاف یکی دیگر از نامزدهای انتخاباتی که وعده پرداخت ماهی ۵۰ هزار تومان به هر ایرانی می‌داد، در برنامه احمدی‌نژاد از این پرداخت‌ها خبری نیست. قرار هم نیست با تغییر ساختار مالیاتی، یعنی کاهش از مالیات‌های بر مصرف و افزودن بر مالیات ثروت و درآمد و صرف آن برای کمک به خانواده‌های فقیر و ندار تغییری در این حوزه‌ها ایجاد شود. در آن صورت روشن نیست از انتقاد

ایشان به نابرابری‌ها در ایران چه به دست می‌آید؟ این جا هم تنها یک شعار شنیده‌ایم ولی برنامه‌ای برای تغییر آن اعلام نمی‌شود.

در صفحات قبل به گوشه‌هایی از «سیاست» اقتصادی احمدی نژاد جدید پرداختم. در این قسمت به بخش‌های دیگری خواهم پرداخت. متأسفانه فقدان سیاست مشخص در سرتاسر برنامه‌های آقای احمدی نژاد حضوری چشمگیر دارد. احمدی نژاد می‌گوید که «بانک‌ها مدافع منافع مردم نیستند» ولی روشن نیست که چه باید بشود تا «مدافع منافع مردم» بشوند. از آن گذشته، اصلاً روشن نیست که منظور ایشان از «منافع مردم» چیست؟ البته می‌گوید که «همین الان بانکها دارند در تهران ساختمان‌هایی به ارزش ۷۰ میلیارد تومان خریداری می‌کنند و هنگامی که جوان ما درخواست ۵ میلیون تومان وام می‌کند می‌گویند نداریم» و ادامه می‌دهد که اگر ندارید پس این ساختمان‌ها را چرا می‌خرید؟ احمدی نژاد اگر چه در باره این مسایل سخن می‌گوید و بی‌تعارف شعار می‌دهد ولی ظاهراً در امورات مالی در یک نظام سرمایه‌داری، چیزی به نام «وثیقه» هم انگار به گوشش هم نخورده است که یک بانک خصوصی، قبل از آن که نگران ازدواج این جوان و یا پروژه تولیدی فلان آدم دیگر باشد، در این نظام نگران برگشت پول خود است به اضافه سود و یا بهره و اگر برای ساختمان ۷۰ میلیارد تومانی پول می‌دهد ولی برای آن دیگری حتی ۵ میلیون تومان هم نمی‌دهد، این رفتار هیچ ابهامی ندارد. البته در این رابطه به مستمعان خود آدرس غلط هم می‌دهد که «دردنیا وام با یک درصد پرداخت می‌شود، هم سود می‌برند و هم هزینه‌های بانکی را در می‌آورند. اینجا ۲۴ درصد سود می‌گیرند و باز هم می‌گویند داریم ضرر می‌کنیم». ای کاش نمونه‌ای هم می‌دادند که در کجای دنیا با نرخ بهره ۱ درصد وام می‌دهند که ما هم برویم و وام بگیریم و در این آباد شده‌ای که زندگی می‌کنیم، بسیار بیشتر از این رقم بهره نپردازیم، ولی این که در ایران وضع به این صورت است برنامه ریزی دقیق و همه جانبه می‌خواهد که نه تا کنون داشته‌ایم و نه آقای احمدی نژاد دارد. در همین رابطه احمدی نژاد خرابی بخش کشاورزی را هم به فعالیت بانک‌ها وصل می‌کند. یعنی می‌گوید که «ارزش افزوده بخش کشاورزی سالانه ۱۰ درصد است» در حالی که «سپرده بانکی در بخش کشاورزی ۱۳٫۵ درصد است» و نتیجه می‌گیرد که برای کشاورزان بهتر است که دارائی‌اش را در بخش کشاورزی بفروشد و به جای ۱۰ درصد ارزش افزوده، در بانک ودیعه بگذارد و ۱۳٫۵ درصد بگیرد. این جا، آقای احمدی نژاد به مسایل مبتلابه بخش کشاورزی کار ندارد که چرا ارزش افزوده در آن پائین است! و برای بیشتر کردن آن چه باید و یا چه می‌توان

کرد؟ خود آقای احمدی نژاد هم باید بداند که یکی از اساسی ترین مشکلات بخش کشاورزی در ایران، عملکرد شبکه گسترده دلالان و واسطه ها است که اگرچه باعث می شوند تا قیمت تمام شده برای مصرف کننده زیاد باشد ولی منفعت زیادی در ته دیگ تولید کننده مستقیم باقی نمی ماند. تا آن جا که من دیده و خوانده ام آقای احمدی نژاد برای کوتاه کردن دست واسطه ها و دلالان در این بخش برنامه ای ندارد.

به شماری از این مسایل در نوشتارهای دیگر این مجموعه باز خواهیم گشت.

آقای احمدی نژاد و اقتصاد ایران

گمان نمی‌کنم در شرایط امروز جهان بتوان به غیر از ایران کشوری را یافت که سیاست‌پردازان و قدرتمندانش چپ و راست به لیبرالیسم و نئولیبرالیسم و سرمایه‌داری بدو بیراه بگویند و در عین حال، برای اجرای راست‌روانه‌ترین سیاست‌های نئولیبرالی که در صورت موفقیت قرار است باعث گسترش همین مناسبات سرمایه‌داری در این جامعه بشود همه امکانات مملکتی را بسیج کرده باشند. فهرست وعده‌هایی که می‌دهند هم تمامی ندارد. قرار است تا سه سال دیگر - در صورت اجرای همین سیاست‌ها - نه فقیر داشته باشیم و نه بیکار و نه این که کسی بی‌خانه و به اصطلاح اجاره‌نشین باشد. تازه آموزش و بهداشت هم قرار است «مجانی» بشود! با این حساب، چرا در هر فرصتی هم چنان به نئولیبرالیسم و سرمایه‌داری بدو بیراه می‌گویند، نمی‌دانم.

تازه‌ترین نمونه‌ای که داریم برنامه حذف یارانه‌هاست که با تبلیغات گسترده و حتی با سوء استفاده از «امام زمان» آن را اجرا کرده‌اند! آقای احمدی نژاد و دیگران همه امکانات مملکتی را برای اجرای این سیاست بسیج کرده‌اند. از انقلاب و تحول اساسی سخن گفتند و اجرای این سیاست را یکی از راه‌های عمده رسیدن به عدالت دانستند. البته قانونی که تصویب شد، با چرخش قلمی غیر از آن چیزی شد که قرار بود بشود. یعنی بپذیرش پرداخت یارانه نقدی به همگان، نه تنها مقوله «هدفمند کردن» دیگر بی‌معنا شد، بلکه فقط شکل پرداخت یارانه را عوض کرده‌اند ولی ادعاهائی که دارند هم چنان بر پیش‌گزاره حذف یارانه‌ها استوار است. اگر چه قرار بود که پس از واقعی کردن

قیمت‌ها (یعنی افزایش آنها) مصرف هم واقعی بشود (یعنی کاهش یابد) ولی در این جا هم اطلاعات ضد و نقیض می دهند. از یک سو می گویند حالا که خیابان‌ها خلوت نشده (یعنی هم چنان راه بندان است و مشکلات دیگر ناشی از آن) لابد «قاچاق بنزین» کاهش یافته است.^{۲۱} این هم استدلال جالبی است. وزیر اقتصاد که قاعدتا باید بر اساس عدد و رقم و آمار حرف بزند به واقع برای مردم معما طرح می کند و روشن نیست که آیا قاچاق بنزین کاهش یافته است یا نه! البته ادعا بر این است که ضایعات نان «تک رقمی» شده باشد.^{۲۲} همه اینها را با این فرض که واقعیت دارند) به فال نیک می گیرم. ولی آن چه که معمولاً به آن توجه کافی نمی شود این ادعای یک نماینده مجلس است که «بیش از ۲۵ میلیون خانواده در کشور برای تامین هزینه های درمان عضو بیمار خانواده شان باید خانه و زندگی خود را حراج کنند».^{۲۳}

البته گمان نکنید که این وکیل مجلس همین طور از سرسیری چیزی گفته است. دکتر شهرام توفیقی، دبیر انجمن اقتصاد بهداشت ایران نیز در ارتباط با اثرات هدفمندسازی یارانه ها در حوزه سلامت گفت: «مطالعات اولیه نشان داده که با اجرای این قانون تعرفه های بیمارستانی به ویژه در بخش خصوصی حداقل سه تا پنج برابر افزایش می یابد».^{۲۴} من دستم از ایران کوتاه است ولی آنها که از نزدیک دستی بر آتش دارند حتما می دانند که ۳ تا ۵ برابر شدن این هزینه ها در عمل به واقع به چه معناست. گمان دارم آن چه اولش این چنین باشد، سرانجامش نیز روشن است! و اما اجازه بدهید برای این که حلقه اصلی سیاست اقتصادی دولت آقای احمدی نژاد را بهتر بفهمیم روایت یارانه ها را در اقتصاد ایران و چگونگی واریسی کنیم.

اندکی مقدمه چینی تاریخی:

تا قبل از بحران بزرگ سالهای ۲۰ قرن گذشته الگوی اقتصادی مسلط بر جهان سرمایه داری الگوئی بود که از کارآمدی نیروهای بازار آغاز می شد و با حداقل مداخلات دولت در امور اقتصادی به پایان می رسید. ادعا بر این بود که اگر قیمت ها و از جمله میزان مزد کارگران منعطف باشد، نیروهای بازار می توانند با علامت دهی مطلوب به عوامل اقتصادی مسائل و مشکلات را حل کرده و اقتصاد را به سوی یک حالت تعادلی در سطح اشتغال کامل رهنمون شوند. نکته اساسی این بود که این شیوه نگرش، تنها تعادل پایدار را در سطح اشتغال کامل می دانست و بقیه حالات را گذرا برآورد می کرد. اگر در اقتصاد بیکاری باشد، و دولت و اتحادیه های کارگری هم مداخله نکنند، رقابت بین بیکاران میزان مزد کاهش می یابد و کارفرمایان و کارخانه داران به استخدام کارگران بیشتر تشویق می شوند و بیکاری از بین می رود. از سوی دیگر، اگر

در یک سال، محصول سیب زمینی را آفت بزند و کمبود سیب زمینی در بازار باعث افزایش قیمت آن بشود، این جا هم مسئله ای نیست. در عکس العمل به قیمت بالاتر سیب زمینی بعضی از صاحبان زمین که از زمین خود برای تولید محصولی به غیر از سیب زمینی استفاده می کردند، علامت را می گیرند و به کشت سیب زمینی می پردازند. وقتی عرضه سیب زمینی زیاد شود، قیمت اش هم تعدیل می شود.

بطور کلی، بدون این که وارد جزئیات دیگر بشوم ادعا بر این بود که اگر دولت و نهادهائی مثل اتحادیه های کارگری در تصمیم گیری های اقتصادی مداخله نکنند، و قیمت ها هم منعطف باشد، نظام بازار به نحو شایسته ای اقتصاد را اداره خواهد کرد.

تا اینجا خلاصه ای از این الگو را مشاهده کردیم (همین الگویی که امروزه هم مدافعان زیادی پیدا کرده است) و بعد رسیدیم به بحران بزرگ سال ۱۹۲۹ و به یک معنی به بیکاری بزرگ. هر چه که ادعاهای بازارپرستان باشد، نظام بازار از تخفیف و حل مشکلات پیش آمده بازماند و بحران نه فقط تخفیف نیافت که تشدید شد. در همین سالها دو اقتصاد دان دیگر - جان مینارد کینز در انگلیس و مایکل کالسکی در لهستان - مستقل از یک دیگر - به یک تعبیر به داد این اقتصاد در حال فروپاشی رسیدند. به اعتقاد این دو، نظام بازار به ذات خویش بحران آفرین است و باید با مداخلات دولت مدیریت شود.

در سطوحی غیر از اشتغال کامل هم تعادل امکان پذیر است و برای تغییر تعادل توام بایکاری به یک حالت تعادلی که به اشتغال کامل نزدیک باشد، مداخله و مدیریت دولت ضروری است. قیمت ها اگر چه برای افزایش همیشه انعطاف دارند ولی وقتی افزایش یافتند تمایل زیادی به پائین آمدن ندارند. به عبارت دیگر، انعطاف پذیری قیمت ها یک سو به رو به بالاست.

آن چه در این نگرش اهمیتی اساسی دارد، میزان تقاضای کل در اقتصاد است که نه تنها تعیین کننده سطح تولید بلکه سطح اشتغال در جامعه هم هست. وظیفه عمده اقتصادی دولت مدیریت تقاضای کل در اقتصاد است که با استفاده از سیاست های پولی و مالی این مدیریت انجام می گیرد. برای بیش از سی سال این نگرش بر اقتصاد اروپا حکمروائی کرد.

پس از پایان جنگ جهانی دوم، کاریکاتوری از این الگو به کشوهائی چون ایران هم صادر شد. در خصوص کشورهای چون ایران علاوه بر مباحث نظری، ضرورت های دیگری هم برای درپیش گرفتن این کاریکاتور وجود داشت. محققان وابسته به موسسات بین المللی در دفاع از صدور این الگو به کشورهای در حال توسعه ادعا کردند: به دلایل گوناگون تاریخی و فرهنگی و اقتصادی،

بورژوازی در این کشورها ضعیف است و برای مدیریت ثمر بخش اقتصاد، ضروری است که بخش‌های اساسی اقتصاد در کنترل و مدیریت دولت باشد. در نتیجه توزیع نابرابر درآمد و ثروت در اغلب کشورهای در حال توسعه شاهد وجود فقر فزاینده هستیم. به سخن دیگر، ساختار طبقاتی این جوامع به گونه‌ای است که اگرچه دو بخش کوچک بورژوازی و طبقه متوسط دارد، ولی بخش غالب جمعیت فقیر ندارند و اگر بر اساس دیدگاه کینز، تقاضای کل در اقتصاد این همه مهم باشد، طبیعتاً وظیفه مدیریت این تقاضای کل بیشتر از دیگر کشورها به عهده دولت می‌افتد که برای تخفیف پی‌آمدهای فقر، کالاهای مصرفی اساسی را به قیمتی که پرداخت‌اش برای فقرا دشوار نباشد، عرضه نماید. پذیرش الگوی پرداخت یارانه برای جلوگیری از بحران و رکود، در این جوامع نه نتیجه یک نگرش سوسیالیستی یا شبه سوسیالیستی و چپ بلکه دقیقاً سرمایه سالارانه بود که از سوی موسسات بین‌المللی - از جمله صندوق بین‌المللی پول - هم پشتیبانی می‌شد.

بعلاوه گفته می‌شد که نهادهای لازم برای عملکرد موثر نظام بازار در این جوامع وجود ندارد و گذشته از کمبودهای دیگر به همین دلیل، سپردن همه تصمیم‌ها به این نیروها نمی‌تواند به نتیجه مطلوب برسد. برای مدیریت و پیشرفت اقتصاد برنامه ریزی لازم است و از همین رو هم بود که به عنوان مثال مشاوران امریکائی در ایران به ایجاد سازمان برنامه دست زدند که اگرچه نامش بعداً تغییر یافت ولی به دست توانای آقای احمدی‌نژاد که ظاهراً به برنامه‌ریزی اعتقاد ندارد همراه با نهاد شورای پول و اعتبار منحل شد.

به عبارت دیگر، وجود یک اقتصاد دولت مدار با یارانه (برخلاف ادعاهائی که از چپ و از راست می‌شود) نه نتیجه پذیرش یک نگرش سوسیالیستی یا شبه سوسیالیستی بلکه دقیقاً بیانگر پذیرش واقعیت قابل عیان گستردگی فقر و نداری در این جوامع بود. البته امید براین بود که اگر در کوتاه مدت و در میان مدت دولت در مدیریت اقتصاد نقش موثری داشته باشد می‌تواند در دراز مدت، شرایط را برای تخفیف این مداخلات آماده نماید. اما این گونه نشد و چرائی این نشدن بر می‌گردد به آنچه که پیشتر گفتم. آن چه در این جوامع پیاده می‌شد، نه یک الگوی کینزی به آن گونه که کینز و کالسکی ارایه داده بودند، بلکه به واقع کاریکاتوری از آن بود که به جوامعی چون ایران صادر شد. چرا این الگو را در جوامعی چون ایران، کاریکاتوری از اصل توصیف می‌کنم؟

دولت مداخله گر کینزی، دولتی است که به آزادی از سوی مردم به قدرت می‌رسد و به همین نحو اگر مردم آن دولت را نخواهند از قدرت کنار می‌رود. اهمیت این فرایند این است که دولت نمونه‌وار کینزی در چنین جامعه‌ای که

مسئولیت مدیریت اقتصادی هم دارد می داند که هر ۴ یا ۵ سال مورد قضاوت و محک شهروندان قرار می گیرد و برای این که دوباره و برای یک دوره دیگر از سوی مردم به قدرت برسد، باید کارنامه اقتصادی قابل قبولی داشته باشد.

در ایران نه قبل از ۱۳۵۷ دولت انتخابی داشتیم و نه حالا داریم و تازه هروقت که ادای انتخابات را درمی آوریم، در گذشته اغلب رشته ها در دست شاه بود و حالا هم طبق قانون مملکت همه چیز در دست ولایت فقیه است که نهادهای وابسته به او تعیین سیاست می کنند. دارم به این نکته اشاره می کنم که مقامات اصلی حکومت در ایران نه در گذشته انتخابی بودند و پاسخگو و نه حالا چنین اند. در نتیجه ارزیابی کارنامه اقتصادی صورت نمی گیرد تازه اگر هم بگیرد در انتخابات انعکاس پیدا نمی کند. در گذشته، ساواک همان نقشی را در انتخابات ایفا می کرد که حالا شورای نگهبان ایفا می کند (در واقع «انتصاب» نمایندگان تا بعد در نمایش «انتخابات» از سوی شرکت کنندگان در این شبه انتخابات به نمایندگی برسند! نه مجلس می تواند برخلاف تمایل ولایت فقیه سخنی بگوید و نه رئیس جمهور). قبل از ۱۳۵۷ رئیس جمهور و ولایت فقیه نداشتیم، ولی خوب، شاه در همین موقعیت بود. در همین چند ماه گذشته بنگرید به تبلیغات سرسام آوری که بر علیه احمدی نژاد انجام می گیرد. اگر چه از جزئیات خبر نداریم ولی در دو سه مورد می دانیم که او تبلیغات دولت خودش را باور کرده بود و کوشید برخلاف تمایل ولایت فقیه دست به اقدام بزند.

دولت مداخله گر کینزی گذشته از موقتی بودن قدرت، در جامعه ای بر سر کار است که مطبوعات آزاد و رسانه های پرسشگر دارد که برای عوامل اقتصادی اطلاعات و دانش لازم را برای تصمیم گیری مطلوب فراهم می آورد و در اختیارشان قرار می دهد. البته همین رسانه ها در واقع نظارت گران غیر مستقیم دولت و نهادها و سازمان های دولتی هم هستند. نه در قبل از ۱۳۵۷ در ایران چنین وسیله ای داشتیم و نه اکنون داریم.

البته که نهادهای لازم برای اداره بازار و برای ارزیابی سهم و نقش دولت وجود دارد و برای مدیریت مطلوب این دویخش مورد استفاده قرار می گیرد. قانون قرارداد، امنیت شهروندان در پناه قانون، حمایت از مالکیت خصوصی و حق و حقوق فردی از جمله این نهادهاست. البته که نبود و یا کمبود هر کدام از این پیش گزارها موجب می شود تا بازار نتواند آن طور که ادعا می شود عمل نماید. همین توضیح مختصر را مقایسه بکنید با وضعیت ایران در سالهای پس از جنگ جهانی دوم تا برای شما روشن شود که چرا من از صدور یک کاریکاتور اقتصادیات کینزی سخن گفته بودم. در ایران، و البته در خیلی کشورهای دیگر،

متأسفانه هیچ کدام از این پیش گزاره‌ها وجود نداشت. اگرچه از ۱۹۰۶ به این سو، ساختار حکومت باید مشروطه می‌بود که شاه در آن مسئولیتی نداشت و نخست وزیر و هیئت وزیران در برابر مجلسی که به آزادی و بدون دخالت قدرتمندان انتخاب شده بود مسئولیت دارند، در ایران، اما نه ساختار حکومت مشروطه بود و نه نخست وزیر و هیئت وزیران عملاً کاره‌ای بودند و مسئولیتی داشتند. شاه که مسئولیتی نداشت عملاً همه کاره بود و به هیچ مقامی هم پاسخگوئی نداشت و دیگران اگر مسئولیتی هم داشتند ولی اختیار نداشتند. ترکیب نامیمون بی اختیاری و مسئولیت همیشه سر از فساد بیشتر در می‌آورد و ایران از این قاعده کلی استثناء نبود. روزنامه و مجله بود ولی نه فقط به دلیل گستردگی ممیزی و سانسور از وارسیدن ضرورت‌ها ناتوان بود که اغلب گرفتار نوزادمرگی هم می‌شدند یعنی به همان سرعتی که ظاهر می‌شدند، غیب هم می‌شدند. از انتخابات که دیگر چه بگویم تا به کسی و یا مقامی بر نخورد. چه کسی لیست تهیه می‌کرد خبر ندارم ولی تردید ندارم که نتیجه انتخابات در اغلب موارد قبل از انتخابات روشن بود.

در این چنین ساختاری، موقع و مقام دولتی به واقع فرصتی برای رانت خواری و بارخود را بستن است و این جماعت هم در ایران - اکثریت مطلق‌شان - کاری جز این نکرده بودند. در ایران و کشورهای مشابه نه تنها قدرتمندان برای همه عمر در قدرت‌اند بلکه از آزادی رسانه‌ها و از آزادی فردی هم خبری نیست. اگرچه جامعه به مقدار زیادی و به شکل و صورت‌های متفاوتی پادگانی و امنیتی می‌شود ولی شهروندان امنیت ندارند. هر کس را هر زمان که اراده کنند دستگیر می‌کنند و دادگاهی هم برای تظلم خواهی نیست. انتخابات معنی داری هم وجود ندارد. در تحت مجموعه این شرایط ادعای بکارگیری اقتصادیات کینزی هم در عمل به صورت پوششی برای حداکثر سازی فساد مالی قدرتمندان و هر جوجه مستبیدی در می‌آید که خود را با گیره‌ای به ارکان قدرت چسبانده است. اگرچه طرح ریزی هست ولی کنترلی وجود ندارد. اگرچه بخش‌هایی در مالکیت دولت است ولی حسابرسی وجود ندارد و یا به شدت آسیب پذیر است و خودفروش. وقتی اهداف طرح‌ها به دست نمی‌آید، رسانه و مطبوعات آزادی هم وجود ندارد تا این عدم توفیق‌ها به اطلاع عموم برساند و عموم که شرکت‌اش در انتخابات فرمایشی عمدتاً نمایشی است و برای حذر از مزاحمت‌های دولت، ابزار و امکاناتی ندارد تا دولت خاطی را با رأی‌ای که به صندوق می‌اندازد متنبه نموده و از کار برکنار نماید. با وضعیتی که به خلاصه توصیف کرده‌ام، در این اقتصاد سرمایه‌گذاری بی عقلی می‌خواهد و البته که بورژوازی این جوامع اگرچه در عمل به صورت کاریکاتوری از بورژوازی در می‌آید ولی این همه

بی عقل نیست. مازادش را اگر نتواند در باغچه منزل خویش دفن کند، خوب، از اقتصاد به در می برد. اگر نتواند در یک بانک اروپائی بخواباند، درسالهای اخیر مالزی و قطر و امارات را که از او نگرفته اند. خلاصه کلام این که نه تنها منابع محدود مملکتی به هدر می رود بلکه هیچ مکانیسمی هم برای تخفیف اتلاف منابع وجود ندارد. در اقتصاد و جامعه ای با این مختصات بود که با صلاحدید متخصصان نهادهای بین المللی هم بخش دولتی شکل گرفت و هم اصل پرداخت یارانه ها پذیرفته شد.

پس تا به همین جا خلاصه کنم، گذشته از مباحث نظری که کینز و کالسکی مطرح می کردند، در جوامعی چون ایران ضعف و کوچکی بخش خصوصی هم عامل دیگری شد برای پذیرش پیدایش و حتی گسترش بخش دولتی در اقتصاد و جالب این که این دو یکدیگر را تولید و باز تولید می کردند. از جمله دلایلی که برای کوچکی بخش خصوصی در این جوامع وجود دارد، خودکامگی سیاسی و فرهنگی و به واقع حذف خصوصیت در این فرهنگ است. چون این بخش کوچک است بخش دولتی باید برای پر کردن شکافی که می ماند، بزرگتر شود و چون ساختار سیاست خود کامه هم هست، در نتیجه، آن چه که معلول کوچکی بخش خصوصی - یعنی رشد یک دولت خود کامه - است به صورت مانعی بر سر راه رشد بیشتر همین بخش درمی آید.

اگر چه برای تخفیف فقر و نداری و کاستن از نابرابری در توزیع درآمدها و ثروت برنامه ای نبود ولی واقعیت وجودی فقر و نداری عیان تر از آن بود که کتمان کردنی باشد. پذیرش گستردگی فقر در عرصه سیاست پردازی به صورت اصل پرداخت یارانه ها، یعنی فروش محصولات اساسی به بهای پائین در آمد، اگر چه رفع مشکل نمی کرد، ولی به عنوان یک مسکن و عاملی برای تخفیف درد بی تاثیر نبود. واقعیت این است که برای مقابله با فقر گسترده که زمینه ساز اصلی پذیرش پرداخت یارانه است، یا باید برای تخفیف این نابرابری به اصلاحات اساسی اقتصادی دست زد و شرایط را برای باز توزیع درآمد و ثروت آماده کرد، و یا کاری کرد که در ایران کرده بودیم تا به همین اواخر. یعنی اگر چه سیاست پردازی ما به گونه ای بود که به نابرابری درآمد و ثروت دامن می زد ولی برای تخفیف درد، پذیرفته بودم که یارانه هم پرداخت شود. ادعا بر این بود که هزینه پرداخت یارانه ها هم با سود فعالیت های اقتصادی دولت تامین مالی می شود. متأسفانه این گونه نشد و نمی توانست بشود.

ناتوانی دولت ها در ایجاد درآمد به میزان کافی و در موارد مکرر چاپ پول برای تامین مالی آن چه که ضروری بود، در ضمن منجر به نهادینه شدن تورم

و فشارهای تورمی در این جوامع شد و در یک اقتصاد نمونه وار سرمایه‌داری - پیشرفته و واپس مانده اش - تورم به واقع مالیاتی است که نظام اقتصادی از فقر می‌گیرد. در جوامع پیرامونی در کنار ناکارآمدی بوروکراسی و دولت غیر پاسخگو و خودکامه، این تورم مزمن شده هم عامل دیگری در عدم توفیق برنامه‌های اقتصادی شد.

با این مقدمه طولانی اگر بطور مشخص به مورد ایران بنگریم وجود این کاریکاتور را مشاهده خواهیم کرد. با اندک دقتی در آنچه که بود، عوامل عدم توفیق اقتصاد ایران در قبل از بهمن ۱۳۵۷ هم آشکار می‌شود. هم بوروکراسی اش غیر کارآمد بود و هم انتخابات معنی دار نداشت و هم مطبوعات بطور کلی آزاد نبود و هم احترام به آزادی‌ها و حق و حقوق فردی محلی از اعراب نداشت. تازه دوسه سال قبل از سقوط، شاه تصمیم گرفته بود که کاریکاتور احزاب را در ایران منحل کرده و به جایشان کشور را تک حزبی کند.

هر چه که علت فاعلی انقلاب بهمن ۵۷ باشد، به هر تقدیر این الگوی اقتصادی و این بنیان سیاسی فروپاشید. ولی این فروپاشی، برخلاف باور بعضی‌ها، کامل نبود و نظام تازه و جایگزین در میان خرابه‌های نظام پیشین بنا شد. فهرست وار به چند وجه مشترک اشاره می‌کنم.

در نظام سیاسی تازه «شاه» نبود که اگر چه نه در قانون بلکه در واقعیت زندگی قدرت مطلقه داشته باشد. به جایش «ولی فقیه» داریم که اتفاقاً در قانون هم «قدرت مطلقه» دارد و قرار است «فضل الخطاب» هم باشد و البته که در واقعیت هم قدرت مطلقه دارد. اگر هم بخواهم این «فضل الخطاب» بودن را به زبانی که آدم اندک بی ادبی چون خودم بهتر می‌فهمد، ترجمه کنم، یعنی «همه خفه» و خوب، در هزاره سوم میلادی و در عصر انترنت و تویتر و فیس بوک و هزار و یک کوفت و زهرمار دیگر این جور فیس و افاده‌های عهد دقیانوسی به واقع شرم آور است و با این نمی‌توان اقتصادهای پیچیده امروزی را بطور ثمر بخشی اداره کرد.

هم در گذشته نه تعریف مشخصی از حق و حقوق فردی داشتیم و نه نهادی برای دفاع از حقوق مطرح مردم و هم بعد از انقلاب بهمن ۵۷ هم از این نهادهای «استکباری» نداریم و جایشان هم چنان خالی است. اگر حکومت قبل از بهمن ۵۷ بطور خجالتی «اسلامی» بود و «اسلام پناه»، حکومت بعد از بهمن ۵۷ این رودربایستی و خجالت را کنار گذاشته است و رسماً و علناً خود را «جمهوری اسلامی» می‌نامد ولی اغلب قدرتمندان اش ترجیح می‌دهند یک «حکومت اسلامی» باشند. چون از این واژه منحوس «جمهوری» خوششان نمی‌آید.

برخلاف مرادشان که گفت «خدعه کردم» این جماعت اندکی «صادق» ترند و خدعه ای ندارند رسماً و علناً با «جمهورمردم» مخالف اند. والسلام

و اما در عرصه اقتصاد، پس از بهمن ۱۳۵۷ تظاهرات پوپولیستی و به تعبیری عوام فریبانه دولت تازه شدت گرفت و بسیار بیشتر شد. نه تنها قرار شد آب و برق مجانی شود بلکه حتی از کانال روزنامه‌ها هم «پیغام» داده بودند خودتان را به آب و آتش نزدیک که خانه بخرید، ما همه را صاحب خانه می‌کنیم. به دلایل مختلف از جمله فراسرمایه داران زمان شاه، بخش دولتی بزرگتر شد و حمله عراق به ایران، اجرای اقتصاد جنگی و کوپنی را به سیاست پردازان ایران در آن سالها تحمیل کرد. اقتصاد کوپنی اگرچه به دولت امکان داد تا در شرایط بسیار دشوار، وضع را تا حدودی کنترل کند ولی در ضمن موجب شیوع و گسترش شیوه بدیعی از رانت خواری شد که سابقه نداشت. خرید و فروش کوپن رونق گرفت و «بورژوازی کوپنی» هم به بازار آمد. کنترل ارز و درپیش گرفتن ارز چند نرخی با دولتی که از همیشه غیر کارآمد تر بود به فعالیت در بازار سیاه رونق بخشید و خیابان فردوسی، در حول وحوش سفارت بریتانیا و خیابان نادری و چند جای دیگر هنگامه ای برپا شد از جمعیت کثیر دلالان ارز که فوکچی ارزهای خارجی در دست به «کسب حلال» مشغول بودند و تا مدتها کسی به آنها نمی‌گفت که بالای چشمشان ابروست.

در همین دوره است که «فساد ارزی» دولتی هم رونق گرفت. کم نبودند مدیران بی‌قابلیتی که از دولت ارز ۷ تومانی گرفتند و یا همان دلارها را به بازار سیاه به ۲۰۰ یا ۳۰۰ تومان و یا بیشتر فروختند و یا اگر دلار ۷ تومانی صرف تامین مالی واردات مواد اولیه شد، بعد ارز به دست آمده از صدور محصولات تولیدی را به جای تحویل به بانک مرکزی، که مسئولیت قانونی شان بود، در بازار سیاه نقد کردند و اگر چه زیاد اتفاق افتاد که این شیوه مدیریت شدیداً ایرانی ما، ارز سوزی داشت (یعنی ارز به دست آمده از صادرات محصول از ارز صرف شده برای واردات مواد اولیه همان محصول کمتر بود) ولی به همت بازار سیاه ارز و فساد حکومتی که اجازه و امکان چنین قانون گریزی‌هایی را فراهم کرده بودند، ارز به دست آمده در بازار سیاه نقد می‌شد و این زیان ارزی در حسابهای مالی این شرکت‌ها و موسسات دولتی و غیر دولتی به زبان ریالی «بازسازی» شده به صورت «سود» در می‌آمد. ارزی بود که تلف می‌شد ولی مدیران بی‌قابلیت و رئوسای بی‌قابلیت ترشان به حساب ریالی برای یک دیگر دست می‌زدند و هلهله و شادی می‌کردند. به هر حال جنگ عراق با ایران ۸ سال طولانی طول کشید و اقتصاد لاجون و کم قوت ایرانی لاجون تر و کم قوت تر شد. شهرها

نابودشده، پل‌ها و راه‌ها منهدم، کارخانه‌ها و قرارگاه‌های بمباران شده مصیبتی شد روی مصیبت‌های دیگر. با مرگ خمینی و داستان پردازی‌های هاشمی، خامنه‌ای رهبر انقلاب شد و هاشمی هم پس از ۸ سال ریاست بر مجلس، برای ۸ سال دیگر به ریاست جمهوری رسد و طولی نکشید که «سردار سازندگی» هم عنوان گرفت. نمی‌دانم مشاهده می‌کنید یا خیر! که آقای خامنه‌ای هم به نوبه کاریکاتور آقای خمینی شد!

سیاست اقتصادی جمهوری اسلامی از دوره هاشمی به بعد با سیاست اقتصادی در ده سال اول تفاوت‌هایی دارد (البته نقاط مشترک هم کم نیست) ولی همین تفاوت‌ها تضاد بین سیاست و اقتصاد جمهوری اسلامی را تشدید کرد. از جزئیات خبر ندارم ولی به نظر می‌رسد که شماری از مشاوران اقتصادی هاشمی، «تاجرسم» را کشف می‌کنند. در گوشه و کنار مملکت کنفرانس‌ها و همایش‌های پرهزینه است که برگزار می‌شود تا تاجریست‌های علنی و خجالتی اسلامی و غیر اسلامی هم دیگر را به نبودن بدیلی غیر از آن چه که خودشان می‌گویند متقاعد کنند و البته که چنین می‌کنند.

نمی‌دانم خنده دار است یا گریه آور، دولتی که در حوزه‌های غیر اقتصادی هم لباس پوشیدن شهروندان را کنترل می‌کند و هم مراسم عزاء و عروسی و ختنه سوری‌شان را و هم از جان مایه می‌گذارد تا بتواند به کنترل ذهن هم در این جامعه عهد دقینوسی ما توانا شود، در عرصه اقتصاد به جایی می‌رسد که اگر چه مانند تاجر به عیان نمی‌گوید ولی تردیدی ندارد که چیزی به نام جامعه وجود ندارد و در این راستا حرکت می‌کند. برنامه تعدیل ساختاری صندوق بین‌المللی، پس از انجام مراسم پرشکوه ختنه سوری، سیاست اقتصادی جمهوری اسلامی می‌شود نه فقط دردوره ریاست هاشمی که به واقع از مرگ آقای خمینی به بعد تا به همین امروز که این سطور را دارم سیاه می‌کنم می‌شود سیاست رسمی نظام جمهوری اسلامی. وقتی در «خاک سفید» و «اسلام شهر» شورش‌های تعدیل ساختاری اتفاق می‌افتد، و از سوی دیگر با بالا گرفتن بدهی خارجی حیثیت مالی دولت به مخاطره می‌افتد، فتیله برنامه تعدیل را اندکی پائین می‌کشند تا مدتی بعد درپوشش برنامه مستطاب «سامان دهی اقتصاد» آقای خاتمی همین فتیله را بالا بکشند.

وقتی به احمدی‌نژاد می‌رسیم البته بد و بیراه گفتن به این سازمان‌ها و به لیبرالیسم و نولیبرالیسم به صورت یک وظیفه حکومتی درمی‌آید ولی سیاست اقتصادی دولت بیشتر و بیشتر - اگر چه کتمان می‌شود - ولی عملاً، از صندوق بین‌المللی پول خط می‌گیرد و حتی از باورهای خانم تاجرهم تاجریستی تر

است. البته از گستردگی فساد که در کنار ریشه‌های تاریخی و سنتی اش در نهاد دولت به اجرای سیاست تعدیل هم گره می خورد چیزی نمی گویم. اگرچه وضعیت اقتصادی برای اکثریت مردم وخیم تر می شود ولی اقلیتی که وابستگی و پیوستگی سیاسی، عقیدتی، و فامیلی به مراکز قدرت دارند، و کم هم نیستند، هرروزه پروارتر می شوند.

پس از ۸ سال ریاست هاشمی، در شرایطی که خیلی ها چشم انتظار ریاست جمهوری ناطق نوری بودند و حتی شایعه شد که جوادلاریجانی (که تازگی ها متخصص دروغ پردازی درباره حقوق بشر در ایران شده است) به عنوان «وزیر امور خارجه» آن حکومت با استکبار پیر انگلیس مذاکره کرد. ولی آقای خاتمی برنده انتخابات شد. سیاست اقتصادی خاتمی اگرچه اندکی «شیک تر» شد و «طرح سامان دهی» نام گرفت ولی در گوهر همانی بود که در زمان هاشمی بود. امید بر این بود که بخش خصوصی (حالا بماند که هم چنان کوچک و ضعیف است) و کارآفرینان آن بخش مسایل و مشکلات اقتصادی را به بهترین صورت ممکن حل کنند. «طرح ساماندهی» که به واقع چیزی بیش از سیاست اقتصادی دوره هاشمی نیست با دنیائی تبلیغ به مردم عرضه می شود. اگرچه فضای رسانه‌ای اندکی باز می شود ولی در این دوره هم روزنامه‌ها را می بندند و نظام جمهوری اسلامی، شاید به تعبیری دوشاخه می شود و اگر از تازه ترین استعاره آقای خامنه‌ای استفاده کنم، «قدرت دو گانه» شکل می گیرد. این «قدرت دو گانه» برخلاف آن چه خامنه‌ای ادعا می کند، آن چیزی نبود که از آن مستفاد می شود.

این دوبخش - اگر چنین دوبخشی بود:

بخشی که با پنبه سر می برد. یعنی با اندکی گشایش هم سانسور می کند و هم روزنامه می بندد و هم از بستن روزنامه دفاع می کند (حالا بماند که هم چنان کوچک و ضعیف است) و هم قلم زن و نویسنده را زندانی می کند.

بخشی که با همان گشایش اندک در عرصه سیاست مخالف است و در برابر ادعای بخش با پنبه سر بر حاکمیت که بطور فریبکارانه ای از استعاره «جامعه مدنی» سوء استفاده می کند، «جامعه زدنی» را سازمان می دهد و هر کس را که بخواهند می زند حتی عبدالله نوری و خود مهاجرانی را که یکی وزیر کشور بود و دیگری هم وزیر ارشاد.

جالب این که کسانی چون نقدی، ده نمکی، الله کرم، امیر فرشاد ابراهیمی، علم الهدی و احمدی نژاد از فعالان پر کار و موثر سامان دهی «جامعه زدنی» در این دوره هستند که در سالهای بعد عاقبت بخیر می شوند. آقای احمدی نژاد که در زیر پرچم هارترین باورهای تتولیرالی نطق و خطابه صادر می کند،

بدترین بد زبانی‌ها را هم علیه نئولیبرالیسم بکار می‌گیرد.

با این شیوه مدیریت، البته که اقتصاد مملکت، اقتصاد نمی‌شود. البته فساد پوشیده و عریان «اختصاصی سازی‌ها» و «واگذاری‌ها» هم چنان جاریست و در این چندسال حتی بیشتر شده است. سپاه پاسداران و شرکت‌های متعدد وابسته به آن تعارف را کنار گذاشته و حتی بدون مزایده و بدون طی مراحل قانونی به سرعت بخش‌های مختلف اقتصاد را در کنترل می‌گیرند. اگر دوره هاشمی با اختلاس ۱۲۳ میلیارد تومان برادر محسن رفیق دوست رکورد می‌زند در دوره خاتمی نیز از جمله شهرام جزایری را داریم که ظاهراً به غیر از من و خواجه حافظ شیرازی به رهبران و سیاست‌پردازان اصلاح طلب و اصلاح ناپذیر جمهوری اسلامی رشوه‌های کلان پرداخت کرده است.

این هم یک کاریکاتور ناب از یک کارآفرین! این که درازای این رشوه‌ها برایش چه کرده اند، دنبال نکرده‌ام. اگر شهرام جزایری ظاهراً هنوز در زندان است ولی تا جایی که خبر دارم هیچ یک از رشوه‌ستانان مورد بازخواست و حتی محاکمه قرار نگرفته اند. البته احمدی‌نژاد گاه و بیگاه از آن برای بالابردن فشار خون آقای کروبی بهره گرفته است. و در زمان آقای احمدی‌نژاد هم گذشته از موارد مکرر فساد که در روزنامه‌ها گزارش می‌شود، باند آقای رحیمی را داریم که ایشان هم ظاهراً به دستور رهبر معظم بیت المال را بالا کشیده اند و نماینده مجلس هشتم (نادران) رسماً ادعا کرده است که فساد معاون اول احمدی‌نژاد (آقای رحیمی) اگر از جزایری بدتر نباشد چندان بهتر نیست^{۲۵}. این که شماری در بیرون از ایران مدافع شهرام جزایری‌ها در اقتصاد ایران می‌شوند، پاسخ‌ام در راستای پاسخ به همان آدمی است که به دواخانه رفت و نفت می‌خواست. بابا جان چه کار داری نفت داریم یا نداریم... تو طنزت را بنویس...

و سرانجام در ۱۳۸۴ می‌رسیم به آقای احمدی‌نژاد که اگرچه به خون آقای هاشمی و آقای خاتمی «تشنه» است ولی سیاست اقتصادی‌اش با سیاست اقتصادی این دو رئیس جمهور سابق تفاوتی ندارد البته در مقایسه با هاشمی، احمدی‌نژاد پیچیدگی ندارد و برخلاف آقای خاتمی، مبادی آداب نیست. یا اگر درست‌تر گفته باشیم، احمدی‌نژاد مجری همان سیاست‌هایی است که از سال ۱۳۶۸ در ایران تدوین شده است. اگر اختلافی بین این حضرات وجود داشته است، یکی این که احمدی‌نژاد کمی شلخته‌تر است ولی بی توجهی به معاش مردم در دوره اصلاحات و گسترده‌گی فساد در دوره «سازندگی» و تداومش در دوره «اصلاحات» زمینه مناسبی پیش آورد تا این بار احمدی‌نژاد

به صورت کاریکاتوری از خمینی فتیله وعده‌های بوپولیستی و عوام‌فربانه را بالا بکشد و ضمن خط و نشان کشیدن علیه مفسدین اقتصادی، که البته تا کنون و با گذشت ۶ سال هنوز چیزی غیر از همان خط و نشان کشیدن‌ها از او ندیده‌ایم، وعده بدهد که پول نفت را به سفره‌های مردم می‌رساند. متأسفانه در این ۶ سال هم مفاسد اقتصادی ادامه یافت و عیان‌تر و بی‌پروا تر شد و هم پول نفتی به سفره‌های مردم نرسید. از سفره‌های بسیاری اگر نان و برنج نپزیده باشد، به احتمال زیاد گوشت آن پزیده است. واگذاری‌ها با دنیائی فساد ادامه یافت و حتی تسریع شد و اقتصاد اگر تحولی جدی یافته باشد این که در مقایسه با زمان هاشمی و خاتمی پادگانی تر شد. اگر در ۱۶ سال ریاست هاشمی و خاتمی سپاه پاسداران و دیگر نیروهای امنیتی با «حجاب» فعالیت اقتصادی داشتند و مال و اموال بیت المال را بالا می کشیدند، آقای احمدی نژاد بدون این که سیاست‌اش ابهامی داشته باشد، در این مورد «کشف حجاب» کرده است. براساس آمارهای رسمی می‌دانیم که کمی بیش از ده درصد واگذاری‌ها به بخش خصوصی و بقیه هم به بخش شبه دولتی و به ظن غالب عمدتاً سپاه پاسداران و دیگر نیروهای امنیتی بوده است.

و حالا در این اقتصادی که مختصات کلی‌اش را در صفحات پیش دیده‌ایم، سرانجام می‌رسیم به مصیبت یارانه‌ها. می‌گوییم مصیبت یارانه‌ها، چون همان گونه که پیش‌تر گفته‌ام، دلیل اصلی پذیرش پرداخت یارانه‌ها در جوامعی چون ایران نه ناشی از یک دیدگاه نظری و ایدئولوژیک بلکه به واقع ترجمان اعتراف به گستردگی فقر و توزیع نابرابر درآمد و ثروت در آن است. واقعیت این است که بخش‌های مهمی از جمعیت امکانات مالی کافی برای پرداخت «قیمت واقعی» محصولات اساسی که تاکنون شامل یارانه می‌شده‌اند (از قبیل نان، نفت، بنزین، گازوئیل) را ندارند. می‌خواهم بر این نکته انگشت بگذارم که برخلاف ادعائی که اغلب می‌شود پرداخت یارانه نه نشانه «بد فهمیدن» مبانی اقتصاد (که البته منظور این مدعیان اقتصاد نئولیبرالی است) بلکه دقیقاً ناشی از اعتراف به واقعیت وجودی فقر گسترده در جوامعی چون ایران است. اگر اقتصاد را به شیوه‌ای مدیریت کرده بودیم که برای جمعیت روزافزون مملکت کار مولد با درآمد کافی وجود داشت که می‌توانستند این هزینه‌ها را بپردازند، در آن صورت، این هم شاید درست بود که بگوئیم در این شرایط تازه تاریخی - اقتصادی پرداخت یارانه‌ها دیگر موضوعیت ندارد و بهتر است برای حذف تدریجی آن برنامه‌ریزی بکنیم. ولی ما چه کرده‌ایم و چه می‌کنیم؟ به غیر از احمدی نژاد که روشن نیست در چه عالم هیروتنی سیر می‌کند،

تقریباً همگان در ایران بر این باورند که میزان فقر و نابرابری درآمد و ثروت در ایران بیشتر شده است. خود دولت احمدی‌نژاد در چند ماه پیش که دست بر قضا در فرایند اجرای همین برنامه به جمع آوری اطلاعات از اقتصاد خانوارها دست زد، به این نتیجه رسید که دوسوم جمعیت ایران زیر خط فقر زندگی می‌کنند. البته که رئیس مرکز آماری که این آمار را لو داده بود برکنار کردند ولی با برکناری یک مقام مسئول، واقعیت گسترده فقر که گم نمی‌شود.

عبرت آموز این که اگرچه تعداد بیکاران سیر صعودی دارد و به نزدیک ۱۳ درصد رسیده است^۶، و در نتیجه تعداد بیشتری از خانوارها با نزول سطح درآمد‌ها مواجه هستند (فرض کرده‌ام که این جماعت بیمه بیکاری خواهند گرفت که نمی‌دانم راست است یا خیر) و دولت هم اعلام کرده است که اگرچه به اندازه بهای دو کیلو گوشت برای همراه قرار است یارانه نقدی بدهند، ولی قیمت نان، و نفت و بنزین و برق و آب و گازوئیل و گاز باید افزایش یابد. بیشترین افزایشی که من از آن خبر دارم افزایش بهای گازوئیل است که قرار است از لیتری ۱۵ تومان به لیتری ۳۵۰ تومان هر لیتر برسد و این یعنی ۲۲۳۳ درصد افزایش. بنزین هم که از قرار از لیتری ۱۰۰ تومان به ۷۰۰ تومان رسیده است.

و همین روایت است درباره تولید کنندگان. پیام دولت فحیمه روشن است و بدون ابهام که اگرچه ورود گسترده بنجل‌های فرنگی و عمدتاً چینی فضای تنفسی شما را تنگ کرده است و قادر به رقابت نیستید، ولی غصه نخورید، همین که هزینه برق و گاز و آب و گازوئیل شما چندین برابر شد این مشکل شما هم رفع می‌شود! اینجا هم کاریکاتوری داریم از سیاست حمایتی دولت از صنایع داخلی! البته می‌دانیم که در یک سال اول اجرای قانون هدفمند کردن یارانه‌ها دولت به وظایف قانونی خود در برابر تولید کنندگان داخلی عمل نکرده است.

به گمان من آنچه که پیش خواهد آمد این که روند ورشکستگی بنگاه‌ها تشدید می‌شود و در نتیجه آن تعداد بیشتری از کارگران بیکار می‌شوند و طبیعتاً پول کمتری دارند که این اقلام گران شده را خریداری نمایند^۷. این که دقیقاً چه خواهد شد نمی‌دانم ولی دو تحول هم زمان دارد اتفاق می‌افتد.

یکی افزایش فقر و نداری که بی‌گمان نتیجه بیکاری بیشتر در اقتصاد خواهد بود. اگر در پیشبرد این سیاست‌ها موفق شوند، نتیجه اش کالائی کردن همه چیز خواهد بود، یعنی الگوئی که در آن استبداد مطلق پول حاکم می‌شود. منظورم از استبداد مطلق پول هم وضعیتی است که در آن نیاز انسانی اگر با توانائی پرداخت قیمت همراه نشود اصولاً در معادلات سیاست پردازان حضور

ندارد و به حساب نمی آید (لطفاً آن داستان‌های رها کردن بیماران دریابان را دوباره مرور کنید!). به قول معروف، گرسنه‌ای و آش می‌خواهی ولی اگر پول نداری، آش هم نیست و نبودن آش نه ناشی از عدم نیاز و یا عدم وجود بلکه نتیجه آن چیزی است که من آن را استبداد مطلق پول می‌نامم.

باری هر چه هدف دولت باشد، مشاوران اقتصادی دولت ظاهراً درک نمی‌کنند که این سیاست، سیاستی قائم به خویش نیست که در هر شرایطی تخم دوزرده بگذارد و به این وعده‌های عجیب و غریب وفا کند. به عکس، این سیاست بخشی از برنامه گسترده‌تری است که در نوشته‌ای دیگر آن را «چهار قدم به دوزخ» خوانده‌ام.^{۲۸}

یکی از آن قدمها، حذف یارانه‌هاست. اگر چه حتی با برداشتن آن سه قدم دیگر هم شاهدی از موفقیت در اجرای این سیاست‌ها نداریم، ولی معلوم نیست در عدم توجه به آن سه قدم دیگر، با چه منطق و استدلالی حذف یارانه‌ها قرار است حلال مشکلات اقتصادی ایران باشد. نکته اساسی در این قدم‌ها این است که این مجموعه سیاست‌ها بیانگر نگرشی در اقتصاد است که اتفاقاً هیچ شاهدی تاریخی در تأییدش وجود ندارد. حتماً از این ادعای من تعجب می‌کنید. ولی تعجب ندارد.

این نگرش بر این باور است که با یک دولت حداقلی (با حداقل مداخله در مدیریت اقتصاد) همه تصمیمات اقتصادی باید به نیروهای بازار سپرده شود. نه تنها علت غائی و انگاری‌ها و خصوصی‌سازی‌ها همین باور است بلکه تجارت خارجی هم به همین خاطر باید از مداخلات دولت آزاد باشد. تنظیم تجارت خارجی با استفاده از تعرفه و ابزارهای دیگر، کاری است که نباید صورت بگیرد. حذف یارانه‌ها که گاه از آن تحت عنوان «واقعی کردن قیمت‌ها» نام می‌برند هم به همین دلیل است. همین جا به اشاره بگویم که دست بر قضا منظور اغلب این سیاست‌پردازان از واقعی کردن قیمت‌ها و عناوین فریبنده دیگری که بکار می‌برند به واقع این است برای نمونه در ایران، قیمت بنزین و یا گازوئیل و یا اقلام دیگر مثل نان و گاز و برق باید با قیمت‌های جهانی برابر شود. فعلاً به این کار ندارم که این داستان «قیمت جهانی» که اغلب مورد سوء استفاده و بهره‌برداری قرار می‌گیرد مقوله‌ای نیست که به سادگی قابل تعریف و تبیین باشد (یعنی در اغلب این موارد، چیزی به عنوان «قیمت جهانی» بنزین و یا نان و یا برق نداریم!) ولی چاره چیست، «رفقا» و «دوستان» در اینجا کاریکاتوری از منطق را بکار می‌گیرند برای این که بار خود را به منزل ببرند و دیدگاه سیاسی خود را جا بیندازند. ولی با این وصف، اگر به همین جماعت بگوئید که با جهانی کردن «قیمت‌ها» سطح مزد و درآمدها را هم در کشوری چون ایران لطفاً

«جهانی» بکنید! جواب شماری از این اقتصاد خوانده‌های راست را می‌دانم که با چنین کاری موافق نیستند آن هم در این پوشش، که فلان کارگر ایرانی مگر به اندازه یک کارگر آلمانی و یا فرانسوی «بازدهی» دارد که به همان اندازه مزد بگیرد! و من پاسخم به این حضرات این است که اگر این کارگر ایرانی می‌تواند و باید برای بنزین و گاز و نان مصرفی‌اش همان بهائی را بپردازد که فلان کارگر آلمانی برای این اقلام می‌پردازد، در آن صورت، چرا به همان میزان به او مزد و حقوق نمی‌دهید. تازه حالا که نمی‌دهید، خوب، او این قیمت‌های بالا را از کجا بپردازد؟ به علاوه، می‌گوئید بازدهی‌اش پائین است، علت‌اش را بیابید و برطرف کنید. مشکل ژنتیکی که ندارد. بازدهی پائین یا معلول نظام آموزشی معیوب ماست و یا ناشی از این است که دربروز کردن ماشین آلات و فن آوری‌ها نکوشیده‌ایم. یا علل دیگری دارد.

کارگر نساجی ایران را در نظر بگیرید. وقتی قرار باشد کارگران این صنعت در ایران با ماشین آلاتی کار بکنند که شبیه شان را تنها در موزه تاریخ علوم لندن می‌توان یافت، آن وقت شما انتظار دارید که این کارگران برای شما تخم دو زرده بگذارند! و اما در عکس العمل به کوشش برای کالائی کردن همه چیز و سپردن همه ریش و قیچی‌ها به دست نیروهای بازار، به ویژه با توجه به ناکجاآبادی که وعده می‌دهند من حرفم این است که من به هیچ سرزمین و اقتصاد دیگری کار ندارم. ولی ایران آن گونه که من درک می‌کنم اقتصادی دارد در حال توسعه و در مقایسه با اقتصادهای پیشرفته جهان اقتصاد پیشرفته‌ای ندارد. خوب وقتی به تاریخچه تحولات اقتصادی در این جوامع پیشرفته نگاه می‌کنید مشاهده می‌کنید که هیچ کدام، بطور مطلق هیچ کدام از این اقتصادها در مرحله‌ای شبیه به آن چه ایران کنونی در آن است، از این الگوی اقتصادی که حضرات می‌خواهند در ایران پیاده کنند، برای اداره اقتصاد استفاده نکرده‌اند. می‌خواهد اقتصاد انگلیس و آلمان بوده باشد یا امریکا و ژاپن و حتی کره جنوبی و حتی در این سالهای اخیر چین که رشدش قند دردل خیلی‌ها آب می‌کند. به گمان من، هیچ دلیلی ندارد که این الگو در ایران موفق شود. البته توجه دارید من به واقع به مضحکه اجرای این ۴ قدم در ایران دیگر نپرداختم. در نسخه اصلی این ۴ قدم مدافع «خصوصی سازی» است. آن چه در ایران انجام می‌گیرد، به واقع کاریکاتور آن است. این که عده‌ای پشت اتاق‌های بسته می‌نشینند و گمان می‌کنند با پادگانی کردن اقتصاد می‌توانند مسائل و مشکلات‌اش را حل کنند، خوب این چنین نخواهد شد. به عبارت دیگر دارم بر این نکته انگشت می‌گذارم که وقتی این سیاست‌ها با درستی و صداقت و آن گونه که قرار است، پیاده می‌شود، برای رفع مشکلات اقتصاد گرفتاری چون

ایران مفید و کارساز نیستند تا چه رسد به شیوه اجرائی اش در ایران که حتی مرغ پخته را هم به گریه می اندازد و کاریکاتور آن چیزی است که باید باشد. اگر هم نسخه برابر با اصل باشد، تازه می رسیم به اول چارراه چه کنم. درطول و عرض تاریخ یک نمونه بدهید که اقتصادی در این مرحله از توسعه خود با استفاده از این الگو به جایی رسیده باشد.

به اختصار به چند نکته دیگر هم اشاره کنم تا رابطه آقای احمدی نژاد با اقتصاد ایران اندکی روشن شود و بحث را تمام کنم.

خصوصی سازی

در اغلب کشورهایی که این برنامه را در آن اجرا کرده اند بخش خصوصی آنها پرواتر شده است. در ایران ولی دولت مردان شیوه های بدیعی از «خصوصی سازی» ابداع کرده اند که پس از اجرا، بخش خصوصی اگر کاملاً به زمین نخورده باشد، به یقین تنگی نفس گرفته است، چون عملاً در اداره بخش های عمده ای از اقتصاد، اکتشافات نفتی، جاده سازی، مخابرات، نقش و نفوذی ندارد. آن چه در نتیجه این سیاست رشد می کند، بخش شترمرغی اقتصاد ایران (یعنی بخش نه دولتی، نه خصوصی) است. ابداع این بخش ویژه که نه تحت نظارت نهادهای دولتی است و نه این که مالکان حقیقی و یا حتی حقوقی معلوم و مشخص دارد، به راستی نشانه کوشش برای فروپاشاندن اقتصاد ایران است. چند سال پیشتر که دولت آقای خاتمی برای حذف یارانه ها خیز برداشت، شماری از مدافعان دو آتشه جمهوری اسلامی و کسانی که این روزها برای طرح هدفمند کردن یارانه غش و ضعف می کنند، نه فقط جلوی اجرای آن را گرفتند بلکه حتی قانون کذائی تثبیت قیمت ها را تصویب کردند. حالا شماری از همان آقایان به ۷ یا ۸ برابر شدن قیمت بنزین و یا به نزدیک به ۲۲ برابر شدن بهای گازوئیل و افزایش سرسام آور قیمت دیگر مواد اساسی زندگی رای داده اند. جز این است آیا که در مقایسه با زمانی که همین آقایان با این قانون مخالفت کرده بودند، تعداد کسانی که در ایران زیر خط فقر زندگی می کنند، بیشتر شده است! در آن صورت، پی آمدهای اجرای این قانون که آن موقع «درست» نبود، چگونه است که اکنون و با گسترش فقر، «درست» شده است! به شیوه مدیریت شان در بازارگانی بین المللی بنگرید.

بگذارید یک نمونه بدهم. تا همین چند سال پیش تعرفه وارداتی شکر ۱۴۰ درصد بود. معلوم نیست چرا به یک باره آن را به ۴ درصد کاهش دادند و مدتی بعد، دوباره آن را به ۱۴۰ درصد بالا بردند. اصلاً روشن نیست بر چه مبنائی واردات یک کالا را محدود و حتی ممنوع می کنند و یا با حذف ممنوعیت و

محدودیت‌ها بازار را باز می‌گذارند. درخصوص شکر بعید نیست رابطه سالاری حاکم بر اقتصاد ایران کار خود را کرده باشد. چون خبر داریم وقتی تعرفه‌ها کاهش یافت حجم عظیمی از شکر وارداتی که چندین برابر نیاز کشور به شکر وارداتی بود از گمرک مملکت فخمه با تعرفه ۴ درصد ترخیص شد. اگرچه از جزئیات خبر ندارم ولی یقین دارم این بخشی از کوشش دولتمردان برای سرقت اموال مصرف‌کنندگان است. می‌گویم سرقت چون عنوان دیگری برای این کار مناسب نیست. برای این که نکته‌ام روشن شود فرض کنید بهای شکر وارداتی کیلوئی ۱۰۰ تومان باشد (می‌دانم بیشتر است ولی برای سادگی کار خودم این رقم را فرض کرده‌ام). وقتی برادران صاحب نفوذ شکر را با تعرفه ۴ درصد ترخیص می‌کنند، شکر وارداتی آنها کیلوئی ۱۰۴ تومان برایشان هزینه برمی‌دارد. ۱۰۰ تومانی که به تولیدکننده خارجی می‌پردازند و ۴ درصد آن یعنی ۴ تومان که تعرفه آن است که به دولت فخمه پرداخت می‌شود. بعد دولت فخمه میزان تعرفه را به ۱۴۰ درصد افزایش می‌دهد روشن است که بهای شکر وارداتی در بازار به ۲۴۰ تومان افزایش می‌یابد که ۱۴۰ تومان آن میزان تعرفه است. فرض کنید که واردکنندگان تازه با ۱۰ تومان سود به ازای هر کیلو شکر آن را به بهای کیلوئی ۲۵۰ تومان به مصرف‌کننده عرضه نمایند. خوب این برادران با نفوذ که حجم عظیمی از شکر وارداتی را (به یک روایت بین ۳ تا ۶ میلیون تن) را با تعرفه ۴ درصد ترخیص کرده اند به همان قیمت بازار علی‌الاسلام گردن می‌نهند و برای ۳ میلیون تن، ۴۳۸ میلیارد تومان رانت به جیب می‌زنند.

$$۱۴۶ \times ۳,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰ = ۴۳۸,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰$$

و اگر هم ورود ۶ میلیون تن شکر و ترخیص‌اش با پرداخت ۴ درصد حقوق گمرکی راست باشد که میزان رانت این برادران هم ۸۷۶ میلیارد تومان می‌شود. خوب، وقتی در اقتصادی می‌توان با این رمل و اسطربلاب، ثروت افسانه‌ای به جیب زد، ایرانی صاحب نفوذ و صاحب زر و سرمایه مگر مغز خر خورده است که مصائب «تولید» را در این اقتصاد به جان بخرد! دلالی و دلال مسلکی که آب و نان بیشتری دارد! نمی‌دانم، آیا کاریکاتور یک اقتصاد سرمایه‌داری را مشاهده می‌کنید یا خیر؟ البته خبر داریم که درخصوص گوشی تلفن وارداتی هم کاری شبیه به همین کرده بودند.

با این شیوه اداره اقتصاد، تردیدی نیست که پی‌آمد هدفمند کردن یارانه‌ها، اعمال فشار بیشتر بر تولیدکنندگان و به همین نحو بر اکثریت مطلق مصرف‌کنندگان است.

اولاً، براساس همه اطلاعاتی که داریم (به خصوص با توجه به افزایش شدید

قیمت‌ها) میزان یارانه نقدی برای تامین هزینه‌های بیشتر ناکافی است. در مورد بنزین و نان و گازوئیل از افزایش قیمت‌ها با خبریم و اگر چه نمی‌دانم که تعرفه برق به چه میزان تغییر کرده است ولی خبر داریم که متروی تهران شکوه کرده است که با هدفمند کردن یارانه‌ها، صورت حساب برق اش ۵ برابر شده است. **ثانیا**، بالا رفتن هزینه تولید ناشی از حذف یارانه‌ها زندگی را بر تولید کنندگان داخلی بسیار سخت کرده و بخش قابل توجهی از آنها را به ورشکستگی کشانده است. فراموش نکنیم که یکی از مشکلات اساسی بخش صنعت در ایران، همان طور که پیشتر هم به اشاره گفته بودم، کهنگی و فرسودگی ماشین آلات آن است که حتی قبل از حذف یارانه‌ها هم هزینه تولید بالایی را بر آنها تحمیل می‌کرده است. بدیهی است که با بالا رفتن هزینه سوخت، بنزین، برق و آب و غیره، هزینه تولید هم بسیار بیشتر خواهد شد. اگر چه در بازارهای داخلی محتمل است که تولید کنندگان این هزینه‌های اضافی را به حساب مصرف کنندگان واریز نمایند ولی تردیدی نیست که توان رقابتی بین المللی شان که قبل از این هم تعریفی ندارد بسیار اسفناک‌تر خواهد شد. بی گمان، یکی از پی‌آمدهایش بالا رفتن بیکاری خواهد بود که حتی قبل از آن هم میزان اش اندکی زیادی زیاد است. با این حساب، تکلیف صادرات غیر نفتی هم روشن می‌شود. البته فعلا کار ندارم که بخش قابل توجهی از این صادرات غیر نفتی، بوی گند نفت می‌دهد. می‌فرمائید، تولید کنندگان داخلی ورشکست می‌شوند، خوب به قول یک اقتصاد دان نئولیبرال ایرانی، وقتی در یک بازار رقابتی قادر به رقابت نیستند، دلیلی ندارد که به زندگی ادامه بدهند!

جالب این که همین حضرات، از این که بخش نفت در دست دولت است شکوه می‌کنند و نمی‌دانند انگار که با این الگوی اقتصادی که برای ایران می‌خواهند، چاره ای غیر از این باقی نمی‌ماند که درآمد نفتی در دست دولت باقی بماند تا همان طور که آقای احمدی نژاد در این ۶ سال کرده است، ۴۵۰ میلیارد دلار درآمد نفتی را صرف واردات زیرساخت‌های و جانماز و سنگ قبر، و چادر مشکلی، و برنج و گوشت و تخم مرغ و سیب زمینی و خلاصه هر آنچه که نیازمندیم، از چین و ماچین بکند. با لطمه ای که به تولید می‌خورد، مردم که نمی‌توانند لخت و عور راه بروند و هوا بخورند و کف برینند!

خلاصه کنم که خسته شده‌ام. نمی‌دانم چه حکمتی دارد که در این ایران عزیز، تقریبا همه چیز، حتی نئولیبرالیسم هم به کاریکاتوری از خویش بدل می‌شود!

در صفحات دیگر این نوشتار به بعضی از مسایل مطرح شده در این فصل باز خواهم گشت.

اقتصاد ایران در سالی که گذشت

هر معیاری که بکار بگیرید، ایران در سالی که گذشت، سال پر از حادثه و سرشار از اضطرابی را از سر گذرانده است. اگرچه بحران مشخص و عیان هم چنان بحران سیاسی است که پس از انتخابات کذائی ریاست جمهوری (۱۳۸۸) در همه ارکان نظام ریشه دوانیده ولی آن چه که به گمان من مایه اضطراب است، بحران عمده تر اقتصادی است که در سایه بحران علنی تر سیاسی به حاشیه رانده شده است. البته اضافه بکنم که همین بحران سیاسی به نوبه باعث تعمیق و گسترش این بحران اساسی تر اقتصادی هم شده است.

قبل از هر چیز این نکته را بگویم که بحرانی بودن وضعیت اقتصادی ایران هم مقوله ای مربوط به امروز و دیروز نیست. اگرچه با سوء مدیریت اقتصادی در این ۵ سال گذشته ابعاد و گسترای آن تشدید شده است و در زمان نوشتن این یادداشت [اسفند ۱۳۸۸] کمتر عرصه ای از اقتصاد ایران است که به شدت بحران زده نباشد و انکار خیره سرانه آن هم اگرچه برای کسانی که دروغ های خویش را باور می کنند می تواند اندکی آرام بخش باشد ولی مشکل را برطرف نمی کند. بطور کلی براساس شواهدی که هست، می توان گفت که اقتصاد ایران در طول سالی که گذشت بطور کلی گرفتار مشکل مضاعف تورم توأم با رکود بود و این درحالی است که اگرچه در بخش رکود با اغلب اقتصادهای جهان هم سرنوشت شده است ولی مشکل تورمی اش مشکلی شدیداً خصوصی و بومی است که بیش از هر چیز ریشه در ضعف بنیه تولیدی و سیاست های ضد تولیدی و سیاست های پولی نادرست والله بختکی دولت به ویژه در ۵

سال گذشته دارد. در این سالها که با درآمد بیشتر نفت مشخص می شود، دولت ایران بدون این که رسماً اعلام بکند، یا حتی برای مدیریت کارآمدش برنامه‌ای ریخته باشد، سیاست اقتصادی واردات سالار [import-led] را درپیش گرفته است. یعنی با استفاده از دلارهای نفتی کوشید هم مشکل کمبود کالا را تخفیف دهد و هم به خیال خویش تورم را کنترل کند. آن گونه که شواهد موجود نشان می دهد و نمونه‌هایش را خواهیم دید، با همه ادعاهائی که دارند در هیچ کدام از این دو هدف هم موفق نشده است. خبر داریم که تورم ایران در منطقه خاورمیانه از همه جا بیشتر است^{۲۹}.

از سوی دیگر خبر داریم که نرخ بیکاری نیز در یک سال گذشته، ۵٫۱ درصد افزایش یافته و اگر پیش بینی اکونومیست درست دریاید تا پایان سال ۲۰۱۰ نرخ بیکاری در ایران به ۲۳ درصد خواهد رسید. نکته نگران کننده درباره بیکاری نرخ بیکاری جوانان است که هم اکنون از ۲۰ درصد هم فراتر رفته است^{۳۰}.

البته حال که به پایان سال رسیده‌ایم، به خاطر کاهش درآمدهای نفتی هم صادرات ایران کاهش یافته است و هم شاهد کاهش واردات به ایران بوده‌ایم. خبر داریم که واردات به ایران که در ۱۳۸۷ معادل ۶۸٫۵ میلیارد دلار بود در پایان سال ۱۳۸۸ به ۵۷٫۲ میلیارد دلار کاهش یافته است^{۳۱} و در طول همین مدت نیز صادرات ایران - یعنی مجموعه صادرات نفتی و غیرنفتی - با کاهش ۳۰ میلیارد دلاری روبرو بود و از ۱۰۰٫۶ میلیارد دلار به ۷۰٫۶ میلیارد دلار کاهش یافت. بطور کلی، در طول همین یک سال، مبادلات بین المللی ایران از بیش از ۱۶۹ میلیارد دلار - مجموع واردات و صادرات - به اندکی کمتر از ۱۲۸ میلیارد دلار رسید یعنی شاهد ۴۱ میلیارد دلار کاهش بوده ایم که به گمان من نشانه گسترش رکود اقتصادی در ایران است.

این بحران در ابعاد متعددی شکل گرفته است. اگر چه تصویر دولتی با آن چه در این یادداشت می آید تفاوت دارد ولی آمارهای ارایه شده همه آمارهائی است که از سوی سازمان‌های دولتی منتشر شده‌اند.

اگر چه در اوایل سالی که گذشت کسانی همچون رئیس وقت بانک مرکزی از تبعات پیش‌بینی نشده و گسترده این بحران بر اقتصاد ایران خبر می داد، ولی در گفت و گوهای خبری خود ایران را گلستانی در آتش می دید و خوش‌بینانه به مردم و فعالان صنعت خبر می داد که بحران بر اقتصاد ایران تاثیری نخواهد داشت.

با این همه طولی نکشید که این گلستان خود ساخته دولت مردان به یک باره آتش بحران را در اطراف خود دید. بحران ابتدا واحدهای کوچک تر را در

خود کشاند و سپس واحدهای بزرگترها را درگیر کرد، به طوری که کم کم گلستان صنعت ایران آتش گرفت و می رود که تبدیل به تلی از خاک شود. ورشکستگی واحدهای صنعتی هر چند که در ابتدا به بهانه‌ای برای کسب منابع مالی از سوی دولت مبدل شده بود، با شدیدتر شدن کمبود منابع مالی این واحدها به واقعیت جدایی ناپذیر دولت تبدیل شد.

بحران صنعت

هنوز تعطیلات نوروزی ۱۳۸۷ به پایان نرسیده بود که بختک اخراج کارگران نازل شد. کارگران کارخانه سامان اولین گروهی بودند که واقعیت بحران را با بیکار شدن خویش لمس کردند. بعد نوبت به اخراج کارگران مراکز مخابراتی سقز رسید و بعد رسیدیم به اخراج کارگران از ایران صدرای بوشهر، لوله سازی اهواز، تفال ساده، کشت و صنعت شمال، توزین گر، پایا، هوایار، روژن آزمون، زیبا ماندگار و صدها بنگاه ریز و درشت دیگر. شرکت‌های گرفتار بحران بسیاریند. به آن چه که اشاره کرده‌ام این فهرست را هم اضافه کنم، که کارتن سازی مشهد، کشت و صنعت چین چین، پلی اکریل اصفهان، پتروشیمی شیراز، مهندسی تکنوتار، تجهیز نیروی زنگان، نورد لوله اهواز هم گرفتار بحران‌اند.

بحران نه به منطقه خاصی محدود است و نه در صنعت خاصی جا خوش کرده است. در یک مورد براساس آمارهای دولتی با خبر می‌شویم که ۲۲۸۰ واحد تولیدی در ایران، در مجموع بیش از ۸۸۲۷ میلیارد ریال بدهی معوقه دارند که اگر چه مبلغ قابل توجهی است ولی در مقایسه با مطالبات معوقه نظام بانکداری ایران، رقم زیادی نیست. سایت الف وابسته به احمد توکلی در مرداد ۱۳۸۸ میزان مطالبات معوقه بانکها را ۵۶۰۰۰۰ میلیارد ریال اعلام کرده بود. در این راستا، هم کمابین سازی ایران گرفتار بحران است و هم شرکت تولید سموم علف کش. هم پارس الکتریک وضعیت اش بحرانی است و هم «ایران مرینوس». دیگر از بحران در آذراب، لاستیک البرز، لاستیک دنا، پیام، جهان نما، ایران خودرو، صدرا، آرتاویل تایر، آزمایش، ایران پویا و ساسان و دیگران چیزی نمی‌گویم. شماری از شرکت‌های بحران زده که در بورس تهران‌اند، به دلیل زیان دهی و وضعیت بحرانی شان در آستانه اخراج از بورس قرار گرفته‌اند. شرکت ملی سرب و روی و یا تراکتور سازی تبریز در این گروه‌اند که در تراکتور سازی به اخراج ۱۵۰ کارگر منجر شد. در «کشت و صنعت شمال» هم بحران مالی به اخراج کارگران انجامید. از این‌ها گذشته، شاهد اخراج کارگران از «لوله سازی اهواز» و «ایران صدرای بوشهر» هم بودیم. اخبار نگران کننده دیگر درباره احتمال ورشکستگی ایران خودرو و شرکت ایرالکو است

که اگر چه وضعیت بحرانی ایران خود رو (در واقع بزرگترین واحد تولیدی در خاورمیانه) «تکذیب» شد، ولی احتمال ورشکستگی و تعطیل ایرالکو جدی است و اگر این چنین بشود، ۲۰۰۰ کارگر آن بیکار خواهند شد.^{۳۲}

از وضعیت بحرانی شرکت‌های بزرگ خبر داریم که ۲۱۳ شرکت در این گروه اند که ۷۰ شرکت بزرگ از بورس اخراج شده و ۵۰ شرکت در معرض اخراج اند و ۹۳ شرکت دیگر هم دولتی‌اند که زیان‌شان در بودجه گنجانیده شده است ولی آینده شان ناروشن است. متأسفانه درباره شرکت‌های بحران زده اطلاعات زیادی نداریم ولی می‌دانیم در شرکت آزمایش، ارزش سهام ۲۰۰ تومانی اش به ۴۰ تومان کاهش یافته است.

بحران بانکداری

شیوه بروز بحران در نظام بانکداری به صورت رشد حیرت آور مطالبات معوقه بانکی خود را نشان داد. درباره مطالبات معوقه بانکها نه تنها حجم آن بلکه سرعت رشد آن در سالهای اخیر بسیار نگران کننده است. وقتی دولت نهم بر سر کار آمد کل مطالبات معوقه نظام بانکی تنها ۴ هزار میلیارد تومان بود که با گذشت کمتر از ۵ سال به ۳۸,۴ هزار میلیارد تومان رسیده است یعنی در این مدت تقریباً ده برابر افزایش یافت (البته سایت آقای احمد توکلی این رقم را همان موقع ۵۶ هزار میلیارد تومان اعلام کرد). از سوی دیگر، نسبت مطالبات معوقه به کل سپرده‌های بخش خصوصی که در ۸۳ معادل ۶,۲۵ درصد بود در ۱۳۸۷ به ۲۳ درصد افزایش یافت. و اما آن چه در پیوند با بحران بانکی ایران بسیار عبرت آموز است این که با همه شعارهایی که آقای احمدی‌نژاد در این ۵ سال و حتی در طول انتخابات اخیر داده است، حدوداً ۵۰ درصد از کل تسهیلات بانکی در اختیار ۱۶۸ نفر قرار گرفته است. یعنی در ایران اسلامی این تعداد افراد در کل ۱۷۰۰۰ میلیارد تومان - بطور متوسط نفری بیش از ۱۰۱ میلیارد تومان - به نظام بانکی بدهکارند و از آن عبرت آموز تر این که ۹۰ درصد از این تسهیلات به پروژه‌هایی اهدا شده است که سرانجامش چندان روشن نیست. تعجبی ندارد که میزان کل مطالبات معوق که در اسفند ۱۳۸۴ اندکی بیشتر از ۵۰۰۰ میلیارد تومان بود با ۶۶۰ درصد رشد در ۱۳۸۸ به ۳۸۰۰۰ میلیارد تومان (به روایت رئیس کل بانک مرکزی، چون دیگران رقم بالاتری به دست می‌دهند) افزایش یافت. البته در طول همین ۵ سال خبر داریم که میزان نقدینگی در اقتصاد که در ابتدای دوره ۶۸۰۰۰ میلیارد تومان بود با ۱۶۵ درصد افزایش از ۱۸۰۰۰۰ میلیارد تومان هم فزونی گرفت. نه تنها اندیس تورم در همین ۴ سال دو برابر شد بلکه قیمت مسکن هم در ایران با ۳ برابر افزایش رو برو شد.^{۳۳}

خصوصی سازی ایرانی

درسالی که گذشت خصوصی سازی هم به خصوص با واگذاری مخابرات به سپاه پاسداران در صدر اخبار اقتصادی قرار داشت. در اکثریت مطلق جوامعی که این سیاست خصوصی سازی یا واگذاری را به اجرا درآورده اند، اجرای این سیاست حساب و کتاب داشته است که البته این حساب و کتاب در بعضی از کشورها دقیق تر و در شماری دیگر، با دقت کمتری همراه بوده است. ولی در ایران، از سال ۱۳۶۸ که این سیاست را درپیش گرفته اند، تا به همین امروز، کم اتفاق افتاده است که واگذاری یا «خصوصی سازی» چیزی بوده باشد مطابق با آن چه که قرار است، باشد. عبرت آموز این که خود همین حضرات، برای اجرای درست سیاست خصوصی سازی قانون نوشته اند^{۳۴}، ولی نمی دانم چرا در عمل به همین قوانین خویش عمل نمی کنند؟ خوب، وقتی به این قوانین عمل نمی کنید، پس چرا آن را نوشته اید؟ حالا که نوشته اید ولی به آن عمل نمی کنید، ریش که دست شما و قیچی هم دست شماست، چرا آن چه را که به آن عمل نمی کنید، حداقل لغو نمی کنید تا دست و بالتان باز تر باشد؟ حداقل قانون تازه ای بیاورید که ناقض این قوانین پیشین باشد و شما هم با خیال راحت، به کاری که می کنید ادامه بدهید.

گفتن ندارد که اندازه این واگذاری به راستی در ایران بی سابقه است ولی از این وجه که بگذریم، سر تاپای این واگذاری با زیر پا گذاشتن قوانین همین حاکمیت مشخص می شود. در مطبوعات خوانده ایم که چندین بار این واگذاری به تعویق افتاد و تا جایی که خبر داریم مسئولان درباره علت تعویق یا اطلاع دهی نکرده اند و یا این که اطلاعات ضد و نقیض داده اند. با این همه در معدود روزنامه هائی که باقی مانده اند مقالات زیادی در نکوهش این واگذاری نوشته شد. ولی وزیر اقتصاد از این واگذاری دفاع کرده آن را «قانونی» دانست. جالب این که سقف این واگذاری را حداکثر ۴۰ درصد اعلام کرد و «فراتر از آن را تخلف دانست»^{۳۵}. به این ترتیب، نمی دانم واگذاری بیش از ۵۰ درصد این سهام با تعریفی که وزیر اقتصاد از «قانونی» بودن واگذاری دارد چه سرانجامی خواهد داشت. خبر داریم که رئیس شورای رقابت هم اگرچه این واگذاری را «ناروشن و مبهم» خواند ولی تصمیم به لغو آن نگرفت. البته نهاندیان - رئیس پارلمان بخش خصوصی - رشد و گسترش اقتصاد شبه دولتی را نامطلوب اعلام کرد و افزود که «عدم نظارت هم به عنوان مشکل ثانویه اضافه خواهد شد»^{۳۶}. هر چه که مباحث حقوقی درباره این واگذاری باشد، با مشکلات عملی چه باید کرد؟ یکی از اهداف تفسیر اصل ۴۴ رقابتی کردن اقتصاد ایران است ولی آن طور که از قرائن برمی آید انحصار مخابرات (که تا کنون در بخش دولتی بود حالا

دربخش شبه دولتی) حداقل تا ۶ سال دیگر هم ادامه خواهد یافت^{۳۷}. در طول سال گذشته، شاهد واگذاری موسسات دیگری هم به سپاه پاسداران بوده ایم که به عنوان مثال می توانم به واگذاری شرکت صدرا به سپاه اشاره بکنم.

هدفمند کردن یارانه‌ها

سرانجام برسم به بحث برانگیزترین لایحه قانونی اقتصادی ایران که هرچه که بیشتر می گذرد، امکان اجرایش کمتر می شود و حتی آقای توکلی در تازه ترین اظهار نظرش در جواب معاون آقای احمدی نژاد ادعا کرده است که دولت در پی بهانه است تا آن را اجرا نکند. اگرچه در دوره آقای خاتمی قرار بود یارانه‌ها در یک فرایند ده ساله حذف شوند ولی مجلس هفتم که با این سیاست توافق نداشت جلوی اجرای آن را گرفت. حالا هم قرار شده است که در یک فرایند ۵ ساله یارانه‌ها نه این که حذف شود، بلکه «هدفمند» شود. البته آقای احمدی نژاد به این محدودیت قانونی عمل نکرده است و هنوز مدت زمان زیادی نگذشته، ناهنجاری‌های زیادی بروز کرده است. با تفسیرهای تازه ای که از قانون اساسی کرده اند، به اعتقاد من، لایحه «هدفمند» کردن عملاً غیر قابل اجرا شده است. چون اگر دولت موظف باشد که به جای یارانه‌های موجود به همگان یارانه نقدی بدهد که در آن صورت هیچ گونه هدف‌مندی انجام نخواهد گرفت و آن وقت روشن نیست تنها تغییر شکل یارانه چه اثر مثبتی بر عملکرد اقتصاد خواهد داشت! در تازه ترین مجادله که بین هواداران دولت و منتقدان آن در رسانه‌ها در گرفته است احمد توکلی در رد ادعای آقای تاج‌الدینی که اجرای این قانون به «تغییر اندک قیمت‌ها» منجر خواهد شد و بعد، منتقدین را به «سیاه نمایی» متهم کرد نوشت آیا «۴ برابر شدن بنزین، ۹ برابر شدن گازوئیل، ۱۰ برابر شدن مازوت، ۵ برابر شدن گاز و ۲٫۵ برابر شدن برق، «تغییر اندک قیمت‌هاست؟» با مردم روراست تر باشیم»^{۳۸}.

ناگفته روشن است که اگر قیمت‌ها به میزانی که آقای توکلی می گوید تغییر کند، مستقل از میزان یارانه نقدی که پرداخت خواهد شد، سال تازه سال تورم از کنترل خارج شده در اقتصاد ایران خواهد بود.

اقتصاد پادگانی ایران

خبر کوتاه بود. ۶ شرکت پتروشیمی به سازمان تامین اجتماعی نیروهای مسلح (ساتا) واگذار شد.^{۳۹} این تازه‌ترین «شاهکار» اقتصادی سیاست پردازان اقتصادی در ایران ولی حلقه‌ای است از زنجیره ای که اگرچه سابقه درازتری دارد ولی در این ۵ سال گذشته، رشد و گسترش فوق العاده‌ای داشته است. به اشاره بگویم که در سال ۱۳۷۳ صندوق تعاون سپاه و بسیجیان سهام ایران و انت را خرید. در همان حول و حوش شرکت دنا هم به مالکیت بنیاد فاطمه درآمد و شرکت خود کفائی و اقتصادی آزادگان نیز شرکت مینو را در کنترل گرفت. علاوه بر آن کمتر نهاد پادگانی و اطلاعاتی کشور است که «شرکت سرمایه گذاری» وابسته به خویش را ایجاد نکرده باشد. نقش برجسته این بنگاه‌ها تازه خود را در بازار سرمایه نشان داد. صندوق سرمایه گذاری مهر اقتصاد ایران، قرارگاه خاتم الانبیا و صندوق بازنشستگی نیروهای مسلح از عمده بازیگران بازار بورس در ایران اند.

البته در همان سالها ستاد اجرائی فرمان امام هم شرکت سرمایه گذاری تدبیر را ایجاد کرد و بخشی از دارائی‌های آن ستاد را به خرید سهام اختصاص دادند. بنیاد شهید هم شرکت سرمایه گذاری بوعلی و سبحان را ایجاد کرد. البته فعال‌ترین شرکت سرمایه گذاری وابسته به نهادهای نظامی و امنیتی صندوق سرمایه گذاری مهر اقتصاد ایرانیان است که وابسته به سپاه پاسداران است و در یک سال گذشته این صندوق در واگذاری سهام مخابرات، تاید واتر، تراکتورسازی تبریز، توسعه معادن روی و توسعه صنعتی شرکت صدر با نقش

فعالی که ایفا کرده مدیریت این بنگاه‌ها را در اختیار گرفته است. البته دربسیاری از وزارت‌خانه‌ها با ایجاد صندوق ذخیره در آن همراه سرمایه‌گذاری کردند ولی دولت که باید طبق قانون سهم خود را به این صندوق‌ها واریز می‌کرد این اقدام را انجام نداد. دربسیاری از موارد، راهی که درپیش گرفتند این بود که به جای این مطالبات معوقه بنگاههای دولتی را به این صندوق‌ها واگذار کردند.

برای مثال، نمایشگاه بین‌المللی به صندوق تامین اجتماعی نیروهای مسلح (ساتا) دربرابر این دیون واگذارشد و حتی چند درصد از سهام شرکت حفاری شمال هم در همین راستا در اختیار سازمان تامین اجتماعی نیروهای مسلح (ساتا) قرار گرفت. البته خبر داریم که واگذاری نمایشگاه بین‌المللی را پس گرفته‌اند. ولی کوشش برای پادگانی کردن با واگذاری شرکت مخابرات و شرکت صدرا به سپاه پاسداران دنبال شد و اکنون هم شاهد واگذاری این ۶ شرکت پتروشیمی به سازمان تامین اجتماعی نیروهای مسلح هستیم.

اگرچه به این فرایند پادگانی کردن اقتصاد باید به تفصیل پرداخته شود ولی به هرچایش که دست می‌زنید از آن کثافت و رانت‌خواری می‌بارد. واگذاری مخابرات را در نظر بگیرید. البته روزنامه‌ها و سایت‌های حامی دولت «ازبزرگترین خصوصی سازی» تاریخ سخن گفتند که تنها نیمی از آن درست بود. یعنی اندازه این واگذاری به راستی درایران سابقه نداشت ولی از این وجه آن که بگذریم، سرتاپای این واگذاری با زیرپا گذاشتن قوانین همین حاکمیت مشخص می‌شود. درمطبوعات خوانده‌ایم که چندین بار این واگذاری به تعویق افتاد و تا جایی که خبر داریم مسئولان درباره علت تعویق یا اطلاع دهی نکرده بودند و یا این که اطلاعات ضد و نقیض داده بودند. حتی خبر داریم که «بطورناگهانی و بدون اعلام دلیل مشخص» سازمان خصوصی سازی معامله را لغو کرد. ابتدا قرار بود واگذاری در ۱۸ شهریور ۱۳۸۸ انجام بگیرد. انجام نگرفت، بعد قرار شد ۲۵ شهریور کار تمام شود که این هم نشد. اگرچه دلیلی ارایه نشد ولی گمانه زنی‌هایی صورت گرفت که «مسایل امنیتی» بازهم بدون توضیح بیشتر باعث تعویق شده است.^{۴۰}

مسئولان سازمان بورس نیز از دلایل سرنگرفتن معامله خبر نداشتند. درابتدا شرکت تعاونی پیشگامان یزد و کنسرسیوم اعتمادمین، داوطلب خریداری بودند که «با اعلام آمادگی موفق به دریافت تاییدیه سازمان خصوصی سازی شدند و تشریفات لازم را به عمل آوردند». البته گفته می‌شود «یک نهاد نظامی» هم به جمع متقاضیان اضافه شده است. جالب این که حتی درطول همان روزها، معاون حقوقی سازمان خصوصی سازی هم نمی‌دانست که چرا این معامله به تعویق افتاده است از او نقل شده است که «فقط می‌داند وزیر امور اقتصادی و

دارایی شخصاً دستور لغو معامله را داده است».

وقتی از وزیر اقتصاد درباره تعویق پرسیدند، او از «مسائل فنی» سخن گفت که تعویق را ضروری ساخته است البته از «عدم توانائی» مشتریان هم سخن گفته بود. ولی رئیس سازمان خصوصی سازی درباره دلایل تعویق، ضد و نقیض حرف زد. در مصاحبه اش با فارس نیوز، «تعطیلات عید فطر» را عامل تعویق معامله دانست ولی وقتی با ایسنا مصاحبه کرد، همانند وزیر اقتصاد، به «مشکلات فنی» اشاره کرد ولی آن چه محتمل است این که «سازمان خصوصی سازی در پی مشتری نورچشمی معامله را به تاخیر انداخته است». با همه کش و قوس ها، معامله سر گرفت. در آخرین لحظات، شرکت تعاونی پیشگامان کویریزد را از شرکت در معامله منع کردند که همانند خیلی چیزهای دیگر دلایلش در پرده ای از ابهام باقی ماند^{۴۱}. یعنی دولتی ها اعلام کردند که این تعاونی «انصراف» داده است ولی نمایندگان تعاونی ادعا می کنند که انصراف نداده بلکه از شراکت در این معامله «منع» شده بودند. البته معاون سازمان خصوصی سازی ادعا کرد «رد صلاحیت نکرده ایم، انصراف داده اند» و وقتی با پرسش های بیشتر روبرو شد مجبور شد اعتراف کند که داستان «صلاحیت فنی» به واقع همان «صلاحیت امنیتی» است و دلیل تعویق مکرر این معامله هم مشکلات بررسی صلاحیت امنیتی خریداران بالقوه بوده است و وقتی از او در باره تناقض گوئی مسئولان سؤال کردند، معاون سازمان خصوصی سازی گفت «واقعیت این است که این خریدار هم انصراف داده و هم رد صلاحیت شده است»^{۴۲}. جالب این که معاون سازمان درباره دلایل رد صلاحیت امنیتی تعاونی پیشگامان این پاسخ عجیب را داد که «من دلیل رد صلاحیت امنیتی پیشگامان را می دانم، ولی نمی توانم اعلام کنم». البته رئیس این سازمان در نشست دیگر گفت «مشکلی در اهلیت شرکت تعاونی پیشگامان یزد برای حضور در عرضه بلوک ۵۱ درصدی مخابرات وجود نداشت؛ اما این شرکت از تصمیم خود برای خرید این بلوک انصراف داده است» که پیش تر دیدیم مورد قبول مسئولان پیشگامان نیست. البته مدیرعامل «مهر اقتصاد ایرانیان» (یعنی خریدار بالقوه دیگری که با کسر سیوم اعتماد مبین «رقابت» کرده بود. حالا بماند که هر دوی خریداران بالقوه وابسته به سپاه پاسداران هستند.) از «گرانی» قیمت سهام نالید و «ادامه رقابت در قیمتی که معامله انجام شده را غیر قابل توجیه دانست».

البته وزیر اقتصاد از این واگذاری دفاع کرده آن را «قانونی» دانست. جالب این که سقف قانونی بودن این واگذاری را حداکثر ۴۰ درصد اعلام کرد و «فرا تر از آن را تخلف دانست»^{۴۳}. به این ترتیب، نمی دانم واگذاری بیش از ۵۰ درصد این سهام با تعریفی که وزیر اقتصاد از «قانونی» بودن واگذاری دارد

چه سرانجامی خواهد داشت. البته نه‌اوندیان - رئیس پارلمان بخش خصوصی - رشد و گسترش اقتصاد شبه دولتی را نامطلوب اعلام کرده و افزود که «عدم نظارت هم به عنوان مشکل ثانویه اضافه خواهد شد». هر چه که مباحث حقوقی درباره این واگذاری باشد، با مشکلات عملی چه باید کرد؟

یکی از اهداف تفسیر اصل ۴۴ رقابتی کردن اقتصاد ایران است ولی آن طور که از قرائن برمی آید انحصار مخابرات (که تا کنون در بخش دولتی بود حالا در بخش شبه دولتی) حداقل تا ۶ سال دیگر هم ادامه خواهد یافت. یکی از گرفتاری اجرای این سیاست در ایران امروز این است که به مقدار زیادی، پی آمد این فرایند از پیش روشن است. به عنوان نمونه روزنامه تهران امروز در ۴ شهریور - یعنی سه هفته قبل از واگذاری - خبر داده بود که خریدار مخابرات شرکت‌های وابسته به سپاه پاسداران خواهند بود. البته این روزنامه مدعی شد که احتمالاً یک خریدار چینی هم در شراکت با شرکت‌های وابسته به سپاه برنده خواهد شد که تا جایی که خبر داریم، خریداران کنونی، عضو غیر ایرانی ندارند.

متن قانون اصل ۴۴ قانون سیاست‌های اصلی مشخصاً بر «رقابتی» بودن واگذاری‌ها تأکید دارد ولی در این واگذاری، همان طور که پیشتر هم گفتیم تنها چند ساعت مانده به شروع «رقابت»، به نماینده بخش خصوصی خبر می‌دهند که «اهلیت امنیتی» اش تأیید نشده است و در نتیجه نمی‌تواند در مناقصه شرکت نماید. و بعد تنها دو خریدار احتمالی باقی می‌مانند که هر دو هم وابسته به سپاه پاسداران هستند. به قول معروف، پیدا کنید پرتقال فروش را!

آیا به راستی، سازمان خصوصی سازی انتظار داشت که یک خریدار وابسته به سپاه با یک خریدار دیگر وابسته به همین سپاه رقابت بکند! چند روزی نمی‌گذرد که رئیس سازمان بورس به شکوه برمی‌آید که «اسامی خریداران بلوک مدیریتی شرکت مخابرات ایران هنوز قطعی نشده است و تا قطعی نشود نمی‌توان درباره این معامله اظهار نظر قطعی و نهایی کرد» و ادامه می‌دهد برنده این مناقصه «کنسرسیومی» شامل ۱۲ شرکت است ولی ما نام تنها سه شرکت را می‌دانیم^{۴۴}. و اما سئوالی از مسئولان که هم چنان بی جواب می‌ماند این است که اگر به واقع «اهلیت امنیتی» دلیل کنار گذاشتن پیشگامان کویریز یعنی نماینده بخش خصوص از واگذاری مخابرات بوده باشد، در آن صورت، سازمان خصوصی سازی، «اهلیت امنیتی» شرکت‌های ناشناس ولی احتمالاً وابسته به سپاه پاسداران - را چگونه تأیید کرده است!

چرا رکورد زدن شاخص بورس تهران خطرناک است؟

از اواسط سال گذشته، روزی نبود که شاخص بورس تهران رکورد تازه‌ای به جا نگذارد.^{۴۵} شماری ادعا می‌کردند که تحرکات شاخص بورس نشان می‌دهد که تحریم‌های جدید اثری بر وضعیت اقتصادی ایران ندارد.^{۴۶} و حتی با وجود گسترده‌تر شدن این تحریم‌ها، از کم شدن ریسک سیاسی و «از رشد شاخص‌های اقتصادی» در اقتصاد ایران سخن می‌گفتند. به اعتقاد من ولی در شرایطی که بر اقتصاد ایران حاکم است، این رکورد زدن خطرناک است و نه فقط نمی‌تواند پایدار بماند بلکه دیر یا زود این بادکنک می‌ترکد و دست و دماغ مردمی که به سرمایه‌گذاری در بازار بورس تشویق می‌شوند خواهد سوخت.

و اما چرا ممکن است این گونه بشود؟

آغاز می‌کنم از یک پیش‌گزاره، که اقتصاد مدرن سرمایه‌داری بر روی شاخ نظام قیمت‌ها می‌گردد. قیمت‌ها با تغییرات خود علامت می‌دهند و عوامل متعدد اقتصادی هم بر اساس این علامت‌ها تصمیم‌گیری می‌کنند. اگر به ساده کردن این مکانیسم پیچیده مجاز باشم، پرسش‌هایی از قبیل، تولید چه محصولی سود آور است؟ و تولید کدام محصول سود بیشتری دارد؟ و یا کدام محصول سود آور نیست؟ با همین علامت‌ها مشخص می‌شود. و بعد بر اساس پاسخی که عامل اقتصادی می‌گیرد، روشن می‌شود که تولید کدام محصول باید افزایش یابد و احتمالاً تولید کدام محصول کمتر شود. این گونه است که این نظام قرار است به تخصیص بهینه منابع محدود هم در اقتصاد منجر شود. در این اقتصاد،

یکی از عمده ترین بازارها بازار بورس سهام است و به همین روایت، شاخص بورس قرار است علامت‌های لازم را درباره وضعیت کلی اقتصاد به عوامل اقتصادی بدهد. اگر بازارها به قدر کفایت شفاف باشند، شاخص بورس وسیله بسیار مناسب و مفیدی برای ارزیابی اوضاع اقتصادی است. بدون این که وارد جزئیات بشوم اشاره می‌کنم که تمایل مردم برای خرید سهام یک شرکت خاص در وهله اول به خاطر سودآوری به نسبت بالاتر آن شرکت است. وقتی تقاضا برای خرید سهام یک شرکت در بازار بورس منعکس می‌شود، نتیجه این که قیمت سهام بیشتر می‌شود و یک منبع دیگر، برای جذاب تر شدن سهام همان شرکت ایجاد می‌شود، که اصطلاحاً به آن «منفعت سرمایه‌ای» می‌گویند. فرض کنید که شما صد سهم شرکت الف را به قیمت هر سهم یک دلار خریداری می‌کنید. اگر قیمت سهام به ۵ دلار برسد، روشن است که ۱۰۰ سهم شما نه ۱۰۰ دلار بلکه اکنون ۵۰۰ دلار ارزش دارد و شما در این میان ۴۰۰ دلار منفعت سرمایه‌ای به دست آورده‌اید.

برای این که بازار - بطور کلی - و بازار بورس بطور اخص بتواند نقش خود را در علامت دهی موثر به عوامل اقتصادی به درستی انجام دهد، ضروری است:

بازار بورس از دولت مستقل باشد.

نظامات لازم برای کیفیت سنجی معاملات و جلوگیری از تبانی و توطئه تدوین شده و بطور موثر اجرا شود.

بازار باید یک بازار رقابتی باشد تا در آن قیمت‌ها (آن گونه که اغلب ادعا می‌شود) بطور موثر علامت دهی نماید. یا به سخن دیگر، علامت دهی‌اش بر اساس مقوله‌های بنیادین اقتصادی باشد.

همین جا به اختصار بگویم که فقدان هر کدام از این پیش گزاره‌ها می‌تواند در عمل به آنجا برسد که علامت دهی‌های بازار بورس قابل اعتماد نباشد. یعنی می‌خواهم بر این نکته تاکید کنم که وقتی شاخص بورس بطور مستمر افزایش می‌یابد، علامتی که داده می‌شود این که اوضاع اقتصادی مطلوب است. شرکت‌های حاضر در بورس، احتمالاً به خاطر سودآوری بیشتر، با اقبال عمومی رو برو می‌شوند و این اقبال عمومی است که سر از افزایش قیمت سهام آنها و در نهایت افزایش شاخص بازار بورس درمی‌آید. تا این جا حرفهای بدیهی و کلی زده‌ام. اگر افزایش بهای سهام بنگاهها ناشی از سودآوری شان باشد، البته که این تحول بسیار مثبتی است که باید به فال نیک گرفت.

با این مقدمه، سؤال این است که با توجه به این پیش گزاره‌های کلی، از اوضاع کلی اقتصاد ایران چه می‌توان گفت؟

قبل از هر چیز، لازم به یادآوری است که بازار بورس تهران نه تنها از دولت مستقل نیست بلکه تا جایی که خبر داریم عمده بازیگران آن هم شرکت‌های دولتی و شبه دولتی‌اند. تنها یک شرکت واگذار شده به سپاه پاسداران - مخابرات - ده درصد کل این بازار را در اختیار دارد. از طرف دیگر، از ابتدای سال ۲۰۰۸ میلادی - دی ماه ۱۳۸۶ - فرمول محاسبه شاخص بورس تهران را عوض کردند و در نتیجه شاخص کل قیمت به شاخص بازده نقدی و قیمت تبدیل شده است. به گفته بورس نیوز «با فرمول جدید اگر فرض کنیم در طول دوره مورد بررسی قیمت‌ها همه ثابت باشند با توجه به سودی که شرکت‌ها طی سال در مجامع تقسیم می‌کنند، شاخص خود به خود رشد خواهد کرد اگر از این مشکل نیز با اغماض عبور کنیم، مشکل اصلی و مورد بحث در اینجا وصل کردن شاخص قدیم و جدید به هم است که برای اولین بار در جهان این کار توسط بورس ایران انجام شده است!!! این کار به مثابه این است که مثلاً ما واحد اندازه گیری طول (متر) را به واحد اندازه گیری وزن (کیلو) وصل کنیم در حالی که همه می‌دانیم این دو واحد با هم تجانس ندارند».^{۴۷}

به این ترتیب روشن است که ادغام این دو شاخص نه فقط در هیچ کشور دیگری انجام نمی‌گیرد بلکه کاملاً از نظر منطقی اقتصادی بی‌معنی و بی‌فایده هم هست. در دنباله همین گزارش می‌خوانیم که در حال حاضر بزرگترین و بهترین شرکت‌های کشور مثل فولاد مبارکه، پتروشیمی خارک، ایران خودرو، سایپا، مخابرات و... که در بورس حضور دارند در مجامع خود از سود انباشته، بین سهامدارانشان سود تقسیم کردند. اگرچه این کار برای سهام‌داران خرد و بزرگ بسیار هم جذاب است ولی بدیهی است که برخلاف ادعاهای مقامات دولتی بیانگر این واقعیت تلخ است که مشکلات و موانع جدی بر سر سرمایه‌گذاری وجود داشته که این بنگاه‌ها به جای سرمایه‌گذاری این سودهای انباشته به تقسیم آن بین سهامداران مبادرت ورزیده‌اند. بورس نیوز حتی ادعا می‌کند که «مخابرات در یک حرکت جالب سودی موهوم بین سهامداران خود توزیع کرد تا سهامدار عمده آن کنسر سیوم توسعه اعتماد مبین با بهره برداری از این حرکت بتواند از طریق این سود، اقساط خود را که بابت خرید سهام مخابرات بدهکار است بدهد» و از این شواهد نتیجه می‌گیرد که «اقتصاد ما با مشکل مواجه است و علی‌رغم شعارهای مطرح شده توسط دولت که بعضاً توسط کمیسیون اقتصادی مجلس و دیگر نهادها نیز نقض شده است شرکت‌های بزرگ و تاثیرگذار در اقتصاد کشور و در نهایت کل اقتصاد با چالش‌هایی نهفته مواجه می‌باشند که معلوم نیست کی و کجا و چگونه آشکار شوند».

متأسفانه باید گفت چالشی که بنگاه‌ها و کل اقتصاد با آن روبرو هستند، عیان‌تر از آن است که کتمان کردنی باشد.

درفصل بعد سعی می‌کنم شواهدی از بحران در اقتصاد ایران به دست بدهم تا روشن شود چرا به گمان من این رکورد زدن شاخص نمی‌تواند نشانه آن چهای باشد که از سوی مدافعان ارایه می‌شود.

بحران در اقتصاد ایران: شواهد و مصادیق

در یادداشت قبلی به رکورد زدن شاخص بورس تهران اشاره کرده گفتم که این درحالی است که «شرکت‌های بزرگ و تاثیر گذار در اقتصاد کشور و در نهایت کل اقتصاد با چالش‌هایی نهفته مواجه می‌باشند که معلوم نیست کی و کجا و چگونه آشکار شوند». شاهد مدعای من هم گفته‌های متناقض مقامات دولتی است. وزیر صنایع پیشین نمونه خوبی است. اگرچه درباره وضعیت تولید و صنایع آمارهای اغراق آمیز می‌دهد ولی در عین حال، با گذشت چندین ماه از بروز مشکلات متعدد در واحدهای تولیدی کشور سرانجام اعلام می‌کند که «ستاد رفع مشکلات اجرایی صنایع و معادن کشور آغاز به کار خواهد کرد». آن گونه که با خبر می‌شویم این ستاد به پیشنهاد آقای احمدی نژاد و با تصویب هیئت وزیران تشکیل شده و معاونان چندین وزرات خانه - صنایع، کار، اقتصاد، نیرو- و هم چنین نمایندگانی از سوی سازمان تامین اجتماعی، بانک مرکزی، و بانک‌های عامل تشکیل خواهد شد. تصمیمات این ستاد هم وقتی به تائید وزیر صنایع می‌رسد برای همه «دستگاه‌های اجرائی لازم الاجراست». از جمله کارهای عمده این ستاد، اتمام طرح‌های نیمه تمام است.

اعلام تشکیل این ستاد، به واقع نشانه تائید وجود بحران در واحدهای تولیدی کشور است و اگر بخواهم ربطش بدهم به رکورد زدن شاخص بورس، باید پرسید اگر این بحران درست است در آن صورت شاخص بورس براساس کدام «رونق اقتصادی» رکورد می‌زند! یا به عبارت دیگر، این رکورد زدن برخلاف آن چه که در یک وضعیت عادی از آن مستفاد می‌شود، نشانه بهبود

ورونق وضعیت اقتصادی نیست. شاهدش هم این بحران گسترده ای است که وجود دارد. به یاد داریم که در پائیز پارسال که قرار شد بدهی های ۶۷۰۰ واحد تولیدی استمهال شود محرابیان ادعا کرده بود که «این اقدام دولت نشانه رکود در صنعت نیست»^{۴۸} و از آن جایی که آدم دروغگو کم حافظه هم می شود در همان مصاحبه مطبوعاتی از تهیه یک فهرست جدید از شرکت های بحران زده دیگر که قرار است بدهی شان استمهال شود، هم خبر داده بود. با این همه، بحران مالی شرکت های تولیدی اگر وخیم تر نشده باشد، بهبود نیافته است. از سوئی، به خاطر افزایش واردات این تولید کنندگان بخش هایی از بازار داخلی را از دست داده اند به حدی که حتی بدون کمک دولت قادر به پرداخت حقوق کارگران خود هم نیستند و از سوی دیگر، در نتیجه دخالت های اغلب نسنجیده دولت در بازارهای پولی و مالی (کاهش دستوری نرخ بهره و اجبار بانکها به پرداخت تسهیلات تکلیفی به بنگاه های زود بازده) شرایطی فراهم شده است که بانکها نه امکان اعتباردهی به شرکت های تولیدی را دارند و نه با کاهش دستوری نرخ بهره انگیزه ای برای این کار وجود دارد و ترجیح می دهند که به جای وام دهی، به صورت عقود مشارکتی به متقاضیان تسهیلات بدهند که نرخ «سود» بسیار بالاتری دارد.

دولت ولی از سوئی ادعا می کند که ایران از بحران جهانی برکنار مانده است و در عین حال، حداقل بخشی از مشکلات بخش تولیدی را به بحران جهانی نسبت می دهد. لازم به گفتن است که حجم مطالبات معوقه نظام بانکداری را ۵۰ هزار میلیارد تومان برآورد می کنند و آن چه که دولت از بانکها خواسته این که دریافت اقساط طلب خود را حداقل یک سال به تعویق بیندازند. نکته این است که چنین کاری، وضعیت مالی بانکها را خراب می کند و طبیعتاً قادر به ارایه تسهیلات بیشتر نخواهند بود. این بحران مالی، ابتدا از بنگاه های بزرگ، مثل ایران خود رو شروع و بعد به بنگاه های دیگر مثل ایرالکو و صدرا رسید. گفته می شود که ایران خود رو بین ۶ تا ۱۰ هزار میلیارد تومان بدهی دارد و برای اولین بار در ۴۵ سال، سال گذشته این شرکت زیان داد.

از سوی دیگر خبر داریم که بزرگترین بدهکار ایران هم به واقع دولت است که بدهی اش را به شرکت ها و موسسات دیگر نمی پردازد و این رشد سیل واره مطالبات معوقه است که همه نظام اقتصادی ایران را به بحران کشانده است. نمونه ای که می توانم از بدهی دولت بدهی دولت به صنایع تولیدی برق است که گفته می شود از ۵۰۰۰ میلیارد تومان هم گذشته است و کل صنعت برق و همه شرکت های تابعه آن را با یک بحران بسیار اساسی روبرو ساخته است. همین جا بگویم که هر چه که ادعاهای بی پایه محرابیان باشد، «ستاد ویژه» ای

برای حل مشکلات قطع برق که موجب شده تا «واحدهای مختلف سیمانی، فولادی و قطعه سازی با مشکل کمبود و نوسان برق و خسارت میلیاردی ناشی از آن» روبرو بشوند ایجاد شده است.^{۴۹} زیانهای ناشی از قطع برق به ویژه در بخش معدن، تولید سیمان، قطعه سازان و فولاد بسیار جدی و اساسی است و در بخش تولید فولاد این زیان را هربار که برق قطع می شود، تا ۱۵ درصد برآورد کرده اند.^{۵۰} در این گزارش می خوانیم که «فشار ناشی از تعطیلات ناگهانی بر صنایع و واحدهای تولیدی کم بود، کمبود برق و قطع اعلام نشده برق واحدهای صنعتی هم داد فعالان بخش صنعت را درآورد».^{۵۱} بخش هایی که از این قطع برق بیشترین زیان را دیده اند، واحدهای ریخته گری، سیمان بودند و مشکلات به حدی جدی شده است که در خوزستان «ستاد ویژه» برای تخفیف این مشکل ایجاد شده است.

خبر داریم که حتی خط تولید سایپا هم در عکس العمل به این بی برقی ها برای چند ساعت متوقف شد. در همین راستا خبر داریم که معاون وزیر صنایع و معادن اعتراف کرده است که «مشکل اصلی بخش صنعت و تولید کشور، کمبود نقدینگی و سرمایه در گردش است»^{۵۲} و اگرچه آن را قابل حل دانسته است ولی روشن نیست که چه راه حلی برای این کار پیشنهاد می کند. البته به روال معمول، گناه را به گردن نظام بانکداری ایران انداخت که به صنعت گر و تولید کننده تسهیلات بانکی کافی نمی دهند که پیش تر به علت اصلی اش (تسهیلات تکلیفی به بنگاه های زود بازده) اشاره کردم و دیگر تکرار نمی کنم.

باید بلافاصله اضافه کنم که بحران اقتصادی ایران تنها به همین موارد محدود نمی شود. این بحران هم بسیار گسترده است و هم بسیار عمیق و به همین دلیل است که رکورد زدن شاخص بورس تهران، همه مختصات یک رشد شدیدآجایی و به همین دلیل خطرناک را به نمایش می گذارد. به گفته خوش چهره «در شرایط کنونی وضعیت اشتغال و افراد بیکار در جامعه در وضعیت بحرانی است»^{۵۳}. البته می دانیم که «رکود بخش مسکن» هم می تواند در صورت استمرار خطری برای سایر بخش های اقتصادی باشد.

در تائید این ادعا با خبر می شویم که ساخت و ساز در تهران در ۱۳۸۸ بیش از ۴۸ درصد کاهش یافته است.^{۵۴} درباره صنعت برق خبر داریم شویم که «عدم چاره اندیشی برای بحران مالی که گریبان گیر این صنعت شده است، به طور قطع به ایجاد مشکلات بسیار عدیده ای منجر خواهد شد. ایجاد موج مخربی از بیکاری با تعطیلی شرکت ها و نیز متوقف شدن پروژه های در دست اجرای این شرکت ها، از جمله عواقبی است که جبران کردن آن ها بسیار دشوار به نظر می رسد»^{۵۵}. اگرچه شاخص بورس هر روز رکورد می زند ولی «در زمان

حاضر تولید در کشور بدترین روزهای خود را سپری می کند». به ادعای رئیس اتاق ایران، «۵۰ درصد واحدهای تولیدی در اکثر مناطق صنعتی کشور در حال تعطیلی یا در شرف تعطیل شدن هستند» و «اکثر واحدهای تولیدی و صنعتی بزرگ کشور با کمتر از ۳۰ درصد ظرفیت اسمی خود مشغول به کار هستند».^{۵۶}

اگر چه منظور رئیس انجمن نساجی ایران را درست متوجه نمی شوم ولی می گوید که «نساجی به سمت رکود کامل می رود».^{۵۷} رئیس اتاق بازرگانی تهران با اشاره به افزایش چشمگیر چک های برگشتی می گوید این افزایش نشانه آن است که «اقتصاد کشور در مسیر مطلوب قرار ندارد».^{۵۸} محمد نهاوندیان افزود: «کاهش سرمایه و اعتماد اجتماعی مسائل مهم امروز اقتصاد ایران هستند. اینکه رقم چک های برگشتی مرتبا در حال افزایش باشد، زنگ هشدار به شمار می رود و نشان می دهد که وضع اقتصادی کشور در مسیر مطلوب قرار ندارد».

در تائید این ادعا بد نیست اشاره کنم که «طی سالهای ۸۱ تا ۸۸ که رشد درآمدهای نفتی کشور رکوردهای تاریخی بر جا گذاشته، نرخ سرمایه گذاری کاهش پیدا کرده است»^{۵۹} در اینجا می خوانیم که بازار لوازم منزل - برای نمونه مبلمان - تقریباً بطور کامل در تسخیر اقلام وارداتی قرار گرفته است و حدوداً ۷۰ درصد این بازار با واردات تامین می شود. البته اگر اقتصاد در وضع مطلوبی بود و تولیدات داخلی کفاف تقاضا را نمی داد، استفاده از واردات البته که نشانه بحران در تولید نبود ولی در ایران، متأسفانه افزایش واردات به زیان تولید داخل انجام می گیرد که پیشتر هم به همین موضوع اشاره کرده ام. در همین راستا خبر داریم که «کم توجهی به بنگاه های کوچک تولیدی، تخصیص نیافتن تسهیلات و هزینه بالای تولید منجر به افول صنعت مبلمان کشور شده است».^{۶۰}

شاهد دیگری که نشان دهنده وضعیت بحرانی اقتصاد است افزایش بیکاری است که بطور متوسط در ۱۳۸۸ به نسبت سال قبل ۱٫۵ درصد افزایش یافته است. بطور کلی بیکاری در ۲۱ استان از ۳۰ استان ایران افزایش یافته است و لرستان با ۱۹ درصد و همدان هم با ۱۸ درصد بیکاری در صدر قرار داشتند.^{۶۱}

یکی دیگر از بخش های بحران زده صنعت قند و شکر است. گفته می شود که ایران بطور بالقوه می تواند سالی ۱٫۸ میلیون تن شکر تولید کند و میزان تولید در ۱۳۸۵ - برای نمونه - ۱٫۳ میلیون تن بود. ولی با افزایش واردات - بیش از ۵ میلیون تن در فاصله ۱۳۸۵ تا ۱۳۸۷ - میزان تولید شکر داخل به ۵۵۰ هزار تن سقوط کرده است.^{۶۲} در همین راستا خبر داریم که «تولید چغندر قند در ایران طی ۲ سال اخیر ۷۴ درصد و تولید شکر ۷۵ درصد کمتر شده است».^{۶۳}

اگرچه وزیر صنایع آمارهای جذاب می دهد و از ۵ برابر شدن سرمایه گذاری ها در صنایع در پایان امسال خبر می دهد ولی واقعیت این است که بخش تولید در اقتصاد ایران به شدت بحران زده است. به عنوان نمونه درباره بزرگترین شرکت خودروسازی خاورمیانه، ایران خود رو می دانیم که «ایران خودرو، بزرگترین شرکت اتوموبیل سازی ایران با مشکلات مالی عظیمی دست به گریبان است به گونه ای که شایعه ی ورشکستگی آن نیز گهگاه بر سر زبان ها می افتد. سال گذشته ایران خودرو بخشی از اموال و دارایی خود را فروخت تا بتواند سودی را که به سهامداران خود وعده داده بود،پردازد. به نوشته ی روزنامه ی اعتماد، امسال ظاهراً مدیران ایران خودرو قصد دارند به سهامداران اعلام کنند که سود آنها از تولیدات و معاملات این شرکت در سال ۱۳۸۷ صفر بوده و ۱۲۰ میلیارد تومان نیز ضرر و زیان به بار آمده است»^{۶۴}.

درباره شرکت ایرالکو که تقریباً نیمی از تولید آلومینیوم ایران را برعهده دارد و مدتی پیش مثل بسیاری از واحدهای دیگر به مالکیت سپاه پاسداران درآمد مشکل مشابهی وجود دارد و وضعیت مالی آن به شدت بحرانی است. به گفته عیسی رضائی مدیرعامل سرمایه گذاری مهر اقتصاد ایرانیان «در حالی تا پایان سال ۸۷ پیش بینی سود ۴۰۰ تومانی برای هر سهم را مدنظر داشت که به جای این سود، زیان هر سهم به ۳۲۳ تومان و در مجموع به ۵۶ میلیارد تومان رسید. از سوی دیگر شرکت ایرالکو ۴۰۰ میلیارد تومان بدهی به بانک ها، ۳۰ میلیارد تومان به اداره برق و ۱۲ میلیارد تومان بدهی متفرقه دارد. اینها گوشه هایی از واقعیت های شرکت است که در صورت های مالی آن نمود ندارد»^{۶۵}.

در همین روزها و هفته هائی که شاخص بورس تهران برای چندمین بار رکورد زد، خبردارمی شویم که در شهرک صنعتی عباس آباد در پاکدشت، که ۱۸۰۰ کارخانه و صنایع بزرگ و مهم در آنجا فعالیت دارند به دلیل قطعی مکرر و طولانی برق «با وضعیت بحرانی مواجه شده است». این هم گوشه هائی از مشکلاتی که ایجاد می شود «گاهی نیز در اواسط کار و در حین انتقال محصولات بین خطوط با قطعی برق علاوه بر صدمه دیدن دستگاه ها، محصولات نیمه آماده یا از بین می روند یا به صورت ناقص قابل بازگشت به چرخه تولید دوباره نیستند». خسارت وارده هم ساعتی «چند صد میلیون تومان» برآورد شده است و خاتمه کلام این که علاوه بر صنعت ریخته گری که زیان های قابل توجهی متحمل شده است، می دانیم که «صنایع شیشه، شیرآلات، پتروشیمی، پلاستیک، کفش، ظروف و صنایع غذایی هر یک از جمله واحدهای صنعتی و تولیدی هستند که در شهرک های صنعتی استان تهران در هفته جاری به دلیل قطع مکرر برق و عدم اجرای صحیح جدول زمان بندی و نیز وعده های بی پایه

برق منطقه ای، خسارات مالی جبران ناپذیری را متحمل شده‌اند» و «بسیاری از واحدهای صنعتی هم اکنون با نیمی از ظرفیت خود یا حتی کمتر مشغول به کارند»^{۶۶}.

اگر وضعیت کلی اقتصاد به صورتی است که در بالا گفته شد، آن وقت این پرسش هم چنان بی جواب می ماند که اگر نکاتی که درباره بازار سهام در یادداشت قبلی آورده شد، درست است که هست، در آن صورت، دلایل اقتصادی رکورد زدن شاخص بورس تهران، کدام اند؟ اگر این رکورد زدن با رونق اقتصادی قابل توضیح نباشد که در شرایط موجود در اقتصاد این گونه نیست، در آن صورت، تنها بدیلی که باقی می ماند، شکل گرفتن حباب مالی در بورس تهران است و حباب مالی - می خواهد در ایران باشد یا در کره مریخ - دیر یا زود می ترکد و از این سرانجام هم گریزی نیست. ممکن است اندکی دیر یا زود بشود، ولی سوخت و سوز ندارد.

بحران بیکاری در ایران

در هفته آخر مرداد ۸۹ همشهری گزارش کرد که «سالهای گذشته نرخ بیکاری حداکثر تا ۱۱,۹ درصد و تعداد بیکاران نیز کمی بیشتر از ۲,۵ میلیون نفر بود، اما این نرخ در بهار امسال به ۱۴,۶ درصد و تعداد بیکاران نیز به بیش از ۳,۵ میلیون نفر افزایش یافت»^{۶۷}. در میان جمعیت بالای ۱۵ سال، نرخ بیکاری در میان زنان، بیش از ۲۵ درصد گزارش شده است. در همان روزها در گزارش دیگری می‌خوانیم که نرخ بیکاری در ۲۹ استان کشور در بهار ۱۳۸۹ دورقمی شد. آن چه در این گزارش به شدت نگران کننده است این که نرخ بیکاری در میان جوانان - ۱۵ تا ۲۴ ساله - نزدیک به ۳۰ درصد بوده است و «سهم زنان ۴۶,۵ درصد برآورد شده است»^{۶۸}. وزیر کار البته مدعی است که «اگر از ما پرسند، همان آمار را می‌دهیم ولی ته دلمان آن را اشتباه می‌دانیم». البته درباره زمینه‌های این «اشتباه» سخنی نگفت^{۶۹}. هر چه که ادعاهای وزیر کار باشد، خبر داریم که اگر چه نزدیک به سه هفته از تابستان گذشته است، ولی نرخ بیکاری تابستان هنوز اعلام نشده است.

محتمل ترین دلیلی که می‌توان برای آن ارایه نمود این که به احتمال قریب به یقین و به خصوص با توجه به آن چه که در بخش‌های مختلف اقتصاد می‌گذرد - به مطلب فصل پیش مراجعه شود - این نرخ افزایش یافته است و مسئولان هم صلاح در این دیده اند که به قول معروف «سری که درد نمی‌کند» را «دستمال نبندند» و اصولاً آمارهای مربوطه را منتشر نکنند. نکته اساسی این است که اقتصاد ایران گرفتار بحران همه جانبه و عمیقی است که از سوی

دودلتمردان کنونی جدی گرفته نمی شود.

برخی کارشناسان نرخ بیکاری واقعی را چند درصد بالاتر از نرخ بیکاری مرکز آمار می دانند و برخی نیز حتی نرخ واقعی را تا دو برابر اعداد و ارقامی که اعلام می شود ذکر می کنند. آنها بر این باورند که «سربازان»، «زنان خانه دار»، «دانشجویان» و «دانش آموزان» نباید در گروه شاغلین قرار بگیرند. از آن گذشته، آمارهای رسمی بیکاری در ایران یک عیب اساسی دیگری هم دارد. اگرچه قانون کار، میزان ساعت کار هفتگی را ۴۴ ساعت می داند ولی نهاد مسئول اندازه گیری نرخ بیکاری - مرکز آمار ایران - هر کس را که در طول هفته یک ساعت کار کند شاغل به حساب می آورد و ظاهراً به این پرسش هم کار ندارد که آیا چنین «شاغلی» با یک ساعت کار هفتگی قادر به تامین زندگی خویش هست یا خیر؟ البته در این میان این ادعای حیرت آور نماینده سابق کارفرمایان در اجلاس جهانی کار را هم داریم که در گفتگویی با مهر مدعی شد که «من قاطعانه اعلام می کنم که امروز بیش از ۶۰ درصد نیروی کار فعال کشور در شرایط بیکاری قرار دارند، ضمن اینکه نرخ بیکاری نیز همواره بالاتر از ۲۵ درصد است و این نرخ در قشر جوان به بالای ۶۰ درصد نیز رسیده است»^{۷۰}. اگرچه آماری بیکاری در فصل تابستان هنوز اعلام نشده است ولی با توجه به شواهد دیگری که هست، تردیدی نیست که این نرخ روند صعودی داشته است.

در ضمن خبر داریم که افزایش نرخ بیکاری در شرایطی اتفاق می افتد که جمعیت فعال با کم شماری روبروست. می دانیم که در طول ۱۳۷۵-۱۳۸۵ جمعیت فعال کشور بطور متوسط سالی ۴ درصد افزایش یافته است و شواهد موجود از تداوم این روند افزایشی خبر می دهد و به این حساب، باید در چند سال گذشته سالیانه ۷۰۰ هزار نفر به جمعیت فعال کشور اضافه شده باشد ولی «نگاهی به آمار مرکز آمار، نشان می دهد که این موضوع هیچ محلی از اعراب نداشته است»^{۷۱}.

جمعیت فعال به روایت مرکز آمار

تغییر به نسبت سال قبل	جمعیت فعال	سال
----	۲۳۲۹۳۴۴۵	۱۳۸۴
۱۹۰۶۲۳	۲۳۴۸۴۰۶۸	۱۳۸۵
۹۴۶۴۷	۲۳۵۷۸۷۱۵	۱۳۸۶
-۶۸۶۲۲۶	۲۲۸۹۲۴۸۹	۱۳۸۷

۱۳۸۸	۲۳۸۴۰۶۷۶	۹۴۸۱۸۷
۱۳۸۹ (سه ماه اول)	۲۴۲۰۴۲۰۱	۳۶۳۵۲۵

بعید نیست که کم شماری چشمگیر جمعیت فعال در ۱۳۸۷ برای ماساژ آمار بیکاری درحول و حوش انتخابات پرسش برانگیز سال ۱۳۸۸ بوده باشد. آن چه در این جدول جالب است این که از سال ۱۳۸۴ تا پایان سه ماهه اول ۱۳۸۹ جمعیت فعال ایران تنها ۹۱۰ هزار و ۷۵۶ نفر بیشتر شده است در حالی که اگر میانگین سالی ۷۰۰ هزار نفر را در نظر بگیریم، این افزایش باید برای این مدت اندکی کمتر از ۳ میلیون نفر بوده باشد. از سوی دیگر، مشاهده می کنیم که در فاصله سال ۱۳۸۴ تا پایان سه ماه اول ۱۳۸۹ میزان جمعیت فعال تنها ۳,۹ درصد افزایش یافته است در حالی که براساس آمارهای این مرکز جمعیت بالاتر از ۱۰ سال - که مبنای اندازه گیری جمعیت فعال در کشور است - در این دوره حدوداً ۵ میلیون و ۲۴۸ هزار و ۷۷۳ نفر بیشتر شد که به نسبت سال ۱۳۸۴ رشدی معادل ۹,۲۳ درصد نشان می دهد. به عبارت دیگر، روشن نیست برسر ۴ میلیون و ۳۳۸ هزار و هفده نفری که اگر چه به جمعیت فعال افزوده شده اند ولی در پایان بهار سال ۱۳۸۹، نه شاغل اند و نه بیکار چه آمده است؟ اگر نسبت جمعیت فعال به کل جمعیت در سال ۱۳۸۴ را مبنای کارمان قرار بدهیم و آمارهای رسمی سالهای دیگر را بر این اساس «تصحیح» کنیم، آمار متفاوت بیکاری به دست می آید.^{۲۲}

میزان بیکاری در ایران

سال	آمار رسمی	آمار احتمالاً واقعی
۱۳۸۴	۱۱,۵	۱۱,۵
۱۳۸۵	۱۱,۳	۱۲,۵۵
۱۳۸۶	۱۰,۵	۱۳,۱۶
۱۳۸۷	۱۰,۴	۱۷
۱۳۸۸	۱۱,۹	۱۶,۴۲
۱۳۸۹ (سه ماه اول)	۱۴,۶	۱۸,۷۳

برخلاف آن چه که در نگاه اول به نظر می رسد، این ارقام «تصحیح شده» ما بعید نیست به واقعیت نزدیکتر باشد چون اگر چه براساس آمارهای رسمی

می دانیم در طول این سالها نزدیک به ۵ میلیون و ۲۵۰ هزار نفر به جمعیت فعال اضافه شدند ولی کل مشاغل ایجاد شده در طول همین مدت اندکی کمتر از ۶۰ هزار شغل بوده است.

همان طور که پیشتر هم گفته شد علاوه بر کم شماری جمعیت فعال، فریب دیگری که بکار گرفتند تغییر تعریف «اشتغال» بود که از کسی که هفته‌ای حداقل دو روز کار می کند به کسی که در هفته یک ساعت کار بکند تغییر یافت. بررسی‌های دیگری که انجام گرفته نشان می دهد که برای کنترل بیکاری و کاهش آن اقتصاد ایران باید حداقل سالی ۸ درصد رشد داشته باشد در حالی که متوسط رشد اقتصادی از این میزان به مراتب کمتر بوده است و رشد اقتصادی ایران در ۱۳۸۸ هم تنها ۱٫۱ درصد بود. برای سال جاری بعضی از کارشناسان میزان رشد را نیم درصد و حتی صفر برآورد می کنند که طبیعتاً موجب وخامت بیشتر وضعیت اشتغال و بیکاری در ایران خواهد شد.

البته در کنار این بحران جدی بیکاری لازم است توجه شما را به دو نکته مهم دیگر هم جلب کنم.

اول این که روشن نیست که دولت به واقع برای مقابله با بیکاری چه برنامه‌ای دارد؟ تازگی‌ها به قرار باز هم اعتبارات فراوانی برای طرح‌های زود بازده تصویب کرده اند و اگر به سابقه این طرحها نگاه کنیم بعید است که در رسیدن به هدف موفق باشد.

دوم، با وجود این مشکل جدی، آقای احمدی نژاد و شماری از وزیرانش بطور علنی و جدی مخالف کنترل جمعیت و خواهان افزایش جمعیت ایران اند. در تائید روند رو به رشد بیکاری، در اینجا می خوانیم که در ۴ ماه اول سال ۱۳۸۹ میزان اخراج از کار در مقایسه با مدت مشابه سال قبل، حدوداً ۲ برابر شده است.

این خبر ناخوش را هم در اینجا می خوانیم که «طبق آمار رسمی کشور بیش از ۴۶ درصد دختران بین ۱۵ تا ۲۴ ساله بیکار هستند و در فصل بهار امسال بیش از ۵۰۰ هزار زن از کار خود بیکار شدند»^{۲۴}. و این همه در شرایطی دارد اتفاق می افتد که هنوز یارانه‌ها حذف نشده اند و حتی یک سایت هوادار دو آتشه دولت هم به شکوه برآمده است که «از طرفی و در شرایطی که اشتغال متولی خاصی ندارد و هیچ برنامه مدونی برای کاهش بیکاری تدوین نشده و با وجود اینکه طرح «بنگاه‌های زودبازده» نیز پس از صرف هزینه‌های بسیار به شکست انجامید، دولت وعده ایجاد یک میلیون و صد هزار شغل در سال را می دهد!!» و به درستی یادآوری می کند، «اینکه دولت چطور با چه سیاستی در شرایط رکودی اقتصاد که رشد اقتصادی به ۱ درصد [رسیده] وعده ایجاد بیش از یک

میلیون فرصت شغلی می دهد موضوعی است که واقعا جای تعجب دارد».^{۷۵} دردمندانه باید گفت که آن چه به احتمال زیاد اتفاق خواهد افتاد این که نرخ بیکاری باز هم افزایش خواهد یافت و اگر یارانه ها هم حذف بشوند، فشارهای تورمی هم از کنترل خارج خواهد شد.^{۷۶} افزایش بیکاری و افزایش تورم به گمان من، ترکیب نامانوسی است که محتمل است به پی آمدهای سیاسی بسیار ناگوار بیانجامد.

تا به همین جا خبر داریم که هنگام سخن رانی آقای احمدی نژاد که در سالگرد آزادسازی خرمشهر در خرداد ۱۳۸۹ به این شهر سفر کرده بود شرکت کنندگان شعار «بیکاری بیکاری» سردادند و از دولت خواستند در جهت رفع بیکاری تلاش کند. آقای احمدی نژاد هم درعکس العمل به این خواسته گفت «دولت در خدمت شماست و ان شاء الله با برنامه ریزی گسترده با همت جوانان خرمشهر و خوزستان ریشه بیکاری در خوزستان از بین خواهد رفت».^{۷۷} سئوالی که بلافاصله پیش می آید این که مگر بیکاری در ایران به چه میزان است که شرکت کنندگان در یک مراسم رسمی کارشان به شعار دادن کشیده است؟

برخلاف ظاهر ساده این پرسش جواب ساده و سراسری ندارد. یعنی در بسیاری از کشورهای جهان، یک سازمان دولتی مسئول جمع آوری آمار بیکاری است و همراه هم درصد بیکاری اعلام می شود و کم اتفاق می افتد که کسی آمارهای رسمی را به پرسش بگیرد و یا در قابل اطمینان بودن آن شک و تردید روا بدارد. در ایران ولی، به خصوص در سالهای اخیر شاهد تحولاتی بوده ایم که در بهترین حالت، موجب شده است تا از قابل اعتماد بودن آمارهای دولتی به مقدار زیادی کاسته شود. به عبارت دیگر، کمتر کسی به واقع می داند که میزان واقعی بیکاری در ایران چه میزان است. و نا گفته روشن است که وقتی از ابعاد واقعی بیکاری بی اطلاع باشیم، طبیعتا در سیاست پردازی برای مقابله با آن هم توفیقی نخواهیم داشت.

به برآورد میزان بیکاری خواهیم پرداخت ولی واقعیتی که تقریبا مورد قبول اکثریت مطلق ناظران مسایل اقتصادی ایران است این که میزان بیکاری در ایران نگران کننده شده است و گذشته از زیانهای قابل توجه اقتصادی، زیانهای اجتماعی و فرهنگی چشمگیری هم دارد. پرسش اول این است که چرا برخلاف وعده و وعیدهای گوناگون دولت ها در ایران، با این وضعیت ناهنجار روبرو هستیم؟ و نکته دوم این که، بیکاری نگران کننده چه هزینه های اضافی بر اقتصاد و جامعه ایران تحمیل می کند؟ و نکته سوم این که، برای تخفیف بیکاری چه باید کرد و یا چه می توان کرد؟

در این مقاله سعی می‌کنم به بعضی از این پرسش‌ها جواب بدهم. در ایران موسسات متعددی آماربیکاری منتشر می‌کنند ولی این آمارها در اغلب موارد با یک دیگر هم خوان نیستند. از آن گذشته، آمارهای دولتی ایران با آمارهای موسسات بین‌المللی هم جور در نمی‌آید. برای نمونه، نشریه میس نرخ واقعی بیکاری در ایران طی ۴ سال گذشته را بین ۲۰ تا ۲۵ درصد تخمین زده است ولی سازمان‌های داخلی نرخ را حدوداً ۱۰ درصد اعلام می‌کنند. واقعیت این است که هر ساله ۵۰۰ تا ۶۰۰ هزار نیروی کار جدید - یعنی بیشتر از مشاغل که ایجاد می‌شود - وارد بازار کار می‌شود. به سخن دیگر، میزان بیکاری در ایران سالی ۵۰۰ تا ۶۰۰ هزار نفر افزایش می‌یابد. ولی در آمارهای رسمی نشانی از این افزایش نیست.^{۷۸} خبر ندارم که آیا این کم شماری به عمد انجام می‌گیرد یا نتیجه بکارگیری تعاریف نادرست و ناکافی از اشتغال است ولی آن چه که می‌توان به اشاره درباره اش سخن گفت برآوردهای متفاوتی است که از میزان بیکاری داریم و همین عدم توافق برسر میزان واقعی بیکاری، تدوین سیاست‌های مطلوب برای مقابله با این مشکل اقتصادی و اجتماعی را دشوار می‌کند.

به گفته انصاری - وکیل مجلس - در حال حاضر هر کس که هفته‌ای دو ساعت کار کند، شاغل به حساب می‌آید. براساس این تعریف از کار و بیکاری بود که در سال ۱۳۸۶ میزان بیکاری به ادعای دولت تک رقمی شد (به ۹٫۹ درصد رسید). با این همه خبر داریم که حتی با این تعریف مخلوش از اشتغال، میزان بیکاری در ۱۳۸۷ به ۱۰٫۴ درصد و در سال ۱۳۸۸ به ۱۱٫۹ درصد افزایش یافته است. البته خبر داریم که قرار بود میزان بیکاری تا آخر برنامه چهارم به ۸ درصد کاهش یابد ولی همه قرائن نشان می‌دهد که دولت در رسیدن به این هدف شکست خورده است. به گفته این نماینده مجلس با توجه به کاهش سرمایه‌گذاری و تداوم رکود، در سال جاری نرخ بیکاری تا ۱۴ درصد افزایش خواهد یافت.^{۷۹}

نماینده پیشین ایران در اجلاس جهانی کار - عباس وطن پرور - ولی تصویر نگران‌کننده تری به دست می‌دهد. به اعتقاد وطن پرور یکی از مشکلات موجود «عدم وجود یک اراده قوی و منطقی برای رفع معضل بیکاری است» و در این راستا به تغییراتی اشاره می‌کند که در دولت صورت گرفته و مسئولیت اشتغال‌زایی از وزارت کار به وزارت رفاه منتقل شده است و به اعتقاد وطن پرور این وزارت خانه «بدون داشتن ساختار و ابزار مناسب اشتغال‌زایی خود را مسئول اشتغال می‌داند». و با اشاره به مشکلات فراوان موجود در واحدهای تولیدی تعاونی و کم‌کاری و عدم توفیق بانک توسعه تعاون به این واحدها، اصولاً

چنین تغییر مسئولیتی را کارساز نمی‌داند. به گمان او شفاف نبودن نرخ بیکاری و تعداد واقعی بیکاری دلایل متعددی دارد «در حال حاضر شاغل حساب کردن سربازان، زنان خانه دار و دانشجویان و همچنین افرادی که در هفته یک یا دو ساعت کار دارند، همه از ابهامات نرخ بیکاری و وضعیت واقعی اشتغال در کشور است». به عقیده او میزان بیکاری در بعضی از استانها ۴۵ درصد است.^{۸۰}

محمد تقی رهبر یکی از وکلای اصفهان در مجلس فراتر رفته و گفته است، «اینکه به جای حل معضل بیکاری، آمارها را دستکاری کنیم و بگوییم هر کسی در هفته یک ساعت کار کرد شاغل است، کاری غیر اخلاقی و متضاد با اهداف نظام اسلامی است». او ادامه داد که «اگر با تغییر آمارها ژست بگیریم که بیکاری کاهش یافته است آیا در حق بیکاران جفا نکرده‌ایم و این خیانتی به خیل عظیم بیکاران نیست».^{۸۱}

مؤید حسینی صدرنماینده مردم خوی هم به نکته مشابهی اشاره می‌کند، و می‌گوید «نرخ بیکاری را زیر ۱۲ درصد اعلام می‌کنند، در حالی که بالاتر از ۲۰ درصد است». او با تأیید وضعیت وخیم اشتغال در استان آذربایجان غربی افزود، «به جای مسئولان، شرمنده کسانی هستم که با داشتن مدرک دانشگاهی سال‌هاست در جست‌وجوی کارند و نمی‌یابند، اما از زبان مقامات می‌شنوند که نرخ بیکاری در حال کاهش است».^{۸۲}

چندی پیش وقتی استاندار کرمانشاه نرخ بیکاری آن استان را ۱۰٫۲ درصد اعلام کرد، فرهاد تجری، نماینده قصر شیرین، گیلان غرب و سرپل ذهاب در مجلس شورای اسلامی گفت: بر اساس آنچه در استان شاهدیم، یقیناً نرخ بیکاری استان بالاتر از این‌هاست. وی خواستار تجدیدنظر در داده‌ها و شاخص‌هایی منتج به این آمار شد. او افزود: «در شهرها و روستاهای حوزه انتخابیه‌ام در هر خانوار چهار، پنج نفره، حداقل یک نفر بیکار وجود دارد و در خوشبینانه‌ترین حالت می‌توان گفت در این مناطق نرخ بیکاری حدود ۲۰ درصد است».^{۸۳}

محمد کریمی‌راد، دیگر نماینده مردم کرمانشاه در مجلس شورای اسلامی نیز، خواستار اصلاح شاخص‌هایی که بر اساس آن نرخ بیکاری استخراج می‌شود، شد و گفت: در حال حاضر بخشی از زنان و افرادی که فاقد مهارت هستند، «جزء آمار بیکاران محسوب نمی‌شوند». وی با بیان این که باید کار بیشتری در جهت ایجاد اشتغال در استان صورت گیرد، افزود: «عمده مراجعان به دفتر ما درخواست اشتغال دارند و این نشان می‌دهد نرخ بیکاری در استان بالاست و باید کار بیشتری صورت گیرد».^{۸۴}

همان گونه که پیشتر گفته بودیم، وطن پرور نیز ضمن مردود شمردن

نرخ‌های رسمی دولتی ادعا کرد که با یک حساب مقدماتی می‌توان نرخ بیکاری را در حال حاضر بالای ۲۲ درصد دانست و حتی افزود در برخی استان‌ها نرخ بیکاری بالای ۴۵ درصد است.^{۸۵} به گفته علیرضا محبوب نرخ بیکاری در ایران حداقل ۲۰ درصد است به ادعای محبوب نرخ بیکاری جوانان ۱۵ تا ۲۴ ساله حدوداً ۲۴ درصد است.^{۸۶} علاوه بر بیکاری بطور کلی باید به تفکیک جنسیتی بیکاری هم توجه کرد. خبر داریم که نرخ بیکاری زنان تحصیل کرده ۴۰ درصد است و علاوه بر سیاست‌های فرهنگی دولت فعلی برای ترویج نقش خانه داری زنان، علل و عوامل فرهنگی و اقتصادی دیگری نیز در این بیکاری چشمگیر موثر است. در پیوند با نقش اقتصادی زنان در جامعه در شرایط امروز ایران، دو دیدگاه متناقض و متضاد در برابر یک دیگر قرار گرفته‌اند.

یک دیدگاه که سیاست‌های کلی دولت را در راستای حذف زنان از عرصه اجتماع برآورد می‌کند و به آن ایراد می‌گیرد و از سوی دیگر، دیدگاه حامیان دولت کنونی است که منتقدان را به عنوان کسانی که خواهان سست شدن بنیان خانواده در ایران هستند سرزنش می‌کند. برای مثال سجادی، معاون پژوهشی مرکز امور خانواده می‌گوید «در دولت‌های گذشته، به آموزش مباحث حقوق خانواده‌ها پرداخته و با آموزش حقوق زن و مرد نسبت به هم، چگونگی گرفتن این حقوق را از یکدیگر آموزش داده که همه به اختلافات خانوادگی منجر شد و این باعث اختلافات خانوادگی بسیار شده بود؛ اما ما در دولت نهم و دهم، آمدم و به تکلیف همسران نسبت به هم پرداختیم»^{۸۷} و این هم البته از مواردی است که همه شواهد موجود بیانگر عدم توفیق دولت در این فرایند است. برآورد شده است که از هر ۴ ازدواج، یک مورد به طلاق می‌انجامد.

خبر داریم که «قرار گرفتن آمار طلاق نه ماهه سال ۸۸ بر روی پایگاه اطلاع رسانی سازمان ثبت احوال سبب پدیداری موجی از نگرانی‌ها در میان مسئولان شد تا هادی مقدسی عضو کمیسیون اجتماعی مجلس خبر از قرار گرفتن این موضوع در دستور کار مجلس دهد»^{۸۸}. البته باید اذعان کرد که مقوله تبعیض‌های جنسیتی در ایران ابعاد متعددی دارد که وارسیدن شان را به زمان دیگری واگذار می‌کنیم.

واما، هرچه که میزان واقعی بیکاری در ایران باشد، واقعیت این است که به تجربه این چندساله می‌دانیم که آمارهای دولتی میزان آن را کم برآورد می‌کند. اگر خوش بین باشیم، دلیل این کم شماری هم به احتمال زیاد بکارگیری تعاریف نه چندان مطلوب اشتغال از سوی مسئولان آمارگیری در ایران است. در صفحات پایانی این فصل سعی می‌کنم از هزینه‌های بیکاری سخن بگویم و هم چنین به عواملی که موجب افزایش بیکاری می‌شوند اشاره کنم.

البته هر کدام از این دو مقوله خود می توانند موضوع پژوهش های بسیار گسترده تری باشند.

هزینه های بیکاری

کم نیستند اقتصاددانانی که معتقدند عمده ترین مشکل و مسئله اقتصاد «کمیابی» از سوئی و «انتخاب» از سوی دیگر است. این دو مقوله بطور تنگاتنگی با هم مربوط اند و رابطه علیت نیز از کمیابی به انتخاب می رسد. یعنی اگر «کمیابی» وجود نمی داشت، «انتخابی» نیز ضروری نمی شد و به یک معنا، «مشکل اقتصادی» هم نداشتیم.

علت اصلی کمیابی هم «نامحدود بودن» خواسته های بشر و محدودیت امکانات تولیدی در اقتصاد است که به ناگزیر به «انتخاب» می رسد. این که در باره این «انتخاب ها» چگونه تصمیم گیری می شود سر از نظام های اقتصادی مختلف در می آورد. در اقتصاد سرمایه داری، نیازها و انتخاب ها فردی، و کانال تصمیم گیری هم «نظام بازار» است. یکی از این منابع «محدود»، البته که نیروی کار است و طبیعی است هر وقت که بخشی از این نیروی کار محدود عاطل بماند، توان تولیدی آن بخش نیروی کار که عاطل و بیکار مانده است برای همیشه از دست می رود.

به عبارت دیگر، یکی از عیان ترین هزینه های بیکاری نیروی کار در اقتصاد کاهش میزان تولید در آن است. البته هزینه تنها به همین جا محدود نمی شود. وقتی تولیدی صورت نگیرد، طبیعتاً درآمدی هم نیست و وقتی درآمد نبود، میزان مالیاتی که دولت از شاغلان می گیرد هم کاهش می یابد. در جوامعی که نظام های پیشرفته رفاه اجتماعی دارند، گذشته از کاهش درآمد دولت، هزینه های دولت هم افزایش پیدا می کند. یعنی بیکاران برای مدتی که بیکارند باید پرداخت های رفاهی دریافت نمایند و گذشته از کاهش سطح تولید، بعید نیست که هزینه های دولت هم درحالی که درآمدها کاهش یافته، افزایش یابد که به نوبه می تواند به صورت کسری بودجه بیشتر درآید که به جای خویش پی آمدهای نامطلوب دیگر دارد. البته علاوه بر هزینه های اقتصادی بیکاری، بیکاری هزینه های دیگری هم دارد. درمورد مشخص ایران خبر داریم که براساس پژوهش های انجام گرفته، ۶۰ درصد خودکشی به طور مستقیم با مسئله بیکاری مربوط می شود. بعلاوه خبر داریم که یکی از پی آمدهای ناهنجار دیگر بیکاری، فرامغزهاست. یعنی وقتی کار نباشد و یا کم باشد، طبیعتاً افراد ممکن است در جستجوی کار ترک وطن کنند. درمورد ایران، برآورد می شود که سالانه بطور متوسط ۱۰۰ تا ۲۲۵ هزار نفر از متخصصان و تحصیل کرده ها کشور را ترک می کنند. بعلاوه گفته می شود که ۴۰ درصد از مردم کشور، یعنی

۲۸ میلیون نفر دقیقاً بخاطر بیکاری زیر خط فقر مطلق یا نسبی قرار گرفته‌اند.^{۸۹} دربررسی علل بیکاری بالا در اقتصاد ایران به چند عامل می‌توان اشاره کرد.

رشد بالای جمعیت

به طور مشخص خبر داریم که در طول ۱۹۷۹-۱۹۸۸ جمعیت ایران بطور متوسط سالی ۳٫۹ درصد افزایش داشت و اکنون بخش عمده‌ای از کودکانی که در این دوره به دنیا آمده‌اند درنوجوانی و جوانی به خیل عظیم بیکاران و حتی بیکاران پنهانی در اقتصاد ایران پیوسته‌اند.

پائین بودن رشد اقتصادی

برآورد شده است که با توجه به تعداد کسانی که هرساله وارد بازار کار می‌شوند، برای ثابت ماندن نرخ بیکاری رشد اقتصادی باید حداقل ۸ درصد در سال باشد. در حالی که در ۴ سال گذشته، متوسط رشد سالانه اقتصاد تنها ۵٫۴ درصد بود. گفتن دارد که اگر آن طور که وعده داده بودند قرار بود نرخ بیکاری تک رقمی شود، رشد اقتصادی باید حداقل ۹٫۵ درصد باشد که البته این گونه نشد.

عدم توجه به طرح‌های کار آفرین

در کنار نرخ رشد اقتصادی پائین، باید به عامل دیگری هم اشاره کنم. با وجود قانون اصل ۴۴ واقعیت این است که سلطه بخش دولتی بر اقتصاد تداوم یافته و حتی به تعبیری بیشتر شده است. بعلاوه مدیریت دولت هم به شدت غیر کارآمد است. از سوی دیگر، به دلایل مختلف سرمایه‌گذاری نیز در این اقتصاد از رشد کافی برخوردار نیست و سرمایه‌گذاری دولتی نیز عمدتاً در بخش‌های سرمایه بر اقتصاد صورت می‌گیرد که اشتغال قابل توجهی ایجاد نمی‌کند.

عملکرد نامطلوب نظام آموزشی

در این جا منظورم دو وجه از نظام آموزشی ایران است. اولاً، به گمان من در ایران اگرچه برای آموزش ابتدائی و متوسط و دوره‌های حرفه‌ای منابع کافی تخصیص نمی‌یابد، سهم هر روزافزون تری صرف آموزش عالی (آن هم نه رشته‌های مورد نیاز، بلکه آموزش عالی بطور کلی و آن چه که در ایران از آن تحت عنوان «مدرک گرائی» نام می‌برند) می‌شود. وجه دوم که مسئله آفرین است این که به دلیل مناسبات ضعیف بین دانشگاه و بخش صنعت بین مهارت‌های آموزش داده شده و آن چه که مورد نیاز اقتصاد است عدم تقارن وجود دارد. در ۱۰ سال گذشته، تعداد دانشجویان ایران ۵ برابر افزایش یافته

که به جای خویش رقم قابل توجهی است. ولی این تحول دو ایراد اساسی دارد. تحصیلات عالیه به خصوص وقتی که دیگر بخش های اقتصادی به همین صورت رشد و گسترش نمی یابند، بطور موقت و برای مدت ۴ سال متقاضیان کار را سرگرم می کند.

همراه با افزایش کمیت آموزش عالی، تلاش موفقی برای بهبود کیفیت آموزش عالی در ایران انجام نگرفته است. یعنی بخش عمده این رشد در دانشگاه آزاد اسلامی و دانشگاه پیام نور صورت گرفته است. در حال حاضر اقتصاد ایران با تعداد قابل توجهی فارغ التحصیل پر توقع ولی فاقد مهارت های لازم روبروست. برآورد شده است که ۸۰ درصد فارغ التحصیل های بیکار در دانشگاه آزاد اسلامی تحصیل کرده اند. یکی از پی آمدهایش نه فقط اتلاف نیروی انسانی بلکه گسترش مشاغل غیر مولد در اقتصاد ایران است.

در همین راستا بد نیست اشاره کنم که در حوزه اشتغال آفرینی اگرچه با عدم تحرک در بخش خصوصی روبرو هستیم ولی عمده مشاغلی که ایجاد شده در بخش دولتی بوده است. خبر داریم که تعداد کارمندان دولت از ۵۵۰ هزار نفر در ۱۹۷۹ به ۳,۲ میلیون نفر در ۲۰۰۳ رسید در حالی که نیاز دولت برای انجام آن چه هائی که انجام می دهد بسیار کمتر از این تعداد است. به سخن دیگر، شاهد رشد بیکاری پنهان در بخش دولتی هستیم که طبیعتا هزینه های بیشتری را بر دولت تحمیل می کند.

برنامه ناموفق خصوصی سازی

هرچه که مباحث نظری درباره این واگذاری ها باشد، واقعیت این است که این سیاست به بدترین شکل ممکن در ایران اجرا شده است که نتیجه اش نه افزایش رقابت در بازار بود که موجب بهبود کیفیت کالا و حتی درموردی منطقی تر شدن قیمت آنها بشود و نه این که مشکل تاریخی کمی تولید در اقتصاد چاره شده است.

به دلایل گوناگون بسیاری از شرکت های خصوصی شده یا بخشی از کارگران خود را اخراج کرده اند و یا این که کاملاً تعطیل شده اند. از سوی دیگر، این راه می دانیم که مقررات دست و پا گیر دولت زندگی اقتصادی را برای شرکت های بخش خصوصی بسیار دشوار کرده است. خبر داریم که در ۴ سال گذشته حداقل ۱۴۰۰ شرکت خصوصی در ایران اعلام ورشکستگی کرده اند.

عدم هماهنگی بین سیاست وزارت بازرگانی و صنایع

همه شواهد نشان می دهد که دولت جمهوری اسلامی یک سیاست منسجم

و حساب شده برای مدیریت اقتصاد ندارد. به همین خاطر، درشرایطی که موسسات تولیدی داخلی قادر به فروش محصولات خود نیستند و اغلب ناچار می شوند که با بخشی از ظرفیت تولیدی خود فعالیت نمایند، وزارت بازرگانی درپوشش کوشش برای مقابله با تورم درهای اقتصاد را بروی کالاهای بنجل ولی ارزان قیمت وارداتی باز کرده است.

بوروکراسی غیر کارآمد و مزاحم

مداخلات دولت در اقتصاد، برای نمونه کاهش دستوری نرخ بهره، و فشار برای ارایه تسهیلات تکلیفی به بانکها - حتی بانکهای خصوصی - موجب شده است که تولید کنندگان داخلی از دسترسی به منابع اعتباری به مقدار زیادی محروم بمانند. البته باید یادآوری نمایم که اگرچه شواهد دست به نقد نداریم ولی به ظن قاطع می توان گفت که منابع با رابطه سالاری درعرصه های بکار گرفته شده است که گاهی از کار مصائب تولیدی در ایران باز نکرده است. بخش قابل توجهی از آن تا پیش از رکود بخش مسکن، به این بخش سرازیر شد که به نوبه به رشد بادکنکی قیمت ها در این بخش منجر شد.

ریسک سیاسی

به دلایلی که جای ذکرشان در اینجا نیست، متأسفانه ریسک سیاسی در اقتصاد ایران به حد غیر قابل قبولی بالاست و به همین خاطر اگرچه امکانات بالقوه قابل توجهی برای سودآوری در آن وجود دارد ولی نه سرمایه گذاران ایرانی و نه خارجی تمایل چندانی به سرمایه گذاری در این اقتصاد نشان نمی دهند. و البته که با کاهش میزان سرمایه گذاری که در اقتصاد ایران در این سالها اتفاق افتاد، طبیعی است که فرصت های شغلی هم به میزانی که لازم است ایجاد نخواهد شد. اگرچه وزیر اقتصاد از «ریسک صفر» در اقتصاد ایران سخن می گوید ولی به گمان من، ارزیابی واقع بینانه تر را رئیس شورای رقابت به دست داده است که به بالا بودن ریسک در ایران نه فقط تاکید کرده بلکه آن را نکوهیده است.^{۹۰}

تراژدی مسکن در ایران

در این جا^{۹۱} خواندم که متوسط بهای خانه در تهران متری یک میلیون و ۶۰۰ هزار تومان است. به این ترتیب یک آپارتمان ۵۰ متری می شود ۸۰ میلیون تومان و به همین نحو یک خانه ۱۰۰ متری هم ۱۶۰ میلیون تومان در می آید. خبرنگارم که چند درصد ایرانیان کارگرند و به ویژه قانون حداقل مزد که تازگی ها به نسبت پارسال ۱۵ درصد هم بیشتر شد (ولی هنوز ماهی ۳۰۳ هزار تومان است) شامل چه تعداد از این کارگران می شود ولی دارم فکر می کنم که اگر جوانی که با حداقل مزد در ایران کار می کند، برای این که بتواند خانه ای بخرد چند سال باید کار بکند؟ آیا در هیچ زمانی می تواند چنین بکند؟ و اگر نتواند این کار را بکند، چه پی آمدهائی خواهد داشت؟

فرض کنید که شما یک کارگر جوانی هستید که به سلامتی و میمنت کاری گیرتان آمده است و کارفرما هم، اگر چه خودش مشکل مالی دارد، ولی شما را با حداقل مزد استخدام کرده و این مزد ماهانه را به شما می پردازد. یعنی شما از این کارگران «طلبکار» نیستید که اگر چه از مال دنیا دارائی زیادی ندارند، ولی کارفرمایان به تواتر مزد چند و چندین ماه را به آنها بدهکارند (من که هر چه می کنم عقلم قد نمی دهد که زندگی این کارگران چگونه می گذرد؟ مجسم کنید کارگران لوله سازی خوزستان ۱۸ ماه مزد طلب کارند)^{۹۲} فرض کنیم که شما یک مادر پیری هم دارید که خیلی مشتاق است تا مادر بزرگ شود ولی هر وقت که به شما در این باره حرفی می زند شما که جوان فهمیده و آگاهی هستید جواب می دهید، مادر جان، حق با شماست ولی اجازه بده من اول یک آلونکی

تهیه بکنم، بعد برای خرید منزل برنامه‌ریزی می‌کنید. به خودتان می‌گوئید چون آدم ولخرج و خوش‌گذرانی هم نیستید یک آپارتمان ۵۰ متری برای شما و همسر آینده شما کافیست. ولی اگر از این حقوق ماهیانه‌تان حتی یک قرانش را خرج نکنید. به جای غذا، هوا بخورید و همه مزد ماهیانه را برای این آپارتمان کنار بگذارید، ۲۲ سال بعد، یعنی اگر مشکلی پیش نیاید، مثلاً بیکار نشوید، و یا چون «هوا» زیاد می‌خورید، هوا دلتان را نزند، انشاءالله در سال ۲۰۳۲ می‌توانید این خانه ۵۰ متری را بخرید. ولی آیا به واقع می‌توانید این کار را بکنید؟

من فکر نمی‌کنم. به شما که نمی‌توانم دروغ بگویم، این وضعیت شما ولی یک مشکل کوچک دارد. لابد خبر دارید که آقای بهمنی اخیراً میزان تورم سالانه را حدوداً ۱۰ درصد اعلام کرده است. اگرچه تورم بهای خانه، وقتی بازار خانه گرفتار رکود نیست، از این بیشتر است ولی فرض می‌کنیم که قیمت خانه با همین میزان متوسط تورم بیشتر بشود (خواهش می‌کنم بحث را منحرف نکنید که با آن چه با قیمت‌ها در ایران می‌گذرد، کسی نمی‌داند که آقای بهمنی این آمارها را از کجایش در می‌آورد؟). اگر دنیا آخر نشود و امریکا و یا اسرائیل به ایران حمله نکنند، آن موقع هم متأسفانه نمی‌توانید این آپارتمان ۵۰ متری را بخرید چون قیمت‌اش می‌شود اندکی بیشتر از ۶۵۱ میلیون تومان که از ۸۰ میلیون تومانی که شما جمع کرده اید، ۵۷۱ میلیون تومان بیشتر است. اگر با حداقل مزد بخواهید این شکاف را پر کنید، بهتر است خودتان را به دردسر نیندازید. چون این کار ۱۵۷ سال طول می‌کشد و به یقین عمر شما قد نمی‌دهد تازه پس از این همه سال با این نرخ تورم سالانه معلوم نیست قیمت همین خانه چه قدر می‌شود!

حالت دوم، فرض می‌کنیم که شما نه سیگاری کشید و نه به سینما می‌روید و نه پول اتوبوس و تاکسی می‌دهید و نه کتاب می‌خرید، نیازهای غیر غذایی شما - مثل البسه مثلاً - از جایی که شما خبر ندارید، می‌رسد و لازم نیست شما حتی یک شاهی برای آنها پردازید. فقط سعی می‌کنید که به اندازه‌ای که برای سلامت جسم شما لازم است غذا بخورید و از این مزد حداقل‌تان هر چه که باقی بماند را می‌گذارید کنار که با آن انشاءالله این آپارتمان ۵۰ متری را بخرید تا بعد به وعده‌ای که به والده خانم داده اید عمل کنید. از این جا می‌دانیم که در شرایط امروز ایران برای مصرف ۲۳۰۰ کالری روزانه - میانگین جهانی - ۳۶۵۰ تومان لازم است که ماهی ۱۰۹۵۰۰ تومان می‌شود^{۹۳}. یعنی از این حقوق حداقل مزدی که به شما پرداخت می‌شود شما می‌توانید ۱۹۳۵۴۸ تومان را پس انداز کنید تا انشاءالله با آن این آپارتمان را خریداری نمایید. اگر این کار را

بکنید پس انداز کردن ۸۰ میلیون تومان برای شما ۳۵ سال طول می کشد یعنی تنها در سال ۲۰۴۵ می توانید این میزان پول را داشته باشید. ولی متأسفانه مثل حالت اول مشکل شما رفع نمی شود چون وقتی شما ۸۰ میلیون تومان جمع کرده اید با متوسط تورم ۱۰ درصد- همان طور که پیشتر هم فرض کرده بودیم، قیمت همین خانه فکسنی آن قدر زیاد می شود که اگر به شما بگویند بعید نیست اگر با سگته به رحمت خدا نروید، حتما غش بکنید. همین طور سردستی خدمت مبارک شما عرض می کنم که پول شما احتمالا برای خرید در آشپزخانه ممکن است کافی باشد. یعنی ۳۵ سال بعد، قیمت همین آپارتمانی که امروزه ۸۰ میلیون تومان است، آن موقع بیش از ۲,۲ میلیارد تومان قیمت خواهد داشت. یعنی می خواهیم خدمت مبارک شما عرض بکنم که بهتر است اصلا از خرید خانه منصرف بشوید و خانم والده را هم یک طوری راضی بکنید که متأسفانه به این زودی ها نمی توانید اورامادربزرگ بکنید.

با توجه به تازه ترین موضع گیری آقای احمدی نژاد من فکر می کنم که بد نیست به دفتر ایشان هم اطلاع بدهید که اسم شما را احتمال خط بزنند چون هر چه که فکر می کنید می بینید با نداشتن خانه و این میزان درآمد ماهیانه، این به واقع حماقت محض است که بخواهید بیش از دو بچه هم پس بیندازید. نیاز به درس و آموزش، و دانشگاه و سلامت به کنار، شمکشان را که باید حداقل سیر بکنید! ولی با این وضعیتی که در ایران وجود دارد، آیا این حداقل امکان پذیر هست؟

می خواستم همین روایت را برای خرید یک آپارتمان اندکی بزرگتر تکرار بکنم ولی ماشین حساب عهد ناصرالدین شاهی من تاب نیاورد و نتوانستم این کار را بکنم. شماهایی که ماشین حساب های آخرین مدل دارید خودتان زحمت بکشید.

و اما حالا که به این جا رسیده ام پس یک گریزی هم بزنم به این سیاست مسئولیت گریزانه و مخرب آقای احمدی نژاد در مخالفت با کنترل جمعیت و تشویق خانوارها به بچه دار شدن بیشتر که مورد حمایت شماری از روحانیون هم قرار گرفته است. نمی دانم آیا این آقایان در همین مملکت زندگی نمی کنند و از این وضعیت آیا خبر ندارند و یا خودشان را به کوچه علی چپ می زنند و یا مسئولیت گریزند و مردم فریب؟ این که خودشان خانه دارند و لازم نیست خانه بخرند و یا این که خودشان حقوق شان از حداقل مزد بیشتر است آیا به خودی خود کافی است که مبلغ چنین سیاست مخربی بشوند که تنها و تنها پی آمدش فقیرتر کردن مردم و افزودن بر تعداد فقرا در جامعه است.

«هدفمند کردن یارانه‌ها» و تورم

با اوضاعی که این روزها در ایران شاهدیم «قانون هدفمند کردن یارانه‌ها» رفته رفته دارد اندکی زیادی مضحک می‌شود. شما هم حتما نامه‌های آقای احمدی نژاد و آقای لاریجانی را به یک دیگر خوانده‌اید. احمدی نژاد بدون این که سخنانش ابهامی داشته باشد درباره قانون مصوبه مجلس که به تأیید شورای نگهبان هم رسیده است، می‌گوید «مشکلات فراوان برای مردم اعم از تولید کننده و مصرف کننده ایجاد می‌نماید و صدمات جبران ناپذیری به اقتصاد کشور وارد می‌کند».^{۹۴} آقای لاریجانی نیز کوتاه نمی‌آید ضمن دفاع از قانون مصوبه بطور غیر مستقیم احمدی نژاد را به مسئولیت گریزی متهم می‌کند که صحبت از افزایش ۲۰ درصدی قیمت‌ها نیست که اثری نداشته باشد بلکه «بحث چند برابر شدن قیمت‌هاست که طبعاً آثار تغییر رفتار مصرفی را در بر خواهد داشت».^{۹۵} و بعد به واقع دست احمدی نژاد را می‌گذارد در پوست گردو که با پیش بینی تورم و نرخ رشد برای دو سناریو به مجلس بیائید و حدس می‌زنم خودش هم می‌داند که چنین نخواهد شد.

یک نکته که برای من جالب است این که نمی‌دانم اگر مجلس باز هم با خواسته آقای احمدی نژاد موافقت نکند چه پیش خواهد آمد؟ و از آن بدتر اگر موافقت بکند قیمت‌ها باید «چندین برابر» بشود چون چند برابر شدنی که در نامه آقای لاریجانی آمده است مربوط به همین قانون فعلی است که تصویب شده است ولی اگر قرار باشد درآمدهای دولت از ۲۰ هزار میلیارد تومان به ۴۰ هزار میلیارد تومان افزایش یابد طبیعتاً افزایش قیمت بسیار بیشتری در راه خواهد

بود که از میزانش فعلا خبر نداریم. همین که شروع می کنیم به سیروسایاحت در این دنیای مجازی تا ببینیم دست اندرکاران در این باره چه می گویند، نه فقط پاسخ پرسش مان را پیدا نمی کنیم بلکه گیج تر می شویم.

محمود بهمنی رئیس کل بانک مرکزی در جمع خبرنگاران در پاسخ به پرسشی درباره تورم حاصل از اجرای طرح هدفمند کردن یارانه ها در کشور گفت: اگر این طرح با اعتبار ۴۰ هزار میلیارد تومانی اجرا شود، حداکثر ۱۵ درصد تورم از این محل پیش بینی می شود^{۹۶} ولی از سوی دیگر می دانیم که کارشناسان اقتصادی تورم ناشی از هدفمند کردن یارانه ها را به تنهایی ۳۷ درصد پیش بینی کرده اند^{۹۷}. به جستجوی مان ادامه می دهیم و می رسیم به این جا که صندوق بین المللی پول با انتشار گزارشی اعلام کرد: نرخ تورم در سال ۱۳۸۹ حتی با فرض افزایش تدریجی قیمت انرژی سه برابر خواهد شد و از حدود ۹ درصد به ۳۲ درصد خواهد رسید^{۹۸}. این در حالی است که معلوم نیست میزان جهش تورمی در صورت افزایش یکباره قیمت های انرژی چقدر خواهد بود.

به عبارت دیگر، حتی اگر از این جهش تورمی صرف نظر کنیم، تورم ۲۳ درصد بیشتر خواهد شد. حسن خسته بند، نماینده مردم بندرانزلی در مجلس شورای اسلامی هم با بیان اینکه در ابتدای اجرای این طرح در کوتاه مدت شاهد تورم ۱۵ تا ۵۰ درصدی خواهیم بود، می گوید: این مشکل در درازمدت نتایج خوبی برای تمامی جامعه در بر خواهد داشت ممکن است نظر این نماینده درست باشد ولی چرا دوسربر آوردش از تورم احتمالی این همه با یک دیگر اختلاف دارند، نمی دانم^{۹۹}.

به ادعای آقای توکلی، که علاوه بر نمایندگی مجلس رئیس مرکز پژوهش ها هم هستند، مرکز پژوهش ها با فرض گزینه لایحه دولت این تورم اضافه بر تورم موجود را ۵۹/۶ درصد محاسبه نموده است که رقم قابل توجهی است^{۱۰۰}. معاون پارلمانی رییس جمهور در حاشیه جلسه شورای اداری استان قزوین به خبرنگار واحد مرکزی خبر گفت: دولت نگران تورم ناشی از اجرای قانون هدفمند کردن یارانه ها نیست چرا که دولت با باز توزیع یارانه ها در جامعه، بسته های سیاستی خاصی را برای کنترل تورم در نظر گرفته است^{۱۰۱}. البته درباره این بسته های سیاستی خاص توضیحی نداد. سخنگوی طرح تحول اقتصادی گفت: طرح تحول اقتصادی فقط ۱۲ درصد به تورم موجود اضافه می کند^{۱۰۲}.

آقای باهر می گوید اگر ۲۰ هزار میلیارد تومان تعیین شده (یعنی اگر مجلس بر قانون مصوبه خویش اصرار بورزد و تقاضای آقای احمدی نژاد برای افزایش آن به ۴۰ هزار میلیارد تومان را یک بار دیگر رد کند) درست خرج شود تورم ناشی از اجرای لایحه هدفمند کردن یارانه ها بیش از ۲۰ درصد

نخواهد بود^{۱۳}. در آن صورت نمی دانم اگر این مبلغ به دو برابر افزایش یابد، آیا میزان تورم ناشی از آن هم دو برابر خواهد شد یا این که شاهد افزایش بیشتری در آن خواهیم بود؟ از همه جالب تر ولی اظهار نظر استاندارد تهران است که اگر چه چگونگی اش را توضیح نمی دهد ولی مرتضی تمدن (استاندار تهران) هر گونه ادعا مبنی بر تورمزا بودن قانون هدفمندسازی یارانه ها را رد کرد و گفت: «بدترین تهمتی که به طرح هدفمندسازی یارانه ها وارد می شود تورمزا بودن آن است، وقتی یارانه ها بازپرداخت می شود و به مسیر صحیح خود هدایت می شود ضد تورم نیز هست»^{۱۴}.

البته من یکی منظور آقای تمدن را از «مسیر صحیح» نمی فهمم ولی از نظر ایشان میزان تورم ناشی از اجرای این قانون منفی خواهد بود! از سوی دیگر ولی فعالان بخش خصوصی به شدت نگران اند. خبر داریم که براساس اولین طرح نظرسنجی از فعالان بخش خصوصی کشور ۱۰۰ درصد از پاسخ دهندگان بر این عقیده اند که با اجرایی شدن این لایحه، تورم افزایش بسیار زیادی را تجربه خواهد کرد^{۱۵}. ولی رقمی به دست ندادند. در نتیجه نمی دانیم منظورشان از «افزایش بسیار زیاد تورم» به واقع به چه میزان است؟ و اما سرانجام برسم به دیدگاه علیرضا محبوب که از همان ابتدا از مخالفان سرسخت این طرح بود و چندی قبل پیشی بینی کرده بود تورم ناشی از این طرح سه رقمی خواهد شد^{۱۶}. پس از تورم منفی تا تورم سه رقمی، فعلا منتظر می مانیم تا بعد.

این که اقتصاددانان در بسیاری از عرصه ها نظریات متفاوتی داشته باشند کاملاً طبیعی است ولی بعید می دانم که در این جا چنین اختلاف نظری مورد داشته باشد. آن چه که به واقعیت نزدیکتر است این که به گمان من، حامیان دولت و بخشی از مدافعان اجرای این طرح برای متقاعد کردن مجلس به افزایش درآمدهای احتمالی میزان تورم ناشی از آن را کم برآورد می کنند و کسانی دیگر که اگر چه با اجرای این قانون موافق اند ولی با دو برابر کردن درآمدها موافق نیستند، درباره میزان تورم ناشی از اجرای این طرح اغراق می کنند. نتیجه این که مردم عادی ایران در این میان باید هم چنان منتظر بمانند تا سنگینی و فشار تورمی را پس از اجرای این قانون با پوست و گوشت خود لمس نموده و از میزان احتمالی اش با خبر بشوند. وضعیت دلچسب و مطلوبی نیست ولی با آن چه در صفحات پیش خوانده ایم، راه دیگری وجود ندارد.

بحران در صنعت خودروسازی

همان گونه که پیشتر گفته شد هدف از نوشتن این یادداشتها، توجه به این واقعیت این است که «رکورد زدن» شاخص بورس تهران، نه نشانه رونق اقتصاد - که وجود ندارد - بلکه به واقع بیانگر رشد یک حباب مالی خطرناک است که دیر یا زود خواهد ترکید. این که چه عواملی در شکل گیری این حباب مالی دست دارند مقوله‌ای است که باید به جای خویش شکافته شود. ولی، درباره بحران همه گیر در این اقتصاد بحران زده ایران، کمتر از یک ماه پیش - در ۱۳ مرداد - همشهری تیت زده که «بحران صنعت خودرو را فراگرفت»^{۱۰۷}. و در اینجا می‌خوانیم که ایران خودرو برای اولین بار در ۴۵ سال گذشته، زیان ده شد و در سال مالی ۱۳۸۷ در کنار بدهی‌های چشمگیری که دارد^{۱۰۸} (این هم گفته قائم مقام مالی ایران خودروست که این شرکت «تقریباً ۹ برابر سرمایه ثبتی خود به بانک‌ها بدهکار است، اما به ازای آن دارایی دارد»^{۱۰۹}) ۱۷۷ میلیارد تومان هم زیان داشت.

قبل از آن که ادامه بدهم اشاره کنم که براساس قانون تجارت ایران هر زمان بدهی شرکتی به بیش از نیمی از سرمایه‌های آن شرکت برسد شرکت مذکور طبق تعریف قانونی، ورشکسته شده است. باین حساب بد نیست توجه شما را به این نکته جلب کنم که به ادعای یکی دیگر، سرمایه دفتری ایران خودرو بین ۱۰ تا ۱۲ میلیارد دلار تخمین زده می‌شود و طبق آخرین آمارهای که داریم این بنگاه بیش از ۹ میلیارد دلار بدهی دارد. یعنی بدهی ایران خودرو بین ۷۵ تا ۹۰ درصد سرمایه دفتری آن است و براساس قانون تجارت ایران،

این شرکت که درواقع بزرگترین تولید کننده خودرو در خاورمیانه است، ورشکسته است.^{۱۱۰}

آن چه که بلافاصله به ذهن می‌رسد و برای من هم چنان به صورت یک معما باقی مانده است این که مدیران این بنگاهها با چه ترفندی توانسته‌اند در بازاری که برآن کنترل تقریباً انحصاری دارند و از مساعدت و حمایت‌های دولتی هم به تمام برخوردارند، این همه زیان و بدهی بالا بیاورند؟ فراموش نکنیم که داریم از بازاری صحبت می‌کنیم که درهمه این سالها مصرف کنندگان ایرانی را «واداشته بودند» تا برای خودروهایی با کیفیتی پایین‌تر از متوسط جهانی، بهائی بیشتر از بهای جهانی بپردازند و تا همین اواخر هم، واردات خودروی خارجی به شدت تحت کنترل بود و حتی وقتی این بازار اندکی باز شد بر خودروهای وارداتی تعرفه‌های ۱۰۰ و ۱۳۰ درصدی وضع کردند. یعنی بازار به اصطلاح بازاری بود گرفتار که درآن عرضه کننده حرف آخر را می‌زد و خریدار هم - اگر چه قراراست سلطان بازار باشد - ولی اگر این شرایط تحمیلی را دوست نداشت می‌توانست مثل اجدادش اسب و استر و الاغ سوار شود! ولی همان طور که خواهیم دید، این صنعت هم همانند صنعت نساجی به گل نشسته است. آیا سهام این شرکت‌ها در بازار بورس می‌تواند بخشی از این رکورد زنی باشد؟ من بعید می‌دانم. تاجائی که اطلاعات محدود من اجازه می‌دهد سعی می‌کنم سرگذشت ایران خودرو را بازخوانی کنم و درحاشیه به بحران در دیگر خودروسازان هم اشاره می‌کنم.

به گل نشستن ایران خود رو دلایل متعددی دارد.^{۱۱۱} یکی از دلایل عمده و اساسی احتمالاً این است که از ۴ سال پیش ایران خودرو تولید پیکان را متوقف کرد و تا کنون هم نتوانست خودروی بدیلی به جای آن تولید نماید و بازار را به پراید که بوسیله سایپا تولید می‌شود باخت. در همین نوزشته، همشهری پیکان را به اسبی تشبیه کرده است که ارابه ایران خودرو را می‌کشید «اسبی که با اینکه چندان جوان نبود اما سودآورترین محصول این شرکت محسوب شده و نیاز اقشار متوسط جامعه را تامین می‌کرد. رفتن و مردن پیکان، اسب پیر گاری ایران خودرو اجتناب‌ناپذیر بود، اما این شرکت نتوانست اسبی به قدرت پیکان پیدا کند که هیچ، آن قدر بار اضافه سوار گاری کرد و دست و پای اسب‌های دیگر گاری را بست تا چرخ ارابه باز ایستاده و عملاً بزرگ‌ترین شرکت ایران پس از شرکت ملی نفت، زمین گیر شود». شاهدش را پیشتر به دست داده‌ام.

عامل دیگر، هم طراحی و تولید خودروی «سمند» با هزینه‌های سرسام آور

است.

صادرات بدون برنامه که در اغلب موارد منطق اقتصادی ندارد و بیشتر به کار تبلیغات سیاسی دولتمردان می آید. اجرای طرح‌های نامناسب (برای نمونه گاز سوز کردن خودروها) که اگرچه هزینه زیادی تحمیل کرد ولی در نهایت موفق نبود. در پوشش ضدیت با تمرکز گرایی، و هم چنین در نتیجه وعده‌های آقای احمدی نژاد در سفرهای استانی مبنی بر ایجاد واحدهای تولیدی در شهرهای مختلف شاهد گسترش بی برنامه و بدون هدف و پرهزینه ای بوده ایم که نتیجه اش افزایش بدهی‌های ایران خودروست.

حماقت در رقابت

اگرچه باور کردنش دشوار است ولی برنامه ریزی تولیدی در ایران خودرو آن چنان مغشوش و درهم است که حتی برای محصولات تولیدی خود هم رقیب می تراشد. به عنوان نمونه، پژو ۴۰۵ و سمند و همین طور، «رانا» و «پژو ۲۰۶» با هم در بازار رقابت خواهند کرد. البته رانا قرار است دو سال دیگر تولید شود ولی معلوم نیست در آن صورت رقابت آن با پژو ۲۰۶ که آنهم از سوی ایران خودرو تولید می شود چه خواهد شد؟ برای طراحی «رانا» ۱۱۰ میلیارد تومان از بیرون تحمیل شد و این «رانا» همان خودروئی است که قرار بود در ۱۳۸۳ به نام «نیو پیکان» تولید شود ولی دولت وقت - آقای خاتمی - تولیدش را به دلیل اقتصادی نبودن متوقف کرد ولی با روی کار آمدن آقای احمدی نژاد و فشار وزارت صنایع همان پروژه را با صرف هزینه‌های بسیار زیاد پی گرفتند.

بی برنامه‌گی زمانی

در اقتصاد مدرن این اساسی است که طرح‌های تازه به بهترین صورت و در کوتاه ترین مدت انجام بگیرد. ولی در ایران خودرو، به نظر می رسد که هروقت عشق شان بکشد سعی می کنند پروژه ای را تمام کنند. همین پروژه «رانا» و یا در کنار آن پروژه «موتور ملی» الان ۵ سال است که در دست اجراست و هنوز عملیاتی نشده اند.

اقتصادیات سیاست زده

متأسفانه در شماره قابل توجهی از تصمیماتی که اتخاذ می شود، به نظر می رسد که ملاحظات سیاسی - عمدتاً تبلیغاتی - بر عوامل اقتصادی و مالی ارجحیت پیدا می کنند و نتیجه این که طرح‌هایی که منطق اقتصادی شان می لنگد به اجرا در می آید. برای مثال به تولید سمند درونزوئلا بنگرید. برای

تولید هر سمند تقریباً ۴۰۰۰ دلار صرف خرید و حمل قطعات آن می‌شود و برآورد شده است که مدیران و مهندسان ایران خودرو هم بطور متوسط سالی بیش از ۱۰۰۰ پرواز به ونزوئلا دارند و کل تولید سمند در ونزوئلا هم «چند هزار» بیشتر نیست و تازه باید با خودروهای بسیار مرغوب تر امریکائی و ژاپنی و دیگر ملت‌ها رقابت کند. تعجیبی ندارد که سمند ونزوئلا به شدت زیان آور است.

منطق ملانصرالدین

از آن جایی که قطعه سازان ایران خودرو ضرر می‌کردند، مدیران ایران خودرو تصمیم گرفتند که این قطعات را گران بخرند تا قطعه سازان «سودآور» بشوند و ظاهراً به عقل شان هم نرسید که به این ترتیب، خودشان «زیان آور» می‌شوند که از جمله شده اند. و اما از سیاست پردازی نسنجیده و پردازش نشده، در ۱۳۸۳ قرار بود تندر ۹۰ که یک پروژه مشترک با فرانسوی‌ها بود به جای پیکان بیاید و به گفته افشین روغنی معاون وزیر صنایع، قرار بود سالانه ۴۵۰ هزار دستگاه تندر ۹۰ در کشور تولید شود و اگر چه قطعه سازان دیگر از جمله سایکو و سازه گستر می‌توانستند قطعات مورد نیاز را تولید نمایند ولی فرانسوی‌ها در ایران شرکت «رنو پارس» را به این منظور ایجاد کردند و به گفته روغنی این شرکت فرانسوی «ناشی گری» کرد و تیراژ تولید تندر ۹۰ کاهش یافت و اگر چه رقمی به دست نمی‌دهد ولی می‌گوید که عملاً تولید این خودرو غیر اقتصادی شد^{۱۱۲}. اگر چه ایرانی‌ها فرانسوی‌ها را مقصر می‌دانند ولی مدیر فرانسوی رنو پارس هم گناه را به کردن ایرانی‌ها می‌اندازد و می‌گوید طبق قرارداد، قرار بود که بعد از تحویل قطعه، حداکثر ظرف ۱۰ روز بهای آن کارسازی شود ولی پیش آمده است که بعد از ۷۰ روز هم این پرداخت‌ها صورت نگرفته است. و به همین دلیل خودرو سازان ایرانی و عمدتاً ایران خودرو بیش از ۱۰۰ میلیون دلار به رنو پارس بدهی دارند^{۱۱۳}. با بلند پروازی‌های اولیه، بعد قرار شد که سالی فقط ۳۰ هزار خودرو تولید شود و تندر ۹۰ اگر چه دوسال است که به این میزان تولید می‌شود ولی هم چنان زیان می‌دهد.

خلف وعده

در این مورد تنها ایران خودرو نیست که به وعده وفا نمی‌کند. در موارد مکرر، تولید کنندگان خودرو در ایران مدل‌های هنوز تولید نشده را پیش فروش کرده و حتی بخش عمده بها را دریافت می‌کنند و بعد خودروئی به کسی تحویل نمی‌شود. اگر چه ممکن است با این کار مشکلات مالی کوتاه مدت حل بشوند ولی برای بنگاه مشکلات دراز مدت ایجاد می‌شود. به چند مورد اشاره

می‌کنم.

رئیس سازمان تعزیرات حکومتی از انسداد حساب شرکت ایران خودرو دیزل مربوط به خودروهای کامیون هوو و ضبط ۹ میلیارد ریال به نفع کامیون‌داران خبرداد. اگرچه این شکایت در ابتدا تنها ۴۰۰ شاکی داشت ولی سرانجام به صدور حکم برای ۲۹۰۴ شکایت منجر شد^{۱۱۴}. در اینجا می‌خوانیم که «پس از خودروی تندر ۹۰ که با ماه‌ها تأخیر به مشتریانش واگذار شد، این بار این اتفاق برای خودروی مینیاتور افتاده است». از قرار ۱۲ هزار نفر برای خرید مینیاتور اسم نویسی کرده‌اند و جالب این که «این پیش‌فروش در حالی صورت می‌گرفت که هنوز نه خط تولید خودروی مذکور راه‌اندازی شده بود و نه این خودرو استانداردهای لازم برای تولید انبوه را پشت سر گذاشته بود اما این خودرو پیش‌فروش شد تا شاید بخشی از هزینه‌های تولید آن تأمین شود»^{۱۱۵} و حالا به گذشت یک سال سایا به این متقاضیان پیشنهاد کرده است که خودروی پراید تحویل بگیرند و دلیل‌اش هم آن است که خط تولید مینیاتور با گذشت چندین ماه از زمان تحویل، هنوز به راه نیافتاده است. کار به حدی خراب شده است که حتی داد فارس نیز کدائی هم درآمد و در این باره نوشت، درحالی خریداران چشم انتظار تحویل خودروی مینیاتور هستند که «نه تنها هنوز تولید ابتدایی آن در مجموعه سایا آغاز نشده بلکه حتی خط تولید آن نیز به بهره برداری نرسیده است»^{۱۱۶}.

در این جاولی با نمونه‌های دیگری روبرو می‌شویم «تاخیر دو ساله در تحویل ویرا، ساگا و جن ۲ (محصولات شرکت زاگرس خودرو) به مشتریان از جمله موارد شکایت مشتریان بوده است». زاگرس خودرو دوسال پیش با شرایط بسیار جذاب خودروی ویرا را پیش‌فروش کرد و سه هزار نفر با پرداخت نزدیک به ۱۵ میلیون تومان و تحویل ۴ ماهه در این تله افتادند. مدتی بعد زاگرس خودرو اعلام کرد که به زودی ویرا با ۲ میلیون تومان افزایش قیمت روبرو می‌شود و تنها راه خریدن آن به قیمت قبلی پیش‌خریدن آن است. هنوز خودروی ویرا را تحویل نداده زاگرس خودرو به پیش‌فروش ساگا با قیمتی بالاتر اقدام کرد و از متقاضیان ویرا خواست که اگر بخواهند خودروی ساگا را به جای ویرا تحویل بگیرند، بهتر است مابه‌التفاوت قیمت را واریز نمایند که برخی از خریداران این کار را نیز کردند. ولی خودرویی تحویل نشد و «در نهایت پس از دریافت چکهای با مدت زمان چهار یا پنج ماهه، با برگشت چکهای صادر شده روبرو شدند». شرکت تاپکو هم فیات سی پنا را به قیمت ۱۵ میلیون تومان پیش‌فروش کرد و به گفته یک از مال‌باختگان اگرچه ۷ ماه از زمان تحویل گذشته است ولی از خودرو خبری نیست^{۱۱۷}.

در کنار این مصائب، البته پی آمدهای تحریم را هم داریم که «نمایندگان خودروسازان جهانی یکی پس از دیگری در حال خروج از ایران هستند و مشخص نیست اگر این بیماری فراگیر شود چه سرنوشتی در انتظار صنایع خودروسازی کشور خواهد بود» و این را هم می دانیم که بانکهای کره‌ای اعتبارات اسنادی کرمان خودرو را قبول نمی کنند و به همین دلیل «این خودروساز خصوصی کشور در خصوص قطعات کره‌ای به کما رفته است»^{۱۸}. یکی از عرصه‌های مشکل آفرین در صنایع و به ویژه در صنعت خودروسازی ایران بی نظمی مالی آن است. منظورم از بی نظمی مالی هم این است که پرداخت‌ها به موقع انجام نمی گیرد و از سوی دیگر، نهادهای لازم برای واداشتن واحدها به پرداخت به موقع مطالبات هم وجود ندارد. شیوه بروز این نظم گریزی مالی هم رشد و گسترش مطالبات معوقه نه فقط بین صاحبان این صنایع و بانکها که حتی در میان بخش‌های مختلف صنعت است که به خصوص در صنعت خودروسازی نمود چشمگیری دارد. از سوئی خبر داریم که بدهی خودروسازان کشور به نظام بانکی از ۱۵ هزار میلیارد تومان فراتر رفته است و هم چنان رو به افزایش است^{۱۹}. در این پیوند، خودروسازان دولتی با اشتغال کمتر از نیم درصد کل شاغلین کشور، به نظام بانکی ۸۰۰۰ میلیارد تومان بدهی دارند. درباره این مشکل روبه رشد، دیدگاه‌های مختلفی داریم که حداقل شماری از آنها به شدت نگران کننده اند.

از یک جا می دانیم که حدوداً یک میلیون فرصت شغلی به خودروسازی، قطعه سازی و دیگر واحدهای زنجیری وابسته به این صنعت، پیوسته است و روشن است که ورشکستگی و یا سقوط این صنعت در ایران می تواند به صورت یک بحران اجتماعی و سیاسی بسیار جدی و یک فاجعه عظیم درآید. از طرف دیگر، از داخلی‌های این صنعت خبر داریم که به گفته آنها تنها راه مقابله با افزایش بدهی این است که در طرح‌های تازه سرمایه گذاری نکنند و از سوی دیگر، بانکها- که خودشان هزار و یک مشکل دیگر هم دارند- به همین صنایع به شدت مقروض تسهیلات بیشتری اعطا نمایند. البته «شفاف سازی حساب‌های مالی» هم لازم و ضروری است.

اگر چه شاهد قابل اعتمادی ندارم ولی بعید نمی دانم شکوه از ناکافی بودن شفافیت احتمالاً «بیان ایرانی» وجود تخلفات مالی در این رشته صنعتی بوده باشد که اگر این چنین باشد، آن قدرها که به نظر می آید، عجیب نیست. البته می دانیم که خودروسازان به قطعه سازان، ۲۶۰۰ میلیارد تومان بدهی دارند که از این مقدار ۱۷۰۰ میلیارد تومانش بدهی ایران خودرو به قطعه سازان است. البته مدیران این واحدها مدعی اند که این بدهی نیست بلکه «عرف حساب و

کتاب‌های مالی میان آنها است»^{۱۲۰}. البته بقیه هم بدهی سایپا به قطعه سازان است. اگر چه با افزایش مطالبات معوقه بانکها، به نظر می‌رسد که در رابطه بین بانکها و بنگاههای خصوصی نوعی «یوست اعتباری» به وقوع پیوسته باشد ولی این کمبود تسهیلات شامل بنگاههای دولتی نمی‌شود.

شرکت‌های دولتی به خصوص خودروسازان دولتی «تسهیلاتی حتی بیشتر از سالهای گذشته دریافت کرده اند». البته مدیرعامل ایران خودرو معتقد است که برخلاف آن چه که در مطبوعات می‌خوانیم وضعیت مالی ایران خودرو جای نگرانی ندارد^{۱۲۱}. البته مدتی پیشتر از همین مدیرعامل خوانده بودیم که به نظر او ایران خودرو «اگر چه مشکل نقدینگی دارد ولی ورشکسته نیست»^{۱۲۲}. این روایت به مراد ۱۳۸۶ مربوط می‌شود که ایران خودرو ۱۰۰۰ میلیارد تومان تسهیلات بانکی جدید اخذ کرده بود و قرار شد که ۱۶۰۰ میلیارد تومان دیگر هم از طریق فروش سهام این بنگاه در بانک پارسیان و فروش محصولات تامین شود. البته هم چنان ۳۰۰ میلیارد تومان دیگر باقی می‌ماند که قرار شد برای تامین آن اوراق مشارکت منتشر شود. البته مدیرعامل ایران خودرو در این تاریخ، بدهی ۵۰۰۰ میلیارد تومانی به بانکها را تکذیب کرد.

نجم الدین - مدیرعامل ایران خودرو - هم چنین شایعه ورشکستگی ایران خودرو را به شدت تکذیب کرد و ادامه داد که «ایران خودرو دارایی‌های زیادی برای خود ایجاد کرده که چندین برابر بدهی‌های شرکت است و به هیچ وجه مصداق شرکت‌های ورشکسته را ندارد»^{۱۲۳}. البته شماری از ناظران معتقدند که یکی از اشتباهات استراتژیک خودروسازان ایرانی، ایجاد واحدهای تولیدی غیر اقتصادی در دیگر کشورهای جهان است ولی مدیرعامل ایران خودرو، شایعه تعطیل شدن بعضی از این سایت‌ها را نادرست خواند و افزود «به دنبال سودآوری و بهره‌وری بیشتر آنها هستیم»^{۱۲۴}. جالب این که نه تنها قرار نیست این سایت‌های غیر اقتصادی تعطیل شوند بلکه «نه فقط سایت‌های داخلی و خارجی را تعطیل نمی‌کنیم، بلکه توسعه می‌دهیم و سودآوری آنها را نیز اضافه خواهیم کرد». آن چه در سخنان مدیرعامل حضور ندارد چگونگی افزودن بر سودآوری این واحدهاست.

مدت زمان زیادی از بیان این سیاست از سوی مدیرعامل ایران خودرو نگذشته است که با خبر می‌شویم، «ایران خودرو به عنوان بزرگترین مجموعه اتومبیل سازی در خاورمیانه، در حالی که خود را آماده گشایش واحدهای جدید در استان‌های مختلف می‌کرد، چنان دچار بحران شده که دست به سوی دولت دراز کرده است. از همین رو، اکنون نه تنها امکان سرمایه گذاری جدید و اشتغال زایی ندارد؛ بلکه بحران موجود در ایران خودرو صنایع وابسته به آن

را نیز متأثر کرده است»^{۱۲۵}.

نکته قابل ذکر این که اگرچه دولت در حمایت از دیگر صنایع در ایران به شدت کوتاهی کرده است ولی در حمایت از خودروسازی در ایران، دولت به واقع سنگ تمام گذاشته است. نه تنها برای چندین سال، برای آنها یک «بازار گرفتار» ایجاد کرد حتی اکنون که واردات خودرو انجام می گیرد بر روی آنها تعرفه ۱۰۰ تا ۱۳۰ درصدی اعمال می شود. البته دبیر انجمن سازندگان قطعات و مجموعه های خودرو، حمایت دولت از خودروسازی را قبول ندارد و حتی از دریافت مالیات از این صنعت شکوه می کند.

نماینده مجلس در مشهد ولی «تک تازی خودروسازی ها» را یکی از دلایل شکست آنها می داند و معتقد است که به دلیل کیفیت نامرغوب محصولات تولیدی (که عمدتاً ناشی از حمایت نامحدود از آنهاست) خودروسازان ایرانی شانس برای موفقیت در بازارهای بین المللی ندارند که به گمان من هم ایراد به جایی است. البته همین نماینده از واردات خودرو به ایران انتقاد می کند و آن را به زیان خودروسازان داخلی می داند.

آن چه که جالب توجه است این که در این سالها خودروسازان بخش عمده ای از سرمایه گذاری ها را با سرمایه جاری خود تامین مالی کرده اند و به همین دلیل در حال حاضر (شهریور ۱۳۸۸) ۲۶۰۰ میلیارد تومان سرمایه در گردش منفی دارند.^{۱۲۶}

نماینده دیگری درباره ایران خودرو، دو عامل را به عنوان علت بحران مالی ذکر می کند، یکی تورم است و دیگری هم «بیکاری مدیران زائد»، بعلاوه، «وی طلب های معوقه ایران خودرو که امکان وصول ندارد را از دیگر عوامل ایجاد کننده مشکل فعلی این کارخانه می داند»^{۱۲۷}. به گفته این نماینده مجلس، ایران خودرو از وزرات نفت، ۲۳۰ میلیارد تومان و ۲۲۰ میلیون دلار، از گمرک ۴۰ میلیارد تومان، از تبصره ۱۳ هم ۶۰ میلیارد تومان، و از ریاست جمهوری، ۱۹ میلیارد تومان و از ستاد آزادگان نیز ۲۶ میلیارد تومان طلب دارد. عمده ترین نکته ای که این نماینده مجلس مطرح می کند این است که دولت، ایران خودرو را «از بنگاه اقتصادی خارج کرده و آن را تبدیل به یک بنگاه سیاسی کرده است» و اشاره می کند به سرمایه گذاری های خارجی این شرکت که حداقل در سوریه، بلاروس و ونزوئلا، «زیان ده هستند»^{۱۲۸}.

هر چه که ادعاهای مدیرعامل ایران خودرو باشد، واقعیت به گمان من این است که این شرکت عظیم، مشکلات عظیم مالی دارد. تا به همین جا البته اقداماتی را برای تخفیف این مشکلات مالی برنامه ریزی کرده اند. اولاً برای تخفیف مشکل نقدینگی این شرکت قرار شد که شورای پول و اعتبار ۱۰ هزار

میلیارد ریال تسهیلات به آن اختصاص بدهد. البته خبر داریم که نماد ایران خودرو در بورس متوقف شده است چون سهام این بنگاه که تا همین اواخر از پر متقاضی ترین سهام عرضه شده در بازار سهام بود، «در شرایط مناسبی قرار ندارد». در مردادماه ۱۳۸۸ شورای پول و اعتبار همراه تسهیلات تازه‌ای که فراهم آورده است شرایطی قائل شد. قرار شد که ۵ هزار میلیارد ریال در بدو امر با توافق بانکهای عامل کارسازی شود. برای بقیه هم قرار شد که ۲ هزار میلیارد ریال با فروش سهام ایران خودرو در بانک پارسیان کارسازی شود و مابقی هم با پیش فروش محصولات، و فروش شرکت‌های وابسته و انتشار اوراق مشارکت تامین شود.^{۱۹}

بر اساس گزارشی که اعتماد در اول مرداد ۱۳۸۸ منتشر کرد خبر داریم که تولید دومین خودروی ملی، یعنی «رانا» یا همان پیکان جدید متوقف شده است. البته طبق برنامه قرار بود که تولید انبوه از شهریور ماه آغاز شود ولی بحران مالی ایران خودرو باعث توقف این برنامه شده است. می دانیم که پروژه تولید «رانا» به دوره آقای خاتمی بر می گردد که دولت با تولید آن به دلیل اقتصادی نبودن موافقت نکرد. ولی در دوره آقای احمدی نژاد و به خصوص با افزایش بهای نفت، دوباره به سراغ این پروژه رفته و کوشیدند تا آن را اجرایی نمایند. البته سایپا هم یک خودروی رقیب تولید می کند که نامش را «مینیا تور» گذاشته اند. عده ای بر این گمان اند که احتمال تعطیلی پروژه «رانا» برای کمک به «مینیا تور» افزایش یافته است ولی با برکناری مهرداد بذریاش از سایپا، آینده این خودرو هم چندان روشن نیست.

جالب توجه این که تا به همین جا، سایپا از ۱۰ هزار مشتری احتمالی نفری ۵ میلیون تومان و دیعه گرفته است. به زبان ساده، پروژه ای که معلوم نیست انجام بگیرد یا خیر به ازایش از مردم ۵۰۰ میلیارد ریال پیش پیش گرفته اند. و اما «شنیده‌ها حاکی است به غیر از همان چند دستگاه خودرویی که برای رونمایی تولید شده بود، سایپا مینیا تور دیگری تاکنون به تولید نرسانده است»^{۲۰}. این که سرانجام چه می شود روشن نیست! یعنی اگر سایپا نتواند «مینیا تور» را به موقع تحویل دهد لابد باید به مشتریان خودروی دیگری ارایه نماید. و اما آن چه که جالب است این که خودروئی که این همه درباره اش تبلیغات راه انداخته اند و خودروی صد درصد ایرانی اش خوانده اند «خودرویی است که ایتالیایی‌ها در طراحی بدنه آن نقش داشته اند، آلمانی‌ها موتورش را ساخته اند و سایپا آن را روی پلت فرمی از تلفیق پراید و ریو کار گذاشته است. «مینیا تور» واژه‌بی فرانسوی است». البته مشکلات فقط به این یکی دو مورد محدود نمی شود. دو سال پیش آقای احمدی نژاد با کلی تبلیغات «خط تولید انبوه موتور ملی» را

افتتاح کرد ولی با گذشت دو سال، ایران خودرو تنها توانسته «تعداد بسیار کمی از آن را روی خودروهای خود نصب کرده و باعث شد قیمت تمام شده این خودروها حتی بیشتر از موتورهای غیرایرانی شود».

نمونه دیگر از اتلاف منابع ملی به «کامیون ملی» مربوط می‌شود که با نام سه‌پند در ۱۳۸۵ رونمایی شد. ولی با گذشت نزدیک به سه سال «هنوز غیر از سه چهار دستگاهی که در روز مراسم ساخته شده بود، کامیون دیگری به تولید نرسیده و ظاهراً این خودرو در پارکینگ‌های ایران خودرو دیزل به حال خود رها شده است» و بازار ایران ولی به جایش از کامیون‌های وارداتی چینی انباشته شده است. جالب این که برنامه «اتوبوس ملی» هم داریم. در حالی که «کامیون ملی» با صرف میلیاردها تومان در پارکینگ‌های شرکت خاک می‌خورد، ایران خودرو پروژه «اتوبوس ملی» را دنبال می‌کرد و در حالی که بخشی از پروژه را پیش برده بود آن را متوقف کرد تا هم چنان با همکاری با شرکت بنز در ایران اتوبوس تولید نماید. مدیران ایران خودرو به شدتی غیر قابل توصیف علاقمند به «ملی‌سازی» هستند. ده‌ها میلیارد تومان برای طراحی «موتور ملی» (بنزین سوز) هزینه کردند ولی در میان زمین و هوا آقای رئیس جمهور دستور داد که باید «خودروهای گاز سوز» طراحی شود. بدون توجه به منابع هزینه شده، پروژه «موتور بنزین سوز ملی» را متوقف کردند. و تا جایی که خبر داریم «موتور گاز سوز» هم هنوز اجرایی نشده است. وقتی آقای احمدی‌نژاد از ایران خودرو بازدید کرد، از کارگران خواست سالی دو اتاق خودرو بسازند و احتمالاً نمی‌دانست که ایران خودرو برای ساخت یک اتاق (سمند) ۸۰۰۰ میلیارد ریال هزینه کرده و هنوز نتوانسته از درآمدهای فروش آن، این مبلغ را باز بیابد. ظاهراً کسی هم به آقای احمدی‌نژاد نگفت که طراحی دو اتاق در سال یعنی به واقع طراحی دو مدل خودرو کاری نیست که برای ایران خودرو امکان پذیر باشد (چون بخش طراحی خودرو پیشرفت زیادی نداشته است). کار از آنجا خرابتر شد که احمدی‌نژاد که ظاهراً نمی‌دانست درباره چه چیزی دارد دستور می‌دهد چون در طول همان بازدید، این را هم افزود «این که کاری ندارد»^{۱۱}.

سید شهاب‌الدین محمدی در مقاله «در صنعت خودروی ایران چه خبر است؟» دست به افشاگری‌های اساسی درباره شیوه مدیریت این صنعت در ایران زده است که در نگاه اول حیرت‌آور است. وارسیدنش را از سایپا آغاز می‌کند که در بهمن ۱۳۸۶ در یک اقدام غیرمترقبه پس از تبانی با مدیرعامل وقت -قلعه بانی- مهرداد بذرپاش - جوان ۲۷ ساله که هیچ سابقه‌ای در مدیریت نداشت - مدیرعامل شد. بد نیست بگویم که سایپا به واقع یک گروه صنعتی بزرگ بود که ۸۰ شرکت تابعه داشت. البته روشن نیست چه پیش آمد که احمدی‌نژاد

که به مدیرعامل پیشین پارس خودرو- امیری لوح تقدیر به عنوان مدیربرتر داده بود، اکنون با برکناری او بذرپاش را به مدیرعاملی پارس خودرو منصوب کرد. مدت زمان زیادی نگذشت که مهرداد بذرپاش به صورت فصل الخطاب صنعت خودروی ایران درآمد.

بدنیست گفته شود که براساس برآوردها ۱۰ درصد از تولید ناخالص داخلی ایران در این صنعت تولید می شود ولی به گفته محمدی «در دولت نهم، این صنعت همانند سایر صنایع، قربانی سوء مدیریت، بی تدبیری و تصمیمات بی پشتوانه و غیر کارشناسی شده است». شرکت سایپا ولی شرکتی بود که سالی ۱۰۰۰ میلیارد تومان سودآوری داشت و طبیعی است که در این چنین بنگاهی پیآمدهای مدیریت ناتوان به سرعت و سهولت خود را نشان ندهد. از مصیبت کار را به کارنادران سپردن همین بس که «مهرداد بذرپاش، شخصی که در صنعت خودرو فاقد هرگونه سابقه مدیریتی و حتی کارشناسی است به یکباره از مدیریتی عاملی در شرکت پارس خودرو و سایپا سردر می آورد و البته هیچ کس هم بطور جدی اعتراض نمی کند. کسی نمی پرسد چرا صنعتی که تمام رشد و پیشرفتش را مدیون انحصار و بی چارگی مردم در انتخاب هر گزینه دیگر است و با جذب اموال مردم چنین به شکوه رسیده است می باید در اختیار یک جوان کم سن و سال و بی تجربه قرار گیرد»^{۱۳۲}.

نویسنده از دست آوردهای مدیران عامل پیشین گزارش مختصری به دست می دهد و بعد می رسد به مدیرعامل جدید و می پرسد که میراث بذرپاش چه خواهد بود؟ و بعد گزارش می دهد از حجم عظیم فساد مدیریتی که این موسسات را فرا می گیرد. آن چه اتفاق می افتد «قبیله بازی» و «اختصاصی سازی» پست های مدیریتی در یکی از بزرگترین واحدهای صنعتی کشور است. به گفته نویسنده، «مسیح نفرشی» ۲۸ ساله که تنها یک سال سابقه کار در صداوسیما دارد «یکباره مدیریت عامل شرکت پارس خودرو می گردد». یکی دیگر که حتی جوان تر و کم تجربه تر است، و «فقط سابقه حضور در درگیری های دانشجویی را دارد، به عضویت هیات مدیره شرکت پلاسکو کار منصوب می گردد». و پست های متعدد و عمدتاً نالازمی در بنگاه برای اشتغال نزدیکان دیگر ایجاد می شود و روشن است که اگر چه این لشگری از کارنادران باری از دوش شرکت بر نمی دارند ولی هزینه های بنگاه را بالا می برند.

البته روایت به همین جا ختم نمی شود، «عبدالله بابایی کارشناس ساده شرکت سایپادک، به آنی مدیر عامل شرکت منحل شده گسترش خدمات پارس خودرو و بعد از آن مدیر فروش پارس خودرو و مدیر ارتباطات ایران خودرو می شود. قلیها، زرگر، احمدی، رضایی، مارکلایی، میرغضنفری،

رضاپور و خیل دیگری از یاران، از این جمله‌اند». از زمانی که بذریاش مدیر عامل شد، عمده‌ترین کاری که کرده است راه اندازی روزنامه «وطن امروز» و تبدیل این روزنامه و استفاده از دیگر امکانات سایپا برای تبلیغ به نفع آقای احمدی‌نژاد است. به ادعای نویسنده، گرفتاری‌های غیر سایپائی مدیرعامل به حدی است که حتی نامه‌ای درونی که از سوی مدیران رده‌های پائین به ایشان نوشته می‌شود، حداقل ۴۵ روز و حتی تا ۲ ماه باید منتظر جواب بمانند. نمونه کاربردی هم از سوء مدیریت‌ها و هزینه‌های آن به دست می‌دهد. می‌نویسد، «عابد»، مدیر برجسته شرکت زامیاد را از کار برکنار کردند و بجای او کسی را منصوب کردند که تنها سابقه‌اش در صنعت خودرو، مدت کوتاهی عضویت در هیات مدیره شرکت سایپا بوده است. نتیجه چه بود؟ دپوی ۱۰۰۰۰ دستگاه نیسان زامیاد در پارکینگها، کاهش قیمت ۲ میلیون تومانی، راکد ماندن سرمایه و افزایش هزینه‌های سربار و کاهش شدید تولید» و در مورد دیگر، «غمگسار را از سایپا دیزل برکنار کردند و ملک بی تجربه را جایگزین او کردند! نتیجه: دپوی میلیاردها تومان سرمایه در پارکینگها. گرجی مشاور جوان به سمت مدیریت عاملی در شرکت ایندامین میرسد».

حتی در مدیریت باشگاه فرهنگی ورزشی هم تغییراتی ایجاد می‌کنند و نتیجه‌اش البته «اتلاف میلیاردها تومان سرمایه در باشگاه» است. مدیر پارس خودرو که از آقای احمدی‌نژاد لوح تقدیر مدیر برتر دریافت کرده بود به حاشیه رانده می‌شود و در زمان مدیریت جانشین او، «واردات میلیاردری خودروهای خارجی توسط پارس خودرو» انجام می‌گیرد. یک شرکت معظم حمل و نقلی در مجتمع سایپا به مدیریت جدید سپرده می‌شود و پی‌آمدش این است که «شرکت به شرکتي زیان‌ده، تبدیل گردید». حتی مجلس هفتم هم به کمک سایپا آمد و قرارداد بین المللی بین این شرکت و همتایان فرانسوی را بازبینی کردند و نتیجه این شد که پس از آن «جالب است بدانید هر دستگاه خودروی تندر ۹۰ با ضرر ۲ میلیون تومانی توسط خودروسازان به مردم عرضه می‌گردد».

نمونه‌های دیگر فاجعه آمیز ترند در آذر ۱۳۸۷ در مراسم رونمایی از «میناتور» بذریاش اعلام کرد که این پروژه با ۱۵۰ میلیارد تومان هزینه راه افتاده است و در یک مراسم کاملاً تبلیغاتی و نسنجیده قیمت میناتور را «زیر ۱۰ میلیون تومان» اعلام کرد و «این درحالیست که قیمت تمام شده آن در حدود ۱۶-۱۵ میلیون تومان است». یعنی در کنار ریو و زانتیا که هر کدام با زیان یک تا ۳ میلیون تومانی به مصرف کنندگان عرضه می‌شود، میناتور هم اضافه شد. اگرچه این سوء مدیریت‌ها در نهایت، انباشت بدهی و زیان دهی این بنگاههای

خودروسازی را تشریح می کنند ولی روشن نمی شود که چرا در ایران هزینه تولید این قدر بالاست.

گفتن دارد که پروژه پژو ۲۰۶ ای دی که در ۱۳۸۴ با صرف ۱۲۰ میلیارد تومان هزینه اجرائی شد هم پروژه ای زیان ده است. متأسفانه مباحث شیرین خودروسازی به ایران محدود نمی شود. از دیگر شاهکارهای سالهای اخیر باید از «تولید سیاسی - تبلیغاتی» در کشورهای مختلف هم سخن گفت. در این راستا، مدیران قبلی شرکت های خودروسازی هم مشارکت فعال داشته اند حتی خودروسازی در دوره مدیریت منطقی در این راستا پیشتاز بوده است. به گفته نویسنده، کسی نمی پرسد که سایت های تولیدی ایران خودرو در بلاروس، مصر، آذربایجان، سوریه، روسیه و ونزوئلا چه میزان تولید روزانه دارند و بعد این پرسش اساسی را مطرح می کند که «آیا یک سایت با تولید روزانه حداکثر ۱۰ دستگاه، زیانده نیست؟» و ادامه می دهد، «چه کسی پاسخگوی این فجایع در صنعت خودرو است؟ در صنعتی که همه چیز باید براساس هزینه - فایده و توجیهات اقتصادی صورت پذیرد، همه چیز براساس عوامفریبی و سیاسی کاری و ... صورت می پذیرد و نتیجه تولید ۲ موتور ملی و ۳ خودروی ملی در طول یکسال و تبدیل شرکت ایران خودرو به یک شرکت ورشکسته با حداقل ۵۰۰۰ میلیارد تومان بدهی و افت شدید سهام این شرکت بوده است». همان گونه که پیشتر گفته بود، مشکل اساسی نه فقط تغییرات مکرر مدیران بلکه بکارگیری مدیرانی است که این کاره نیستند. باز نمونه می دهد، «مختاری یک مدیر معمولی در فروشگاه شهروند اردبیل و دوست آقای محرابیان، به یکباره به سمت قائم مقام عالی ایران خودرو منصوب می شود و در پی بروز ضعف شدید در سیستم از کار برکنار می گردد». مشکل مالی ایران خودرو در زمان مدیریت منطقی آغاز شده و تشدید می شود. تعداد خودروهای دپو شده به ۴۵۰۰۰ دستگاه می رسد و بدهی ها به مرز ۵۰۰۰ میلیارد تومان می رسد، «وزیر مستاصل می گردد و اینبار از قلعه بانی می خواهد که خود، کار را یکسره کند. قلعه بانی در بهترین فرصت و نبود رییس جمهور، کار منطقی را تمام می کند».

یکی ویژگی دیگر صنایع خودروسازی در این سالها تب بالای «ملی سازی» بود که به چند نمونه پیشتر اشاره کردم. البته بین دو بنگاه عمده ایران خودرو و سایپا در این «رونمایی ها» هم چشم هم چشمی فراوانی وجود دارد. دردی ماه ۱۳۸۷ با شرکت سردار محصولی یک «موتور ملی» را رونمایی می کند و ایران خود رو برای این که از حریف عقب نماند، با تغییراتی در پژوی ۴۰۵، پژوی ۴۰۵ اس ال ایکس را رونمایی می کند حتی در مواردی یک خودرو بیش

از یک بار «رونمایی» می‌شود و از همه این‌ها فاجعه آور تر در سایپا رونمایی از چند خودروی تازه بود، «قشقائی، تینا، مگان و نسیم (هچ بک) که از قرار به آن «مروارید ۱۱۱» هم می‌گویند. گرفتاری این بود که اغلب این خودروها - قشقائی، تینا و مگان - وارداتی هستند و نسیم هم خودرویی است که حداقل در ۱۵ سال گذشته در سایپا تولید می‌شده است! در آن صورت این «رونمایی‌ها» اگر فریبکارانه نبوده باشند، حداقل بی معنی بودند. حتی خودروی «میناتور» هم حداقل «دو بار» رونمایی شد^{۱۳۳}.

البته بگویم که به نظر می‌رسد که برکناری منطقی - مدیرعامل ایران خودرو - دلایل دیگری هم داشته است که متأسفانه هیچ کدام به نظر نمی‌رسد به شیوه مدیریت او مربوط بوده باشد.

گفته می‌شود یکی از دلایل برکناری این بوده است که او در نوروز گذشته با میرحسین موسوی و جهانگیری ملاقات کرده است^{۱۳۴}. که اگر راست باشد، اگرچه عجیب نیست ولی به واقع تأسف دارد. هم چنین گفته می‌شود که او در اسفند ماه در نشست خویش با خبرنگاران گفت که «بحران اقتصادی که بر ما می‌گذرد وقت فوق العاده‌یی را از تولید و صنعت گرفته است». که اگر چه احتمالاً نگاه واقع بینانه‌ای به جریانات بود با مواضع رسمی دولت که ادعا می‌کرد همه چیز به خیر و سلامت می‌گذرد تناقض داشت.

از آن مهم تر، نظر رسمی دولت این بود که اقتصاد ایران گرفتار بحران نیست ولی مدیرعامل یکی از بزرگترین بنگاه‌های صنعتی‌اش به خبرنگاران می‌گوید، «در همه جای دنیا دولتمردان پس از بروز بحران اقتصادی به یاری صنایع شان رفته اند، اما در ایران می‌بینید هنوز عملکرد بانک‌ها و سایر سازمان‌ها با قبل از بحران تفاوتی نکرده است. سایر کشورها برای نجات صنایع شان تعرفه‌ها را بالا برده اند، منابع مالی را به سهولت در اختیار آنها گذاشته‌اند، به خریداران تسهیلات ارزان داده‌اند، بهره‌های بانکی را کاهش داده‌اند و مدت بازپرداخت بدهی‌های صنایع را طولانی‌تر کرده‌اند که تمامی این تصمیم‌ها در تضاد با روشی است که در کشور ما می‌گذرد».

البته درورای این دلایل، به نظر دلیلی عمده دیگری هم وجود دارد و آن هم کوشش دولت آقای احمدی‌نژاد برای به کنترل درآوردن همه واحدهای بزرگ صنعتی در ایران است و در این جا، هم کوشش دولت این بود که دو خودروساز ایران خودرو و سایپا در هم ادغام شوند و به قراراطلاع منطقی مدیرعامل پیشین ایران خودرو با این ادغام موافق نبوده است. داستان از آن جا برون افتاد که در مراسم معارفه جانشین منطقی وقتی از بذریع پاش در این باره سؤال شد او پاسخ داد «مشکل عدم انجام کار مشترک خودروسازان "منطقی"

نمود^{۱۳۵}. البته این روزها که بذریع از مدیرعاملی سایپا رفته است در مراسم تودیع خویش بر سرهمین نکته انگشت گذاشته است که «در دوران مدیریتی خود ادغام خودروسازان را به هیچ عنوان ول نکردم»^{۱۳۶}، و از جانشین خود خواست که این پروژه ادغام را پیگیری نماید. البته در این مراسم هم بذریع از سخن گفتن در باره «برند ملی» اجتناب نورزید و حتی مدعی شد که داشتن این برند «از نان شب واجب تر» است و بعد به عملیاتی شدن «مینیاتور» بالید و احتمال داد که سایپا حتی «۴ براند ملی» هم داشته باشد^{۱۳۷}.

با آن چه در این صفحات به اختصار بررسی کرده ایم به همان پرسش پیشین باز می گردیم. آیا سهام این بنگاهها با این همه گرفتاری های مالی در رکوردزدنی که اتفاق می افتد ایفای نقش اقتصادی می کنند یا این که علت این رکوردزدن در جای دیگری است که به مبانی اقتصاد و از آن مهم تر به رونق اقتصادی ربط ندارد. نتیجه گیری را به عهده خواننده می گذارم.

«شیربیمار» ایران: بحران در کشاورزی ایران

آقای احمدی نژاد در تهران گفته‌اند «شیر ایران امروز بیدار شده است و دیگر موش‌ها نمی‌توانند مقابل آن عرض اندام کنند»^{۱۳۸}. این که دقیقاً منظورشان کدام است بر من روشن نیست. در فصول دیگر این مجموعه از کسالت‌های خیلی جدی این «شیر» سخن گفتیم و در این فصل هم توجه شما را به گوشه دیگری از کسالت این «شیربیمار» جلب می‌کنیم.

به گزارش ایلنا، واردات زمین‌های زراعی ایران را شخم می‌زند. براساس این گزارش سرمایه‌گذاری در این بخش کاهش یافته و کاهش آن، طبیعتاً کاهش تولید محصولات کشاورزی را نیز به دنبال داشته است^{۱۳۹}. ناگفته روشن است که کاهش تولید ناخودآگاه کاهش اشتغال را هم به دنبال دارد کما این که در ۵ سال گذشته شاهد کاهش ۷۳۰ هزار نفری اشتغال در این بخش بوده‌ایم^{۱۴۰}. عوامل متعددی در این کاهش اشتغال موثر بوده‌اند که به چند عامل اشاره می‌کنم:

عدم افزایش قیمت خرید تضمینی محصولات کشاورزی متناسب با افزایش تورم.

ارزان خری و نقش واسطه‌ها در این بازار که به زیان تولید کنندگان و مصرف کنندگان عمل می‌کند.

واردات بی‌رویه و افسار گسیخته محصولات کشاورزی که در این باره بیشتر خواهیم گفت.

سوء سیاست نظام بانکداری در اعطای وام. اگرچه براساس سیاست‌های

پولی قرار بود هر ساله حداقل یک سوم تسهیلات به بخش کشاورزی اختصاص یابد، در عمل سهم این بخش تنها ۲۰ درصد بود. به عوض بیش از ۷۰ درصد از تسهیلات در بخش واردات و بازرگانی و مسکن صرف شد.

بی ثباتی سیاست‌های بازرگانی دولت. به عنوان مثال، در حالی که سخنگوی سابق وزارت جهاد کشاورزی در اواخر مرداد ۱۳۸۹ اعلام کرد که براساس توافق بین وزرات خانه‌های بازرگانی و جهاد قرار است واردات برنج از نیمه مرداد برای ۴ ماه متوقف شود ولی درست یک هفته بعد، معاون وزیر بازرگانی از لغو محدودیت واردات برنج سخن گفت. از سوی دیگر خبر داریم که «در حالی معجز واردات هزاران تن گوشت و مرغ به کشور صادر شده است که هیچ کدام از نهادهای متولی، مسئولیت واردات و دلایل آن را برعهده نمی‌گیرند»^{۱۴۱}.

به نظر من به خاطر این عوامل بود که تعداد شاغلین این بخش که در سال ۱۳۸۴ بیش از ۵ میلیون و ۱۰۰ هزار نفر بود، در تابستان ۱۳۸۹ ۴ میلیون و ۳۷۰ هزار نفر کاهش یافت.

البته بخش دیگری از مشکل هم واردات بی رویه است که دمار تولید کنندگان ایرانی را در آورده است. در اینجا می‌خوانیم که «اشباع بازارهای داخلی از محصولات کشاورزی وارداتی، قاچاق محصولات غیر استاندارد، نبود بازار برای فروش تولیدات کشاورزی و وجود دلالان و واسطه‌های بی‌شمار همه و همه از جمله معضلاتی است که طی این سال‌ها علاوه بر زیان کشاورزان و تولید کنندگان، مردم عادی را نیز تحت فشار قرار داده است»^{۱۴۲}. همشهری در ۵ خرداد ۸۹ از عدم موفقیت تلاش‌ها برای جلوگیری از واردات محصولات کشاورزی خبر می‌دهد ولی در همین گزارش روشن می‌شود که به گفته معاون وزیر بازرگانی، «ما نمی‌توانیم بازار مصرف را بدون واردات کنترل کنیم» و این همه در حالی است که نگاهی به تغییر قیمت این محصولات در بازار نشان می‌دهد که با افزایش چشمگیر واردات هم به چنین کنترلی توانا نبوده‌اند^{۱۴۳}. با توجه به سیاست دولت، بی سبب نبود که در طول یک سال گذشته شاهد رشد ۲۶ درصدی وزن و ۷۹ درصدی ارزش میوه‌های وارداتی به ایران بوده ایم^{۱۴۴}. البته در کنار واردات رسمی، میزان رو به رشدی واردات غیر رسمی - قاچاق - هم داریم که بحران این بخش را تشدید می‌کند^{۱۴۵}. در هفته اول مهر ماه گزارش می‌شود که دولت بالاخره تصمیم گرفته است تا با محدودیت واردات از تولیدات داخلی حمایت کند^{۱۴۶}. اگرچه هنوز پی آمدهای این سیاست تازه روشن نیست ولی از تازه ترین گزارش بانک مرکزی با خبر می‌شویم که قیمت همه محصولات به غیر از مرغ و لبنیات در بازارها افزایش یافته است^{۱۴۷}. در اینجا

می خوانیم که واردات ۸۰۰ قلم محصولات کشاورزی به ایران ممنوع شده است.^{۱۴۸} با آن چه که برسر تولید این محصولات در ایران آمده است تردیدی نیست که در کوتاه مدت این ممنوعیت واردات (اگر اجرا شود) به افزایش قیمت منجر خواهد شد و اما از سوی دیگر، اگر این سیاست تازه نشانه یک تغییر نگرش در نگاه دولت ایران باشد، یعنی دولتمردان پذیرفته باشند که باید به جای راه سهل تشویق واردات برای کنترل بازار، راه اندکی دشوارتر تشویق تولید ارزش و ارزش افزوده را در این بخش دنبال نمایند، چنین تغییر نگرشی، سیاست میمونی است. با این همه لازم است که این سیاست (به ویژه با توجه با لطماتی که به بخش تولید در کشاورزی ایران وارد آمده است) با دقت و برنامه ریزی موثر برای تشویق تولید همراه و همگام شود. در غیر این صورت، بعید نیست که با آشکار شدن محدودیت وارداتی، کمبود عرضه در بازار باعث افزایش قیمت ها بشود و دولت (همان گونه که در این ۵ سال هم چنین کرده است) در پوشش منافع مصرف کنندگان باز به اجرای همان سیاست ناموفق تشویق واردات مبادرت نماید.

آن چه که از اهمیت فراوانی برخوردار است این که وزارت خانه های مسئول و موثر باید برای اجرای موفق این سیاست ها همکاری و همگامی نمایند و از سیاستی که در اواخر تابستان امسال در پیش گرفته شد و وزارت خانه های بازرگانی و جهاد یک دیگر را مسئول نابسامانی ها می دانستند دست بردارند.^{۱۴۹} تا به همین جا، متأسفانه نشانه های بارزی از درهم اندیشی وجود دارد. پیشتر از قول مدیر کل دفتر حمایت از سرمایه گذاری و کارآفرینی و توسعه تجارت کشاورزی از ممنوعیت ورود ۸۰۰ محصول کشاورزی سخن گفتیم. ولی سازمان توسعه تجارت اسامی ممنوعیت واردات ۲۰ محصول کشاورزی را اعلام کرده است ولی رئیس این سازمان از ۴۰ قلم کالای دیگر هم سخن گفته است که وزیر جهاد در نامه خود به وزیر بازرگانی به آنها اشاره کرده بود و به گفته افقهی، «واردات آنها ممنوع نشده» ولی «مجاز وارداتشان را وزارت جهاد کشاورزی باید بدهد». از طرف دیگر خبر داریم که وزیر جهاد در نامه خود به وزیر بازرگانی ممنوعیت ۴۹ محصول کشاورزی را اعلام کرد و حتی در پیوند با واردات برنج (برخلاف آن چه که معاون وزیر بازرگانی اعلام کرد که پیشتر به آن اشاره کرده ام) قرار شد که واردات برنج، چنانچه مورد نیاز باشد، به بعد از آذرماه ۱۳۸۹ موکول شود که از قرار این گونه نشده است و اگر ادعای معاون وزیر بازرگانی راست باشد، به جای خرید برنج از تولید کنندگان داخلی، به واردات برنج از کشورهای دیگر مبادرت ورزیده اند.^{۱۵۰} براساس آمارهای رسمی، از میزان کاهش اشتغال سخن گفتیم ولی وزیر جهاد در حضور رهبر و

آقای احمدی نژاد اعلام کرد که «ظرفیت اشتغال بخش کشاورزی دو برابر شده است» که این ادعا حتی از سوی دیگران در همین دولت تائید نمی‌شود. داودآبادی عضو شورای عالی اشتغال کشور برخلاف ادعای وزیر جهاد با اشاره به عواملی چون کمبود نقدینگی، کوچک بودن زمین داری و باغداری کشور، کاهش ظرفیت اشتغال این بخش را مورد تائید قرار می‌دهد. کمبود اشتغال و کمبود تولید و حالا ممنوعیت واردات، چنانچه با سیاست موثر و کارشناسی شده برای تخفیف این مشکلات و تشویق تولید همراه نشود، ترکیب مناسبی است که به سهولت می‌تواند به چنان بحرانی متحول شود که از کنترل دولتمردان خارج باشد^{۱۵۱}. آن چه درباره بحران بخش کشاورزی اهمیت دارد این است که در کنار بحران دیگر بخش‌ها که در نوشته‌های دیگر از آن سخن گفته بودیم به واقع زنجیره ای را تکمیل می‌کند که در کنار برنامه هدفمند کردن یارانه‌ها شرایط را برای افزایش بیش از پیش قیمت مواد غذایی فراهم خواهد نمود. این که پی‌آمدهای سیاسی و اجتماعی تعمیق این بحران کدام‌اند، تنها با گذشت زمان روشن خواهد شد.

بحران در صنعت نساجی ایران

در این که سرتاپای اقتصاد ایران بحران زده است تردیدی نیست. دردو بخش عمده صنعت و کشاورزی نمودهای این بحران به حدی بیرون زده است که دیگر کتمان کردنی نیست. اگر حوصله و توان باشد می‌خواهم در چند یادداشت کوتاه به جوهی از این بحران با جزئیات بیشتر پردازم. در این یادداشت موضوع صحبت من هم بحران در صنایع نساجی ایران است.

صنعت نساجی قدیمی‌ترین صنعت ایران است که اگر درست مدیریت شود می‌تواند در تخفیف وابستگی اقتصاد ایران به درآمدهای نفتی نقش موثری ایفاء نماید. متأسفانه شیوه اداره‌ی این صنعت درسی و یک سال گذشته به گونه‌ای بوده است که اکنون بخش عمده‌ای از آن گرفتار بحران عمیق مالی و ساختاری است و اگر این مشکلات به نحو موثری چاره جوئی نشود بعید نیست نه تنها این بحران سراسری شود بلکه با افزایش چشمگیر بیکاری هم روبرو بشویم. برآورد شده است که حدوداً نیم میلیون کارگر در این بخش شاغل هستند.^{۱۵۲} به گفته یک فعال کارفرمائی در صنعت نساجی مشکلات عمده این صنعت به این قرارند:

واردات و قاچاق منسوجات خارجی.

روند افزایش یابنده قیمت مواد خام و به ویژه مواد پتروشیمی.

قوانین پولی و مالی مشوق نوسازی و بازسازی واحدهای صنعتی نیستند.

البته دیگر دست‌اندرکاران این صنعت از مشکلات و موانع دیگری هم

سخن می گویند که شماری از این دیدگاه‌ها را بازخوانی خواهیم کرد. بد نیست به اشاره بگویم که در ایران ۸۷۰۰ کارخانه نساجی بزرگ و کوچک وجود دارد که بخش عمده‌ای از واحدهای بزرگ پس از انقلاب اسلامی مصادره شده و به مالکیت دولت درآمد. در قبل از سقوط سلطنت، صادرات نساجی ایران بسیار قابل توجه بود ولی به دلایل متعدد که به شماری خواهم پرداخت نه تنها از آن صادرات دیگر خبری نیست بلکه بیش از ۳۰ درصد (برآوردهای دیگر حاکی از آن است که بیش از ۴۰ درصد) از بازارهای داخلی نیز اکنون با واردات و قاچاق تامین می‌شود.

علاوه بر مشکلاتی که به آن اشاره شد، می‌توان از موانع دیگری هم سخن گفت^{۱۵۳}:

کمبود مواد اولیه و کیفیت نامرغوب آنچه که هست

فقدان تنوع تولید

کهنگی و فرسودگی ماشین آلات

عدم مدیریت علمی و تخصصی

کمبود نقدینگی

تغییر پی درپی سیاست‌های دولت در مورد تعرفه‌ها

نابسامانی فضای کسب و کار

البته دیدگاه دیگری هم هست که تقریباً همه مشکلات را ناشی از مدیریت غیر کارآمد دولتی می‌داند. البته گفته می‌شود که این دولت وارث بحران‌های بزرگی در این صنعت بود که نساجی کردستان، نساجی کرمانشاه (غرب)، صنایع نساجی خوی، فرنخ، مه‌نخ و نازنخ، مخمل و ابریشم کاشان و... از جمله این کارخانه‌ها به حساب می‌آمدند. درباره یکی از این واحدها، روزگاری حجم تولید کارخانه نساجی کرمانشاه (غرب) به ۳۰ میلیون متر می‌رسید. این شرکت دارای بیش از ۱۵۰ فروشگاه و ده‌ها هکتار زمین بود و هزاران کارگر در آن مشغول به کار بودند. در دی ماه سال ۸۶، این شرکت معظم با بیش از ۸۰ میلیارد تومان بدهی انباشته و تقلیل کارگران به حدود هزار نفر، حتی قادر به پرداخت حقوق کارگران به مدت ۴ ماه نبود و در نهایت با تعطیلی این کارخانه، قرار شد که زمین‌های آن برای ساخت شرکت خودروسازی در اختیار ایران خودرو قرار گیرد، شرکتی که با مدیریت شرکت آتیه دماوند از زیرمجموعه‌های بنیاد مستضعفان به این روز افتاد. اگرچه مشکلات اقتصادی ایران فقط به سیاست‌های دولت نهم محدود نمی‌شود ولی گفتن دارد که دولت نهم با سیاست‌های بی‌ثباتی که درپیش گرفت وضع صنعت بطور کلی و صنعت

نساجی بطور اخص را بسی وخیم تر کرد.

در این راستا بد نیست به تغییرات مکرر تعرفه برای واردات پنبه و رنگ مورد استفاده اشاره کنم. و باز بد نیست به واحد دیگری اشاره نمایم که با کلی تبلیغات و صرف میلیاردها تومان سرمایه کارخانه نساجی سبلان را دراردبیل افتتاح کردند. قرار بر این بود که ۱۱۰۰ کارگر در آن شاغل باشند ولی هنوز کارخانه به یک سالگی خود نرسیده معلوم شد که کارگران آن، که حدودا نصف این تعداد بودند، عمده حقوق نگرفته اند و تولید کارخانه خوابیده است.

همین جا بگویم که مدیریت غیر کارآمد دولتی نه فقط در صنعت نساجی که در صنعت لوازم خانگی، لوازم صوتی و تصویری، خودروسازی هم کمترین صنایع را شکسته است. یکی دیگر از عوامل مسئله آفرین این است که در صنعت نساجی، بابالا رفتن قیمت نفت، قیمت مواد اولیه ای که از مشتقات نفتی است نیز افزایش یافته است.

گذشته از مدیریت غیر کارآمد دولتی، می توان به عوامل دیگری هم اشاره نمود:

الف- مدیریت غیر کارآمد کیفیت، به خصوص در طول ۸ سال جنگ عراق با ایران. در این دوره، به نظر می رسد که علم و تکنولوژی فراموش شد و هدف فعالیت های اقتصادی فقط حفظ سطح تولید بود. پیش گرفتن اقتصاد جنگی و نظام کوپنی گسترده و کنترل قابل درک واردات در آن سالها باعث شد که محصولات داخلی در وضعیت بی کیفیت روبرو بود، بی مشتری نماند. پس از پایان جنگ و کنار گذاشتن اقتصاد کوپنی و باز کردن بازارها، این ضعف های تعمیق شده صنایع و صنعت نساجی به طور اخص عیان شد.

ب- نکته دوم این که اکثریت قاطع مصرف کنندگان در ایران جوان اند و تنوع طلب که نیازهای خاص خود را در پیوند با رنگ و طرح ها دارند. متاسفانه در ایران، طرح ریزان از آزادی کافی در هیچ کدام از این عرصه ها بهره مند نیستند. به جای رنگ های روشن و طرح های شاد، به نظر می آید که دیدگاه رسمی به رنگ های تیره تمایل بیشتری داشته باشد. با باز شدن دروازه های وارداتی، محصولات داخلی قادر به رقابت با پارچه های وارداتی که این محدودیت ها را ندارند نخواهند بود.

ج- مشکل جدی دیگر، هم کمبود پنبه در ایران است. صنایع نساجی به طور متوسط به ۱۸۰ هزار تن پنبه در سال نیاز دارند ولی تولید داخلی تنها ۸۰ هزار تن است (البته برآوردهای کمتری هم در دست داریم) ولی اینجا هم با سیاست های عجیب و غریب دولت روبرو هستیم که نه فقط مددکار صنایع نساجی نیست که برای پنبه کاران هم مفید فایده ای نیست^{۱۵۴}.

د- مسئله دیگر هم همان طور که پیشتر گفتیم، قاچاق پارچه و پوشاک به ایران است. تعرفه پارچه وارداتی ۶۵ درصد است و شماری از صنایع پوشاک داخلی که به پارچه خارجی نیازمندند، به جای استفاده از واردات قانونی پارچه، پارچه مورد نیاز خود را از طریق قاچاق تهیه می کنند.

البته مدیرعامل صندوق پنبه، برخلاف نظر دبیر انجمن صنایع نساجی، معتقد است که «واردات بی رویه پنبه» موجب بحرانی شدن صنعت نساجی در کشور شده است به اعتقاد او، کمبود نقدینگی در کارخانجات پنبه پاک کنی باعث شده است که ۲۵ هزار تن پنبه تولید داخل در این کارخانه ها انبار شده است^{۱۵۵}. در اینجا با ابعاد دیگری از بحران صنعت نساجی با خبر می شویم^{۱۵۶}. مشکل اساسی، چه در پیوند با صنعت نساجی و چه بطور کلی با بخش عمده ای از تولیدات داخلی، واردات بی رویه به ایران است به حدی که از «ویروس واردات» سخن گفته می شود. درپیش گرفتن سیاست نادرست «واردات سالار» برای کنترل تورم از جانب دولت نهم و دهم، اگرچه تورم را چاره نکرد ولی به تولیدات داخلی لطمات بسیار جدی وارد کرد. کمبود نقدینگی و سرمایه در گردش، از دست رفتن بخش های بیشتری از بازار داخل، رکود کلی اقتصاد، فرسودگی ماشین آلات، قاچاق منسوجات، باعث ظهور وضعیتی شده است که این صنایع نمی توانند از تمام ظرفیت تولیدی خود استفاده نمایند (ظرفیت عاطل در صنعت نساجی ۶۰ درصد برآورد شده است) و پی آمد آن هم این است که هزینه تولید افزایش می یابد و توان رقابتی این محصولات در بازار باز هم بیشتر کاهش می یابد. البته مدیرکل سابق نساجی و پوشاک وزارت صنایع و معادن، «ثابت بودن نرخ ارز» را یکی از مشکلات این صنعت دانسته است. مدیرعامل یکی از واحدهای تولیدی معتقد است که مشکل اصلی واردات بی رویه از چین و ترکیه است ولی در واردات ماشین آلات تازه نه تنها کمبودی وجود ندارد که بیش از نیاز هم ماشین آلات وارد شده است. «تنها درصنعت فرش آن قدر ماشین آلات وارد شده که می توانیم با استفاده از آن تمام ایران را فرش کنیم و این مساله به دلیل نبود یک استراتژی جامع است».

یکی دیگر از دست اندرکاران، مشکل اصلی را توقف فرایند نوسازی واحدهای نساجی کشور می داند و به گفته او نه فقط بازارهای داخلی که منسوجات ایرانی بخش های اساسی بازارهای صادراتی خود را هم به تولیدات رقیب باخته اند و برای مثال اشاره می کند به توقف صدور پتوهای ایرانی به عراق، افغانستان و ارمنستان و از جمله دلایلش هم این که درعرصه نوسازی صنعت نساجی «در این زمینه هیچ اتفاقی نیفتاده است». مهناز شوقی که درباره بحران صنعت نساجی پژوهش می کند ولی نکات جالبی را مطرح می نماید به

گفته او «ضعف قوانین و مقررات تولید در کشور ریشه اصلی این مشکلات است» و به عدم اطمینان حقوقی سرمایه گذاران اشاره دارد که مقوله بسیار با اهمیتی است.

در اینجا با آمارهای حیرت آوری از گسترده گی قاچاق روبرو می شویم. ادعا شده است که «۹۰ درصد از حجم پارچه های موجود در بازار» و «بیش از ۷۰ درصد از پوشاک موجود در بازار داخل از طریق مبادی غیررسمی و به صورت قاچاق از مرزهای جنوبی، شرقی و غربی وارد کشور می شود» که منابع غیررسمی ارزش آن را ۵ تا ۷ میلیارد دلار برآورد می کنند^{۱۵۷}. از یک سو می دانیم که ۷۰ درصد پوشاک موجود در بازارهای داخلی به ایران قاچاق می شود و ۹۰ درصد از پارچه های موجود هم از مجرای غیررسمی [قاچاق] وارد ایران می شود^{۱۵۸}. پی آمد این میزان از قاچاق البته تعطیل شدن واحدهای تولید داخلی است. در تولید پتو از ۸۳ واحد فعال در این بخش تنها چهار واحد در حال حاضر فعالیت می کنند و در بخش ریسندگی وضعیت مناسب نیست و در بخش پوشاک نیز به نسبت سال ۸۷ تنها ۶۰ درصد ظرفیت ها هم چنان فعال اند و بقیه تعطیل شده اند^{۱۵۹}.

در کنار این مشکلات، یکی از موانعی که در ایران وجود دارد این است که بین بخش تولید کننده پارچه و تولید کنندگان پوشاک رابطه معنی داری وجود ندارد و به همین خاطر، ارزش افزوده تولید پارچه (به خصوص با توجه به افزایش هزینه های تولید) قابل توجه نیست و به همین دلیل سرمایه گذاری لازم برای نوسازی ماشین آلات در آن انجام نمی گیرد یا به قدر کفایت صورت نمی گیرد. در عین حال، فرسودگی ماشین آلات به نوبه به صورت عامل دیگری در می آید که هزینه تولید را در سطح بالا نگاه می دارد و مقرون به صرفه بودن فعالیت در این صنعت را مخدوش می کند. البته دبیر اتحادیه تولید و صادرات نساجی با این دیدگاه موافق نیست و علت اصلی بحران صنایع نساجی را قاچاق، کمبود مواد اولیه مرغوب و عدم تمایل مصرف کنندگان به خرید محصولات داخلی می داند^{۱۶۰}.

البته به گفته مروج حسینی، رئیس هیات مدیره انجمن نساجی ایران نه تنها صنعت نساجی که دیگر صنایع ایران نیز از مشکلات مشابهی عذاب می کشند. به نظر مروجی حسینی این مشکلات به این قرارند^{۱۶۱}:

ثابت ماندن نرخ ارز

کمبود نقدینگی و عدم مساعدت بانکها

تحریم ها

کمبود مواد اولیه (پنبه) و گرانی مواد اولیه دیگر (مواد پتروشیمی)

درباره پنبه، ۴۰ سال پیش تولید پنبه ایران ۲۷۰ هزار تن بود که حتی بخشی از آن صادر هم می‌شده است ولی اکنون تولید پنبه سالانه تنها ۵۰ هزار تن است که کشور را محتاج واردات پنبه کرده است. مشکلی که پیش می‌آید این که پنبه وارداتی، در مقایسه با پنبه تولید ایران، حداقل ۱۵ درصد گران‌تر است. مواد اولیه پتروشیمی هم به قیمت بسیار بالا عرضه می‌شود و حتی گاه تولیدکنندگان مواد پتروشیمی با خرید محصولات خود در بازار بورس، موجب بالا رفتن قیمت آنها می‌شوند. البته مشکلات دیگری از قبیل قطع برق و قیمت گاز و برق هم هست که موجب تشدید این بحران می‌شود. با این همه، او اضافه می‌کند آنچه که «بحران صنعت نساجی» نامیده می‌شود به واقع بحران در بخش دولتی این صنعت است که با سوء مدیریت‌ها و سوء سیاست‌های دولتی تعطیل شده یا در معرض تعطیلی قرار گرفته‌اند. به گفته علی محمد شریفی، کارشناس نساجی، «صنعت نساجی و صنایع دیگر امروز همانند ماشین ۱۸ چرخ می‌مانند که ترمز بریده و هم‌اکنون در سراسیمه هستند که عدم حمایت‌ها می‌تواند سرنوشت این صنعت را به کلی دگرگون کند. وی گفت: با این تفصیل می‌توان گفت هم‌اکنون بیش از ۵۰ درصد کارخانه‌های صنعت نساجی تعطیل شده‌اند و باقی کارخانه‌ها نیز به زودی ورشکسته می‌شوند»^{۱۶۲}.

مدیر کارخانه نساجی رحیم زاده اصفهان مدعی است که اگرچه بعد از بهمن ۱۳۵۷ اغلب کارخانه‌های بزرگ نساجی دولتی شده‌اند و دولت‌های وقت هم از نظر تسهیلات ارزی و پولی مساعدت می‌کردند و بازار مواد خام و نیروی انسانی هم مناسب بود، ولی مدیریت دولتی و منصوب شده این واحدها موجب از دست رفتن همه این امکانات شد بدون این که منشاء بهبود ادامه داری در این صنعت بشود. درباره کارخانه رحیم زاده ادامه می‌دهد که در سال ۱۳۵۹ برای ده سال کارخانه را مصادره کرده و مدیران انتصابی سازمان صنایع ملی را بر آن گماردند. این کارخانه که در گذشته روزی ۲۰ تن نخ خام و رنگ شده تولید می‌کرد و ۸۰۰ کارگر قراردادی داشت با ۸ تن تولید روزانه، تعداد کارگرانش به ۱۲۰۰ نفر رسید. نه فقط ماشین آلات‌اش فرسوده و غیر کارآمد بودند بلکه در انبارهایش مواد خام نداشت و تازه ۸۰۰ میلیون تومان هم به نظام بانکی بدهی داشت^{۱۶۳}.

واقعیت این است که علل و موانع هرچه که باشند، آن چه تردید بر نمی‌دارد این که بحران صنعت نساجی در ایران بسیار جدی است و چنانچه تغییرات اساسی در مدیریت و سیاست‌پردازی این صنایع صورت نگیرد، بعید نیست که در آینده‌ای نه چندان دور، این تنه باقی مانده نیز تعطیل شده و ابعاد بحران به واقع از کنترل دولتمردان خارج بشود.

آقای احمدی نژاد و مصیبت هدفمند کردن یارانه‌ها

مجلس شورای اسلامی با درخواست آقای احمدی نژاد برای افزایش سقف درآمد دولت تا ۴۰ میلیارد دلار (۴۰ هزار میلیارد تومان به جای ۲۰ هزار میلیارد تومانی که تصویب شد)، موافقت نکرد^{۶۴}. مدافعان دولت هم اعلام کرده‌اند که با درآمد ۲۰ هزار میلیارد تومانی این لایحه قابل اجرا نیست. در تازه‌ترین اظهار نظرها وزیر اقتصاد از کوشش برای اجرای این قانون در چارچوب مصوبه مجلس خبر داد^{۶۵}. با این همه، آقای احمدی نژاد که برای متقاعد کردن نمایندگان به تصویب این درخواست به مجلس رفته بود، مدعی شد که اگر ۲۰ هزار میلیارد تومان برای یارانه‌ها اجرا شود می‌توانیم ۹ هزار میلیارد تومان (با توجه به قانون هدفمندی یارانه‌ها برای توزیع ۵۰ درصدی درآمد حاصل از اجرای قانون مذکور بین مردم) را بین ایرانیان تقسیم کنیم که در آن صورت به هر نفر ماهانه ۱۲ تا ۱۵ هزار تومان می‌رسد و این مبلغ نیز به اندازه‌ای نیست تا طرح بزرگی را که دولت پس از ۳۰ سال می‌خواهد آن را اجرا کند، آبرومندانه بین مردم توزیع شود^{۶۶}.

او ادامه داد که با تصویب درآمد ۴۰ هزار میلیاردی به هر ایرانی ماهانه ۳۰ تا ۴۰ هزار تومان یارانه اختصاص می‌یابد. و اما جریان به واقع چیست؟ چه شد که مجلس با این تقاضای به ظاهر معقول آقای احمدی نژاد موافقت نکرد.

وارد بگویم گویای دولت و مجلس نمی‌شوم ولی واقعیت این است که اگر دولت بخواهد ۴۰ هزار میلیارد تومان از محل حذف یارانه‌ها درآمد داشته باشد، لازم است که ۴۹,۲ هزار میلیارد تومان یارانه‌ها را حذف نماید چون طبق

قانون باید ۲۳ درصد از درآمدها به صورت مالیات و عوارض به خزانه واریز شود. البته آقای توکلی در مجلس این رقم را ۵۳ هزار میلیارد تومان ذکر کرده است که نمی‌دانم با چه محاسباتی به آن رسیده‌اند. و اما پی‌آمدهای حذف ۴۹,۲ هزار میلیارد تومان یارانه در عمل چه خواهد بود؟ قبل از آن ولی اجازه بدهید که زمینه‌ای به دست بدهم از وضعیت فقر در ایران تا بعد برسیم به واریسی چگونگی کسب این میزان درآمد با حذف یارانه‌ها.

علی دهقان کیا می‌گوید که در شرایط امروز ایران برای مصرف ۲۳۰۰ کالری روزانه - میانگین جهانی - ۳۶۵۰ تومان لازم است. اگر این فرد عضوی از یک خانواده ۶ نفره باشد هزینه غذای روزانه این خانوار می‌شود روزی ۲۱۹۰۰ تومان و ماهی هم ۶۵۷ هزار تومان^{۱۶۷}. اگر چه بیشتر است ولی فرض می‌کنیم که حداقل هزینه‌های غیر غذایی برای این خانوار ۶ نفره هم ۳۰ درصد این میزان باشد، در آن صورت درآمد لازم برای این که این خانوار حداقل‌ها را داشته باشد - یعنی زیر خط فقر نباشد - بیش از ۸۵۴ هزار تومان در ماه می‌شود.

سؤال: چند درصد ایرانی‌ها درآمدها از این میزان بیشتر است؟
از اطلاعاتی که خود دولت منتشر کرده است خبر داریم که در خوشه‌های پیشنهادی دولت خانواده ۶ نفره خوشه اول درآمدها کمتر از ۴۷۳ هزار تومان است و تعدادشان هم ۳۰ میلیون نفر است. خانواده ۶ نفره خوشه دوم هم درآمدها در ماه بیشتر از ۴۷۳ هزار تومان ولی کمتر از ۷۸۸ هزار تومان است و تعدادشان هم اندکی بیشتر از ۱۷ میلیون نفر می‌باشد^{۱۶۸}. اگر صرف نظر کنیم که حتی سقف بالائی درآمد در این خوشه هم بیش از ۸ درصد کسری دارد ولی روشن می‌شود که تعداد کسانی که زیر خط فقر زندگی می‌کنند می‌شود بیش از ۴۷ میلیون نفر می‌شود و اگر کل جمعیت هم ۷۰ میلیون نفر باشد این می‌شود بیش از ۶۷ درصد!

واقعاً باید به دولتمردان ایرانی تبریک و به مردم ایران تسلیت گفت که توانستند و تا حدود زیادی هم موفق شدند که «اختلاف» طبقاتی را از میان بردارند تا همگان در فقر و نداری برابر بشوند. و اما برگردیم به تقاضای آقای احمدی‌نژاد از مجلس. خوب اگر قرار باشد ۴۹,۲ هزار میلیارد تومان از یارانه حذف شود چه باید کرد.

بر مبنای فروش روزی ۵۰ میلیون لیتر بنزین به ۶ برابر قیمت کنونی - یعنی لتری ۶۰۰ تومان - و روزی هم ۸۰ میلیون لیتر گازوئیل به ده برابر قیمت کنونی - یعنی لتری ۱۶۰ تومان - کل درآمد دولت از این دو منبع ۱۵۶۲۲ میلیارد تومان خواهد بود که هنوز ۳۳۵۷۸ میلیارد تومان کسری دارد. اگر همه جمعیت ایران -

یعنی ۷۰ میلیون نفر - از زن و مرد و شیرخوار، برج نشین و روستائی هرنفر سالی ۴۷۹۶۸۵ تومان - یعنی ماهی ۳۹۹۷۴ تومان برای آن چه که از دولت می گیرند و یا در بازار با یارانه خریداری می کنند، اضافه پیردازند آن وقت این دولت مهر ورز می تواند به ۵۱,۸ میلیون نفر از این ۷۰ میلیون نفر ماهی ۳۲۱۷۵ تومان یارانه نقدی هدفمند شده بدهد که تازه برای همین تعداد هم ۷۷۹۹ تومان درماه کمتر از آن اضافه ای است که می پردازند. حالا بماند که از ۶۷ میلیونی که زیر خط فقر زندگی می کنند، ۱۵,۲ میلیون نفر - اگرچه باید این اضافات را پردازند ولی دیناری هم از دولت یارانه نقدی دریافت نخواهند کرد. البته توجه دارید که به وارسیدن پی آمدهای ۶ برابر شدن بهای بنزین و ۱۰ برابر شدن هزینه گازوئیل و ماهی ۳۹۹۷۴ تومان اضافه سرانه ای که باید پرداخت شود، تا این ارقام مورد توجه آقای احمدی نژاد به دست بیاید، دیگر نپرداخته ام.

البته به شیوه دیگری هم می توان این شکاف را پر کرد. براساس آمارهای دولت می دانیم که شماره مشترکین برق و گاز در ایران هم ۲۵ میلیون واحد است. برای پر کردن این شکاف درآمدی، این واحدها باید سالی ۱۳۴۳۱۲۰ تومان - یا ماهی ۱۱۱۹۲۷ تومان - بیشتر برای مصرف برق و گاز خود پردازند^{۱۶۹}. به این ترتیب، مشاهده می کنید که حتی رقم پرداختی (براساس ارقامی که آقای احمدی نژاد می خواهد) برای جبران هزینه های اضافی برق و گاز هم کفایت نمی کند. اگر میانگین را برای هراشتراک برق و گاز سه نفر فرض کنیم، درحالی که نزدیک به ۲۰ میلیون نفر هیچ یارانه ای دریافت نخواهند کرد ولی باید همه این اضافات را پردازند ولی حتی برای کسانی که مشمول الطاف دولتی می شوند یارانه نقدی پرداختی برای پوشش صورتحساب اضافه برق و گاز، ماهی ۵۱۳۴ تومان کسری دارد.

نمی دانم خنده دار است یا گریه آور که براساس وضعیتی این چنین، آقای احمدی نژاد لاف در غربی می زند که «من به نمایندگان در مجلس نیز گفتم اگر این طرح بدون مانع و مشکل و در یک سازوکار روان اجرا شود به شما تضمین می دهم ظرف سه سال آینده یک بیکار و یک فقیر در کشور پیدا نشود»^{۱۷۰}.

از ایران به دورم و دستم به جایی بند نیست و نمی دانم قبل از این «انقلاب» اقتصادی، خانوارها برای برق و گاز چه میزان می پردازند ولی همان طور که مشاهده می کنید:

قیمت بنزین را ۶ برابر می کنیم، قیمت گازوئیل را هم ۱۰ برابر افزایش می دهیم و تازه می رسم به این جا که هزینه برق و گاز هم باید برای مشترکین سالی ۱۳۴۳۱۲۰ تومان - یعنی ماهی ۱۱۱۹۲۷ تومان - بیشتر بشود و وقتی این

کار را کردیم آن وقت، می شویم «اقتصاد اول منطقه»!
نمی دانم چرا! ولی من انگار خواب نما شده ام که دولت درمیانه راه دبه در
می آورد و این قانون را اجرا نمی کند!

چرا اقتصاد ایران در این سالها به دست انداز افتاده است؟

در پاسخ به این پرسش، می توان از عوامل و علل متعددی سخن گفت. ولی من در این مختصر به چند عامل عمده اشاره می کنم:

کاهش شدید سرمایه گذاری در ایران

بر اساس اطلاعاتی که داریم می دانیم که در طول ۴ سال ریاست آقای احمدی نژاد، میزان رشد سرمایه گذاری در اقتصاد ایران در مقایسه با ۴ سال پیشتر، به شدت کاهش یافته است و در همه این سالها میزان پیش بینی شده از عملکرد کمتر بوده است.

افزایش لحام گسیخته واردات به کشور

شماری از اقتصاددانان داخل ایران به این باورند که به ازای یک میلیارد دلار واردات، حدوداً ۱۰۰ هزار فرصت شغلی در ایران از دست می رود. اگر در نظر بگیریم که میزان نقدینگی نیز در این سالها رشد قابل توجهی داشته است، می توان به ظن قاطع گفت که تورم به نسبت زیاد باعث کمتر شدن توان رقابتی کالاها و تولید کنندگان ایرانی شده که در برابر این هجوم سیل واره کالاهای ارزان تر وارداتی قادر به رقابت و دوام نبودند. البته مظاهری در زمان ریاست خویش بر بانک مرکزی کوشید تا رشد نقدینگی را کنترل کند ولی اراده احمدی نژاد برای برکناری او و از آن مهم تر، کش دادن برکناری او برای نزدیک به ۶ ماه وضعیت بسیار نامطلوبی ایجاد کرد. خبر داریم که میزان تورم

در ۱۳۸۷ حدوداً ۲۵,۵ درصد بود و از سوی دیگر، دولتی که تقریباً هیچ برنامه و سیاستی برای کنترل تورم نداشت، چاره را در آن دید که با تشویق واردات شاید بتواند این سیر روبه رشد قیمت‌ها را کنترل کند. اگرچه این هدف به دست نیامد، ولی تولید داخلی در بسیاری از عرصه‌ها به شدت صدمه خورد و لطمه دید.

تازه ترین شاهدش را در اعتراض نمایندگان مجلس خوانده‌ایم^{۱۷۱}. از سوی دیگر، تغییرات مکرر میزان تعرفه‌های وارداتی وضعیتی ایجاد کرد که زمینه‌های بسیار فراخی برای رانت خواری بیشتر فراهم شد. به عنوان نمونه، در پی آمد کاهش تعرفه واردات شکر، میزان شکر وارداتی به شدت افزایش یافت و به جایی رسیدیم که میزان تولید شکر داخلی که در ۱۳۸۵ بیش از ۱,۵ میلیون تن در سال بود تنها دوسال بعد، یعنی در ۱۳۸۷ به ۵۰۰ هزار تن رسید^{۱۷۲}. در پیوند با برنج و چای در حالی که تولیدات داخلی در انبارها ماند و پوسید، بازار حتی در استان‌های تولید کننده این محصولات (مازندران که خبر شخصی دارم.) با محصولات وارداتی لبریز شد. این معضل نیز از سوی نمایندگان مجلس تائید شده است^{۱۷۳}.

کاهش سرمایه‌گذاری در نفت و گاز

اگرچه از سوئی اهمیت نفت در اقتصاد ایران بسیار بیشتر شده است ولی در عین حال می‌دانیم که حتی برای حفظ سطح کنونی استخراج نفت به سرمایه‌گذاری عظیمی نیازمند بودیم که در این سالها اتفاق نیافتاده است. از سوئی، پر خاش‌گری‌های پرهزینه و سخیف آقای احمدی‌نژاد موجب شد که تور تحریم به گرد اقتصاد ایران بسیار تنگ تر شود و به همین خاطر، بنگاههای بین‌المللی از خیر سرمایه‌گذاری در ایران بگذرند و حتی آنها که با دولت ایران توافق کرده بودند، از این کار سرباز بزنند (برای نمونه بوتال، بی‌پی) در حال حاضر به جایی رسیده‌ایم که اگر قرار است استخراج نفت و گاز در سطح کنونی‌اش باقی بماند و این بخش با توجه به اهمیت روزافزونی در تامین مالی فعالیت‌های اقتصادی در ایران موثر باشد، باید ۱۸۰ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری بشود که از این رقم تنها ۵۰ میلیارد دلار آن جذب شده و از آن گذشته بخش عمده‌اش هم از منابع داخلی بوده است. یعنی در این حوزه با ۱۳۰ میلیارد دلار کمبود سرمایه‌گذاری روبرو هستیم. می‌دانیم که شرکت‌های بزرگ در ۴ سال گذشته قرارداد تازه‌ای با دولت ایران نبسته‌اند. نمونه بارز این عدم توفیق و پی‌آمدهای احتمالی را می‌توان در عسلویه و پارس جنوبی دید که برای نمونه در پارس جنوبی، میزان سرمایه‌گذاری دولتی از ۴ میلیارد دلار در ۱۳۸۶ به ۱ میلیارد دلار در ۱۳۸۷ کاهش یافت و این در حالی است که باید حداقل ۸ میلیارد

دلار سرمایه گذاری انجام می گرفت. به علت همین کمبود سرمایه گذاری، عسلویه که در زمان زمامداری آقای خاتمی شروع به کار کرد و در آن موقع ۶۰ هزار کارگر داشت اکنون با خروج پیمانکاران خارجی و کمبود سرمایه گذاری، ۵۰ هزارتن را از کار بیکار کرده و در حال حاضر تنها ۱۰ هزار نفر کارگردان کار می کنند^{۱۷۴}. تازه ترین خبرها حاکی است که شمار شاغلین از این هم بسیار کمتر شده است.

فضای نامناسب کسب و کار در ایران

هرچه که ادعاهای دولت و هواداران آن باشد واقعیت این است که موقعیت ایران در پیوند با آسانی شروع کسب و کار، دریافت مجوز، ثبت دارائی ها که در سال ۲۰۰۷ در میان ۱۷۸ کشور جهان ۱۱۹ بود یک سال بعد به مقام ۱۳۵ تنزل کرد. این روند نزولی در دیگر اندیس ها هم مشاهده می شود. درباره سهولت تجارت با خارج، در ۲۰۰۷ ایران در میان ۱۷۸ کشور جهان ایران مقام ۸۷ داشت ولی در ۲۰۰۸ به مقام ۱۳۵ تنزل یافت. از نظر آسانی کسب و کار، از مقام ۶۴ به مقام ۷۷ در ۲۰۰۸ رسیدیم. عبرت آموز این که از نظر ریسک سرمایه گذاری بطور کلی ایران در میان ۱۵۰ کشور به مقام ۱۴۱ رسید. حتی در منطقه خاورمیانه هم در میان ۱۹ کشور، ایران مقام هفدهم را دارد^{۱۷۵}.

تغییر ساختار بودجه و کاهش بودجه عمرانی به نفع بودجه جاری در این سالها نسبت بودجه عمرانی به بودجه جاری در ایران کاهش یافت و پی آمدش البته تعطیلی بعضی از پروژه ها و نیمه کاره ماندن بعضی از پروژه های دیگر شد.

بحران نظام بانکداری در ایران

مداخلات بی رویه و بی منطق دولت در مسایل بانکی، از کاهش دستوری نرخ بهره گرفته تا توزیع دستوری اعتبارات باعث شد که بانکها نتوانند نقش خویش را در اداره و مدیریت اقتصاد ایفا نمایند. میزان قابل توجهی از این تسهیلات صرف پروژه های زود بازده شد که بخش عمده آن به واقع تلف شد و اشتغال آفرینی نداشت. همان طور که از سوی وکلای مجلس هم تأیید شد، اگر دست آوردی داشته باشد تبدیل «بیکاران» به «بیکاران بدهکار» است. از سوی دیگر، یکی از پی آمدهایش البته این بود که مطالبات معوقه بانکها که در ۱۳۸۳ تنها ۸۰۰ میلیارد تومان بود در سال جاری به بیش از ۳۸۰۰ میلیارد تومان و به یک روایت به ۵۶۰۰ میلیارد تومان برسد^{۱۷۶} و کاهش قدرت پرداخت وام و اعتبارات از سوی بانکها به فعالیت های مولد صنعت و کشاورزی بسیاری از واحدهای تولیدی را با کمبود نقدینگی مواجه ساخت. حتی حساب ذخیره ارزی که می باید در این سالها رشد چشمگیری داشته باشد کارساز نشد

چون بخش اعظم درآمدهای نفتی - یعنی ۲۸۵ میلیارد دلار از کل درآمد نفتی ۳۸۰ میلیارد دلاری نفت در طول ۱۳۸۴-۱۳۸۷- صرف واردات شد^{۱۷۷}.

گسترش رانت خواری

در این سالها، سیاست‌های دولتی به گونه‌ای بود که سرمایه‌داری تجاری در برابر سرمایه‌داری صنعتی دست بالا را در امورات در کنترل گرفت. تغییرات مکرر و بی منطق تعرفه‌ها (درموارد متعدد حذف تعرفه وارداتی) باعث شد که حتی کسانی که دلال و واردکننده هم نبودند، دلال و واردکننده شدند. خصوصی‌سازی ایرانی که دراصل چیزی به غیر از «اختصاصی سازی» نبود باعث شد که شماری از صنایع ایران در اختیار کسانی قرار بگیرد که هدفی به غیر از رانت خواری نداشتند. در جای دیگر به مواردی اشاره کرده‌ام که پس از این که واحدی را در کنترل گرفتند، عمده کاری که کردند به ورشکستگی کشاندن واحد و بعد استفاده از زمین آن برای انبوه سازی بود. ظاهراً روغن این آش آن قدر زیاد شده است که حتی صدای آقای خامنه‌ای هم درآمده است^{۱۷۸}. درضمن، بی کفایتی مدیران جوانی که بر صنایع کشور گماشته شدند یکی از عوامل موثری بود که زندگی را بر شماری از این صنایع دشوار کرد.

نکته‌ای که قابل ذکر است این که حتی در برخورد به بحران جهانی هم سیاست پردازان در ایران با حداکثر بی کفایتی عمل کردند و در شرایطی که صنایع ایران از جمله به خاطر این بحران، با کمتر از ۵۰ درصد ظرفیت تولید می کردند، با تظاهر و فریب مدعی شدند که در میان «آتش بحران جهانی» ایران «گلستانی» است که از این عواقب مصون مانده است. و این درحالی بود که نگاهی به آمارهائی که برای سالهای ۱۳۸۴-۱۳۸۶ داریم به وضوح نشان می دهد که عدم توفیق اقتصادی سیاست‌های دولت در همه عرصه‌ها عیان و غیر قابل انکار بود. در همه این سالها، میزان عملکرد رشد اقتصادی از آن چه که پیش بینی شده بود، کمتر بود. وضعیت سرمایه گذاری حتی از این هم اسفناک تر بود. درحالی که پیش بینی دولت این بود که برای این سالها سرمایه گذاری ۱۲٫۲ درصد رشد خواهد داشت ولی عملکرد دولت تنها ۴٫۸ درصد بود، یعنی به عبارت دیگر، با ۶۰ درصد عدم تحقق روبرو بودیم. متوسط میزان تورم برای این دوره قرار بود ۹٫۹ درصد باشد ولی عملکرد تورم نزدیک به ۱۶ درصد بود و نگاهی به میزان تورم سالانه سیر رو به رشد نرخ تورم را نشان می دهد. تنها در دو حوزه با رشدی بیشتر از میزان پیش بینی شده روبرو بوده ایم که اتفاقاً هر دو مورد، از مواردی است که همین بیشتر بودن عملکرد نشان دهنده شکست برنامه‌های اقتصادی دولت است. میزان نقدینگی که قرار بود بطور متوسط رشدی معادل ۲۰ درصد داشته باشد، در عمل، رشدش از ۳۳٫۳ درصد بیشتر

شد و رشد بودجه عمومی دولت که قرار بود برای این سالها بطور متوسط ۱۰,۵ درصد باشد، سالی ۱۹,۳ درصد بیشتر شد. به عوض وابستگی بودجه دولت به نفت که قرار بود تنها ۶,۳ درصد باشد، در عمل ۱۶ درصد شد^{۱۷۹}.
با این تصویر غیر کاملی که به دست داده‌ام به باور من، علل به گل نشستن اقتصاد هم در این سالها روشن می‌شود.

ما و حقیقت که آسیب پذیرتر شده است!

از انتخابات کذائی ۲۲ خرداد یک سال گذشته است. یک سالی که بسیاری از ما ایرانی ها در همین یک سال به اندازه ۲۵ سال پیرتر شده ایم. چه ها که ندیدیم و چه ها که نشنیدیم! عراق نیست اگر گفته شد که حد و مرزی نیست که شکسته نشده باشد. از تجاوز و شکنجه در کهریزک و زندان های دیگر بگیر تا کشتار مردم در کوچه و خیابان ها در روز عاشورا، آن هم مردمی که نه سلاحی داشتند و نه برای جنگ آمده بودند. فقط می خواستند بدانند بر سر رای شان چه آمده است! در کنار جان انسان که ارزان شده بود، دروغ و فریب هم ارزان شد. عوام فریبی صاحبان قدرت به صورت یک فضیلت درآمد و حقیقت (می خواهد درباره حساب ارزی باشد یا میزان بیکاری و تورم و یا تجاوز و زندان و شکنجه) از همیشه آسیب پذیرتر شد و دست نیافتنی تر.

به جایی رسیده ایم که تقریباً هیچ کسی به راستی نمی داند که در چه وضعیتی هستیم. البته همه مان می دانیم (حتی کسانی که مسئولیت اساسی این وضعیت به شدت بحرانی با آنان است نیز می دانند). که بحرانی عمیق و به نظر علاج ناپذیر به همه ارکان جمهوری اسلامی سرایت کرده است. به دست آوردهای چشمگیر در سیاست خارجی تظاهر می کنند ولی خودشان هم می دانند که سیاست خارجی بحران زده تر از اقتصاد به گل نشسته ایران است. در عرصه های فرهنگی با همه بگیر و ببند ها و با همه بردن ها و بستن ها به جایی رسیده اند که در نمایشگاه کتاب سالانه شان، جایی برای نوشته های یکی از معماران موثر و بانفوذ همین جمهوری اسلامی هم نیست. اگر باید یادآوری

بکنم پس می گویم منظورم جمع کردن کتابهای آیت الله بهشتی از این نمایشگاه است نه دیگری که آثار آنها نیز جمع شده است. در هیچ عرصه ای نیست که گرفتار بحران عمیق و همه جانبه نباشیم ولی دولتمردان بیشتر از همیشه لاف درغریبی می زنند و بی تعارف و بدون پرده پوشی، راست نمی گویند. در این یک سال گذشته اگر چه به فرموده قرار شد سال «همت و کار مضاعف» باشد ولی همت و کار مضاعف را تنها از متجاوزان درزندانها و از قاضی الدوله ها در دادگاه های نمایشی و فرمایشی و از ماموران بکن و نپرس امنیتی در خیابانها دیده ایم که هر روز با ترفند تازه ای (نوبرترین اش هم «طرح مزاحمین نوامیس» است) مزاحم مردم می شوند و باج می ستانند. از آن طرف، ولی روز و هفته ای نیست که تعداد باز هم بیشتری از کار بی کار نشوند و کارخانه ای و بنگاهی تعطیل نشود و یا در معرض تعطیلی قرار نگیرد. در عکس العمل به این وضعیت نگران کننده، وزرا و مسئولان ولی دروغ را درشت تر می گویند.

آقای دکتر حسینی وزیر اقتصاد ایران این ادعای سخیف را دارد که «ریسک اقتصادی سرمایه گذاری در ایران صفر است» و اما در همان سخن رانی ادامه می دهد که «دولت برای سرمایه گذاران خارجی فرش قرمز می گسترد و از حضور آنها استقبال و موانع را برطرف می کند»^{۱۸۰}. اگر به واقع حرف دهندش را بفهمد باید بداند که این دو تا با یک دیگر نمی خوانند. اگر خودش قبول دارد که «موانعی» هم هست که باید برطرف شود پس ریسک اقتصادی نمی تواند «صفر» باشد! از آن گذشته، ای کاش وزیر اقتصاد می فهمید که «ریسک اقتصادی صفر» در یک اقتصاد یعنی چی؟ واقعیت این است که ریسک اقتصادی در هیچ اقتصاد جهان صفر نیست و اگر ادعای خنده دار و مضحک وزیر اقتصاد درست باشد که سرمایه گذاران باید سرمایه شان را از همه کشورهای جهان جمع کرده و در ایران که به ادعای وزیر اقتصاد ریسک اقتصادی ندارد سرمایه گذاری کنند و چون نکرده اند و برنامه هم ندارند بکنند، پس «واضح و مبرهن است» که آقای وزیر بیهوده می فرماید. کاش قبل از این که لطیفه بفرماید با استاد خودشان آقای دکتر پژوهان که در ضمن رئیس شورای رقابت هم هستند، تلفنی می زدند و از ایشان می پرسیدند که چرا ایشان سرمایه گذاری نکردن بخش خصوصی در اقتصاد ایران را نشانه «هوشمندی» شان می داند؟

دست برقضا حرفهای پژوهان را اگر بی پیرایه باز گو کنیم او - به گمان من - به درستی می گوید که چون اتفاقاً ریسک در اقتصاد ایران زیاد است، سرمایه گذاران بخش خصوصی این درایت را دارند که در چنین اقتصادی سرمایه گذاری نکنند^{۱۸۱}. یعنی با اشاره به این نکته ها می خواهم توجه را به

استیصال عقیدتی در عرصه اقتصاد جلب کنم که به واقع ترجمان عمق بحران است که کار دولتمردان به اختلاف نظر درباره واقعیت اقتصادی ایران رسیده است. ریسک اساسی به گمان من این است که این بحران عمیق نه تک بعدی بلکه همه جانبه است اگرچه همه وجوه بحران دارای اهمیت اند ولی به گمان من، وجه اقتصادی اوضاع به شدت بحران زده است و دورنیست به صورت وضعیتی دربیاید که دیگر نه از تاک نشانی بماند و نه از تاک نشان.

بهای نفت که ساده دلانه پیش بینی می شد به ۲۰۰ دلار هربشکه برسد دو سه روز پیش حتی از یک سوم این میزان هم کمتر شده است. از سوی دیگر، خبر داریم که ایران هم مشکل تولید نفت دارد (چون می دانیم که در این ۵ سال گذشته هیچ شرکت فراملیتی در بخش نفت ایران سرمایه گذاری نکرده است و هیچ قراردادی با جمهوری اسلامی به امضا نرسیده است) و هم با جدی تر شدن مسئله تحریم های تازه، حتی برای تولید کمتر از معمول، مشکل فروش هم پیش آمده است. اشاره کنم که نمودی از این بحران عمیق را در عسلویه می شود به چشم دید.

۴ سال پیش، ۶۰ هزار کارگر در این مجموعه کار می کردند و امروز، خبر داریم که از این تعداد فقط ۸ هزار کارگر باقی مانده و ۵۲ هزار تن شان بیکار شده اند^{۱۸۲}. از سوی دیگر، اگرچه با همه رمل و اسطرلابی که انداخته و قانون «هدفمند کردن یارانه ها» را همان گونه که آقای احمدی نژاد می خواست از مجلس گذرانده اند، ولی هنوز چنین قانونی اجرائی نشده، سیر صعودی قیمت ها آغاز شده است. می خواهد قیمت گوشت و مرغ باشد و یا حبوبات و مواد لبنی که این آخری در همین روزها رشدی ۴۵ درصد را از سر گذرانده است^{۱۸۳}.

دولت و رهبر انقلاب در هر فرصتی که پیدا می کنند برای بقیه جهان و با بهره گیری از این استعاره برای مردم ایران خط و نشان می کشند. روز و هفته ای نیست که شماری از هم وطنان را عمدتاً با اتهاماتی بی اساس و ساختگی روانه زندانها نکنند. برخلاف قوانین همین حاکمیت، احزاب رسمی را غیر قانونی اعلام می کنند و روزنامه ها را می بندند و سایت و وبلاگ ها را فیلتر می کنند. هر چه که بیشتر از این کارها می کنند، شکوه و شکایت شان هم بیشتر می شود. مافیای امامان جمعه مثل اعضای یک گروه موسیقی کر، هر هفته «آواز» مشابهی می خوانند و داستانهای هم شکل و هم سانی می گویند. یک روز به حجاب زنان گیر می دهند و هفته ای دیگر، یقه دانشگاه ها را می گیرند و «علوم انسانی» را دراز می کنند. در شرایطی که همه ابعاد جامعه را بحران گرفته است ولی وکیل الدوله ها آش را آن قدر شور می کنند که حتی داد قاضی القضاات - رئیس قوه قضائیه - در می آید که بابام جان چه خبرتان است، شما که شورش

را دیگر درآورده اید! ولی وکیل الدوله‌ها در داخل مجلس یعنی جایی که منتخبان واقعی مردم باید بنشینند و کمبودهای قانونی را برطرف نمایند، رژه می‌روند و برعلیه این و آن زنده باد مرده باد را عربده می‌کشند! راستی معترضه، آیا تا کنون در هیچ مجلس دیگری دیده‌اید که حتی وکیل الدوله‌ها به این شکل و صورت رفتار کنند؟ گفتم هرچه که بحران عمیق‌تر می‌شود، هارت و پورت دولتمردان هم گاه خطرناک‌تر می‌شود. درشرایطی که از ۷۰ میلیون جمعیت کشور، به گفته مقامات رسمی همین دولت ۴۰ میلیون نفرش یعنی بیش از ۵۷ درصد شان فقیرند^{۱۸۴}، رئیس دولت و شماری از وزرا با کنترل جمعیت مخالفت می‌کنند و ادعا می‌کنند که جمعیت ایران باید ۱۵۰ میلیون نفر باشد. درواقع می‌خواهم براین نکته تاکید بکنم که در ایران باتکلیفی تاریخی ما به صورت مزمن درآمده است

آنچه در ایران اتفاق افتاد، نمی‌دانم کم‌دی است یا تراژدی. البته آن‌چه که در خیابان‌ها اتفاق می‌افتد همین خصلت دوگانه را دارد. یعنی هم افتخارآفرین است و هم رسواکننده. حق دارید اگر گمان کنید که از پشت کوه قاف آمده‌ام ولی هر چه می‌کنم «منطق» این کار «جمهوری» اسلامی را نمی‌فهمم. البته باید می‌نوشتم خلافت اسلامی، چرا که اکنون چیزی جز این نیست. و این نه آغازی نوین که در سالهای اولیه قرن بیست و یکم، به واقع آغاز پایان آن است. می‌گویم افتخارآفرین است. چون مگر می‌شود این همه رشادت و جسارت را دید و به هم وطنی با این فرزنانگان افتخار نکرد؟ از سوی دیگر، چه در لباس شخصی و چه در اونیفورم جانورانی را می‌بینی که قرار است نوکران جیره خوار دولتی «مهرورز» باشند ولی نه فقط خشونت می‌پراکنند بلکه به نظر نمی‌رسد بوئی از انسانیت و مهر برده باشند. این هم روشن است نمی‌توان پاسپورتی هم رنگ پاسپورت این جماعت داشت و احساس سرشکستگی نکرد!

و اما چرا می‌گویم منطق این کار را نمی‌فهمم. البته که نمی‌دانم سرانجام آن‌چه که در ایران می‌گذرد، چه می‌شود ولی تردید ندارم که گذشته از دست و بال فرزنانگانی که می‌شکند و جان‌هائی که از دست می‌رود، اگر این بلاهت رسمی تنها و تنها یک بازنده داشته باشد، من یکی تردید ندارم که بازنده اصلی آن همین حکومت اسلامی است.

من به مشروعیت زدائی ناشی از این کار - آن گونه که جناب کدیور در مقاله اش در روز ادعا کرده است - نمی‌پردازم چون مطمئن نیستم که قبل از این هم مشروعیت آن چه که هست دندان گیر بوده باشد ولی پی آمد آن چه که اتفاق افتاده است افزودن بحران سیاسی بر بحران‌های دیگری است که می‌رود تا در آینده ای نه چندان دور غیر قابل کنترل بشود. دولتی که به غیر از چند

دیکتاتور مفت خوار و باج گیر (برای نمونه اسد، چاوز و چند مستبد بی نام و نشان دیگر و یا سمبل های فساد، زرداری و کرزای) در این دنیای پهناور دوست و هم پیمانی ندارد و دائم برای بقیه جهان شاخ و شانه می کشد، بعید است بتواند این بحران ها را بدون هزینه های بسیار از سر بگذراند.

برای یک لحظه به آن چه در این دو سه هفته اخیر در ایران گذشت بنگرید. من هم مثل خیلی ها بر این گمان بودم که اگر اوضاع با شایستگی و عدالت و از هردوی این دو مهم تر صداقت مدیریت شود، شاهد یک جهش عظیم در سرمایه اجتماعی ایران خواهیم بود که بدون آن توسعه اقتصادی غیر ممکن خواهد شد. دریغ و افسوس که ابلهانی ایران ستیز، بر جز این تصمیم گرفته و آن را اجرا کرده اند. آن چه که به عکس داریم، انهدام بسی بیشتر همان سرمایه ناچیز اجتماعی ایران است. یادمان نرفته است که نه نیروهای برانداز و به قول دست به قلمان حکومتی «ضد انقلاب»، که رئیس جمهور مملکت بود که از گستردگی فساد و سرکوب در ۲۶ سال اول انقلاب ایران سخن می گفت. ۲۶ سالی که ده سال اولش، بانظارت مستقیم آقای خمینی اداره می شد و در آن دوره، هم رهبر کنونی برای ۸ سال مقام ریاست جمهوری داشت و از زمان مرگ آقای خمینی نیز، آقای خامنه ای به عنوان ولایت فقیه، براساس قوانین همین حکومت نه تنها مسئول سیاست ها که در واقع، همه کاره این حکومت بود. یعنی چه ایشان و طرفداران ایشان بپذیرند یا خیر، تغییری در اصل قضایا ایجاد نمی شود که به گفته رئیس جمهور، برای بخش عمده ای از ۲۶ سال چه به عنوان رئیس جمهور و چه در مقام رهبری و ولایت فقیه، ایشان به واقع متهم اصلی این دادگاه صحرائی ایشان است.

و بعد آن که از فساد و دروغ و ریا و قانون گریزی در این ۴ سال گذشته حرف می زد نه نیروهای برانداز و به قول دست به قلمان حکومتی «ضد انقلاب» که «نخست وزیر مورد علاقه امام» و «فرمانده چندین ساله سپاه پاسداران» و رئیس پیشین مجلس و رئیس پیشین بنیاد شهید بود. یعنی غافل نباشیم که آقای رئیس جمهور و دیگر نامزدها با آن چه که در این مناظره ها بیان کردند، مشروعیت - اگر چیزی باقی مانده بود - حکومت را از پنجره های ساختمان صدا و سیما به بیرون پرتاب کردند. و دولت هم با آن چه با این انتخابات کرد، بر همه این موارد فساد مهر تأیید زد. «سرمایه اجتماعی» هم لابد به قول آن بابا، مال خر است!

آقایان، خانمها، خواهش می کنم بیهوده و بیش از این به «استکبار» و «ضد انقلاب» تهمت نزنید! با سی سال جان کندن، «ضد انقلاب» نتوانست به اندازه قطره ای در مقابل ایفانوسی که شما از عدم مشروعیت خویش جاری

کرده اید، موفق باشد!

خوب، گیرم که این اعتراضات در میان دریائی از خون و چرک و کثافت سرکوب شود، خوب با این بحران سیاسی و این عدم مشروعیت و این ساختار هزار پاره و این سرمایه اجتماعی از دست رفته چه می‌کنید! حتی دیروز که داشتیم به فرمایشات آقای رئیس جمهور گوش می‌کردم ایشان برای بخش‌هایی از حکومت اسلامی هم چنان خط و نشان می‌کشیدند. و اگر این افراد کارمندان دون پایه فلان وزارت‌خانه می‌بودند، احتمالاً مسئله‌ای نبود. در همه حکومت‌های استبدادی گاه و بیگاه شاهد این نوع سرکوب‌ها هستیم ولی آقای رئیس جمهور برای دومین مقام حکومتی در این ساختار خط و نشان می‌کشد! آقای ناطق نوری هم در این ساختار یک آدم «معمولی» نیست که بتوان آمپول پتاسیمی به ماتحت‌اش تزریق کرد و «قال قضیه را کند». و اما اگر «بزرگان»-وقتی که اعتراضات کنونی گذشت- حالا به هر شکل و صورتی- به اصطلاح «گوش» این جوان بازیگوش را بکشند و از او بخواهند که «پایش را از گلیمش» بیش از این دراز نکند- که اتفاقاً آن قدر که به نظر می‌رسد، بعید نیست در آن صورت معلوم نیست از آقای رئیس جمهور که در راس قوه مجریه است برای اداره مملکت چه باقی می‌ماند؟ غیر از این که، این بار حتی پیروان دو آتشه ایشان هم باور می‌کنند که موسوی در مناظره‌اش با کروب‌ی درباره رئیس جمهور سخنی به «دروغ» نگفته بود. یعنی اگر تئمه اعتمادی در میان طرفداران ایشان باشد، آن هم دود می‌شود و به هوا می‌رود.

از همه این‌ها که بگذریم، تازه می‌رسیم به بحران قریب الوقوع اقتصادی- و شاهد من هم این است- در کنار هزار و یک شاهد دیگر، رشد بیکاری و تورم در ایران- که مجلس فخیمه با آن که کمیسیون برنامه و بودجه تصویب کرده بود، لایحه تحقیق و تفحص درباره صندوق ذخیره ارزی را آنهم با این ادعای خنده دار که «کلیه اقداماتی که انجام می‌شود طبق قانون و کلیه عملیات حساب ذخیره ارزی شفاف و تحت نظارت لازم است» رد کرد. می‌گویم ادعای خنده دار، چون ظاهراً آقایان و خانمهای نماینده‌ای که چنین رای داده‌اند از مکاتبات بین دیوان بازرسی و دولت مهرورز بر سر یک میلیارد دلاری که تکلیف‌اش هم چنان ناروشن است و هنوز گم شده است، خبر ندارند! البته از عکس العمل بازار بورس تهران هم غافل نباشید خبرش را در «سرمایه» امروز بخوانید. باور کنید آقایان، خانمها، این تازه سرشب اصفهان است!

البته که از داستان‌های پس پرده خبر ندارم ولی می‌گویم آن را که حساب پاک است از محاسبه چه باک است، آنهم محاسبه بوسیله مجلسی که از هفت خوان شورای نگهبان هم گذشته است. و اما نتیجه‌گیری من از این تصمیم

مجلس، این است که خود این حضرات هم خبر دارند که در ته دیگ صندوق ذخیره ارزی، ارزی یا حداقل ارز قابل توجهی باقی نمانده است و بدیهی است در پیوند با دولتی که به فرمان مقام رهبری با اکثریت آرا برنده انتخابات شده است، خوبیت ندارد که در همان ماههای اول، «دردسر» درست شود.

این هم تا این جا به نفع منافع کوتاه مدت دولت مهرورز است - یعنی این فرایند ماست مالیزاسیون مصائب و مشکلات حالت آسپرین را دارد که اگرچه ممکن است درد را اندکی تخفیف بدهد ولی بیماری را درمان نمی کند. و این بیماری هم وابستگی شدید اقتصاد ایران است به واردات که در این دوسه سال گذشته، نه تنها تشدید شد بلکه عمده ترین «سیاست» دولت برای کنترل تورم و مقابله با کمبودها بود. اگرچه ممکن است کمبود را کمی چاره کرده باشد، ولی همان گونه که در مناظره رئیس جمهور با آقای رضائی روشن شد، آقای رئیس جمهور هم به زبان بی زبانی پذیرفتند که در این ۴ سال، بر تورم در اقتصاد ایران ۱۰۰ درصد افزوده و دو برابرش کرده و به ۲۵ درصد رسانیده اند آن هم در شرایطی که برخلاف ادعای دروغ رئیس جمهور تورم جهانی سیر شدید نزولی داشت. با لطمه ای که به تولیدات داخلی خورده است و شواهدش را هرروزه در روزنامه ها خوانده ایم، این واردات روزافزون باید ادامه یابد - آن هم در شرایطی که در ته دیگ صندوق ذخیره، ارزی نمانده است.

لازم نیست کارشناس اقتصاد باشید تا بدانید که در آینده ای نه چندان دور، باز برمی گردیم به دوره «صفویان» و باز صف ها پیدا می شوند، و البته که بخشی از کمبود به صورت تورم افسار گسیخته تر نیز در می آید. شاید مدافعان آقای رئیس جمهور به یاد سالهای جنگ و نخست وزیری آقای موسوی بیفتند و گمان کنند که چه اشکالی دارد، باز بر می گردیم به اقتصاد کوپونیستی و اوضاع را اداره می کنیم تا بحران از سر بگذرد. و من پاسخم این است که هرچه که موضع سیاسی ما درباره مسایل ایران در آن سالها باشد، در آن دوران دولت آقای موسوی و حتی ولایت آقای خمینی بر یک سرمایه عظیم اجتماعی تکیه داشت. خوب یا بد، تعداد زیادی از مردم پذیرفته بودند که برای «حفظ» نظام نه فقط از مال و مصرف که باید از جان هم گذشت. و اکنون دیگر از آن خبرها نیست و این را اگر نمی دانید، باید که بدانید.

از سوی دیگر، دولت مهرورز حتی اگر بخواهد هم آهی در بساط ندارد که به وعده های دیگر عمل کند (یعنی پرداختن همان ماهی بین ۵۰ تا ۷۰ هزار تومانی که در موارد مکرر آقای رئیس جمهور وعده داد) برای تصحیح نظام قیمت ها و این در حالی است که دقیقاً به همین دلیل - یعنی بی پولی و یا کم پولی - دولت راهی به غیر از حذف این یارانه ها ندارد. به زبان دیگر، اگرچه در آمده هم

چنان «ریالی» باقی می ماند ولی قیمت ها «دلاری» خواهد شد. آن وقت است که بخشی از همین کسانی که امروزه به نفع دولت مهرورز چماق و چاقو می زنند، این بار، مشترکان و مشتریان اصلی «شورش های تعدیل ساختاری» می شوند. اگر این گونه بشود، شماره بیشتری به این صرافت خواهند افتاد که اتفاقاً جناب موسوی، اگر در باره هر چیزی ناراست گفته باشد (که چنین باوری ندارم) ولی در باره رئیس جمهور دروغ نگفته بود. رئیس جمهور در کنار این بحران ها، بحران در بالا را هم دارد که باید به نحو «خداپسندانه ای» مدیریت کند، چون اگر از بحران در بالا غفلت کند، به یقین برایش گران تمام خواهد شد. و تازه این جا می رسیم به اولین چهارراه چکنم. یعنی وقتی که رئیس جمهور در بالا گرفتار بحران نبود، مدیریت اقتصادی اش تعریفی نداشت الان که این بحران هم اضافه شده است، روشن است که مدیریت اقتصادی اش نه تنها خنده دار که گریه آور خواهد شد.

به گمان من با شدت گرفتن بحران های گوناگون احتمال زیادی دارد که قدرتمندانی که در این مرحله برای این آمارسازی ها برنامه ریزی کرده و آن را به اجرا درآورده اند (حتی دیده ام که یکی از مراجع تقلید، در اعلامیه ای که منتشر کرده است «خلافت» شدن «جمهوری اسلامی را به رسمیت شناخته است»). البته باید به قول انگلیسی ها بین سطور را خواند - از کرده پشیمان شده و به فکر بازگرداندن آب رفته به جوی بشوند. ولی آقایان... باور بفرمائید خلاف به عرض شما رسانیده اند. تا کنون در گسترای تاریخ، آب رفته ای به جوی باز نگشته است....

می دانم، اگر چه خودم در ایران نیستم و سالهاست که نبوده ام، که نه فقط اوضاع نگران کننده است بلکه درد آور است. ولی در هفتمین دهه زندگی ام که البته بالا و پائین رفتن هایش را داشته است، هیچ گاه به این اندازه به آینده ایران، امیدوار نبوده ام.

هنوز از شب دمی باقی است، می خواند در او شبگیر
و شب تاب، از نهانجایش، به ساحل می زند سوسو
(نیمه)

پانوش:

این مقاله رادوسال پیش نوشتم و الان - آخر ژوئیه ۲۰۱۱ - که دارم بازخوانی اش می کنم می بینم متاسفانه بسیاری از پیش نگرانی هایش به واقعیت رسیده است. شاید باید از این بابت خوشحال بوده و برای خودم کوکاکولا باز کنم ولی ای کاش همه ادعاهای من غلط اندر غلط بودند. هم بحران اقتصادی تشدید شده است و هم بحران سیاسی چیزی نمانده از کنترل خارج بشود. البته

توجه دارید منظورم از بحران سیاسی حبس خانگی غیرقانونی ورزیدلانه آقایان موسوی و کروبی و همسران شان نیست. اگر این روزها به صحبت‌های آقای احمدی نژاد و یا آقای خامنه ای گوش کنید یا گزارشش را بخوانید، طوری سخن می گویند که انگار دیگری وجود ندارد. نه احمدی نژاد به روال سابق پاچه خواری می کند و نه خامنه ای قربان صدقه احمدی نژاد می رود که قرار است «شعارهای انقلاب» را زنده کرده باشد! به حدس و گمان می گویم که به نظرم آقای خامنه ای دارد استخاره می کند و شاید هم دارند برایش شیر یا خط می کنند که آیا «جریان انحرافی» شامل احمدی نژاد هم هست یا این که باید هزینه حمایت‌های نسنجیده اش را با حفظ او تا پایان دوره بپردازد. البته این وضعیت بلا تکلیف از نظر اقتصادی بدون هزینه نیست. این که سرانجام چه می شود، نمی دانم. جواب این پرسش را آینده خواهد داد.

پول، پول قانونی و ذخایر ارزی

در ۱۱ آذر ۱۳۸۵ شورای اقتصاد به ریاست رئیس جمهور تصویب کرد تا فعالیت ارزی ایران از دلار به یورو تغییر کند.^{۱۸۵} در ۱۲ خرداد ۱۳۸۹ پرتی وی اعلام کرد جمهوری اسلامی خیال دارد ۴۵ میلیارد یورو از ذخایر خود را به دلار و طلا تبدیل کند.^{۱۸۶} به عبارت دیگر، کشتی بان را سیاستی دیگر آمد و فعالیت ارزی ایران از یورو دوباره به دلار برگشت.

پیش از آن که به بررسی وجوهی از این چرخش و دلایل احتمالی اش بپردازم بد نیست به اختصار درباره واحد پول ملی و واحد پول بین المللی توضیحاتی ارائه کنم. به سخن دیگر، ابتدا ببینیم چرا کشورها در عمل ناچارند بخشی از دارائی های خود را به صورت ارز و یا طلا دریاورند؟ ابتدا به ساکن، می دانیم که همه کشورها برای خود یک پول قانونی دارند. برای نمونه پول قانونی در آمریکا، دلار است و در انگلیس هم پوند و در ایران هم ریال. و منظورم از «پول قانونی» هم این است که اگر شخصی یا بنگاهی در این کشورها درازای کالا یا خدمتی که ارائه می دهد از قبول واحد پولی این کشورها امتناع کند، قوانین این کشورها را زیر پا گذاشته و می تواند به این جرم حتی دادگاهی شود. این اجبار قانونی در پذیرش واحد پول ملی و لی در بازارهای بین المللی وجود ندارد. یعنی اگر یک صادر کننده به انگلیس درازای کالائی که صادر کرده است، حاضر نباشد پوند را به عنوان وسیله پرداخت قبول کند، این جا دیگر به عهده وارد کننده انگلیسی است که واحد پولی دیگری را که مورد قبول صادر کننده می باشد به او عرضه نماید.

البته همین جا بگویم که اگرچه امروزه هیچ واحد پولی جهان، پشتوانه طلا ندارد ولی میزان پذیرش واحدهای پولی مختلف در بازارهای جهان با یک دیگر هم سان نیست. به عنوان مثال، ریال، در بیرون از ایران تقریباً بی ارزش است چون حتی بانکهای ایرانی مقیم خارج هم حاضر نخواهند بود در ازای دریافت آن به شما بوند و دلار تحویل بدهند ولی چنین وضعیتی درباره دلار، یورو و حتی بوند وجود ندارد. یعنی اگر شما به یک بانک در فرانسه مراجعه کرده و بخواهید مقدار مشخصی بوند را به یورو یا حتی دلار تبدیل کنید، براساس نرخ مبادله ای که در آن روز وجود دارد، به ازای دریافت مبلغی حق کمسیون این کار را برای شما انجام می دهند.

به سخن دیگر، واحدهای پولی بسته به میزان قابلیت تبدیل شدنشان در بازارهای بین المللی قابل دسته بندی شدن هستند. در این جا ولی وضعیت دلار با دیگر واحدهای پولی فرق می کند. یعنی دلار به واقع، یک واحد پول بین المللی است که در سراسر جهان متقاضیان زیادی دارد. با آن چه که پیشتر به اشاره گفته شد، روشن است هر کشوری برای این که بتواند مبادلات بین المللی خود را تامین مالی نماید، لازم است که بخشی از ثروت خود را به صورت طلا و یا واحدهای پول مقبول و مورد قبول همگانی دریاورد. بعلاوه، گاه پیش می آید که برای کمک به واحد پول ملی هم یک کشور باید ارز و یا طلا داشته باشد.

به عنوان مثال اگر ارزش پول شما در بازارهای بین المللی سقوط بکند یکی از راههایی که در اختیار دولت ها است این که با استفاده از ارز و یا طلا برای واحد پولی خود ایجاد تقاضا کرده و جلوی سقوط ارزش آن را بگیرند. آن بخشی از ذخایر ارزی که برای کمک به پول ملی نگاهداری می شود باید به صورت واحدهایی باشد که ارزششان در بازارهای بین المللی سیر نزولی ندارد چون اگر کشوری ذخایرش را به ارزی تبدیل کند که ارزش نسبی اش در مقایسه با دیگر ارزها نزولی است در نتیجه ارزش آن ذخایر با گذشت زمان کمتر می شود. با این مقدمه، ولی باید بلافاصله اضافه کنم که وضعیت ایران ویژگی های خاص خودش را دارد.

بخش اساسی درآمدهای ارزی ایران از نفت است و نفت هم به دلار قیمت گذاری می شود. به عبارت دیگر، ایران درآمدهایش را به دلار به دست می آورد. از همان ابتدای روی کار آمدن جمهوری اسلامی، روابط ایران با امریکا قطع شده و حتی روابط تجاری فیما بین هم دستخوش تحریم های متعدد شده است.

بخش عمده ای از مبادلات بین المللی ایران با کشورهای اروپائی و آسیائی

صورت می گیرد که در پیوند با کشورهای اروپائی واحد پولی شان یورو است. گذشته از تناقضات موجود بین ایران و امریکا، تحریم های امریکا هم مزید بر علت شده و وزن تجارت ایران را به نفع اروپا و آسیا تغییر داده است. اگر چه در تجارت با اروپا یورو واحد پولی شان است و می تواند مورد استفاده قرار بگیرد ولی شرکای تجاری ایران در آسیا ترجیح می دهند درازای آن چه به ایران می فروشند دلار دریافت کنند تا بتوانند از آن در مبادلات خود با بقیه دنیا و بخصوص امریکا بدون هزینه مبادله استفاده نمایند.

به این ترتیب، روشن است که ذخایر ارزی ایران نمی تواند فقط به صورت دلار و یا فقط به صورت یورو باشد. چون در آن صورت، ایران برای انجام مبادلات بین المللی خود با مشکل روبرو خواهد شد. به همین خاطر بهتر است ترکیب ذخایر ارزی با توجه به این واقعیت ها تعیین شود. همین جایادآوری بکنم وقتی دولت ایران می کوشد دلار را به یورو تبدیل کند، چنین کاری البته با فروش دلار و خرید یورو انجام می گیرد که هزینه های مبادله ای دارد.

از جنگ دوم جهانی به این سو، تا همین چند سال پیش که یورو پا به عرصه وجود گذاشت، دلار در بازارهای بین المللی موقعیتی منحصر به فرد داشت. اگر چه پول قانونی امریکا بود ولی در سرتاسر جهان - حتی تا قبل از سقوط اروپای شرقی، در آن کشورها هم - مقبولیت فراوانی داشت و به عنوان وسیله پرداخت مورد قبول همگان بود. این وضعیت منحصر به فرد دلار با توجه به تحریم های امریکا بر علیه ایران، هزینه مبادلات بین المللی ایران را افزایش داده بود و به نظر می رسد که از آن گریزی هم نیست.

این که بخشی از ثروت یک کشور به صورت کدام واحد پولی یا سببی از واحدهای مختلف پولی در می آید، در وجه عمده یک تصمیم گیری اقتصادی است که با توجه به مسایل اساسی اقتصادی باید درباره آن تصمیم گیری شود ولی در ایران، این تصمیمات اقتصادی با چاشنی سیاست آلوده است و همین سیاسی شدن تصمیمات اقتصادی موجب می شود که هزینه این نوع تصمیم ها گاه اندکی زیادی زیاد می شود.

واما چه شد که دلار به صورت یک واحد پول جهانی درآمد؟

بدون این که به جزئیات بپردازم باید اشاره کنم در عکس العمل به بحران بزرگ سالهای ۳۰ قرن گذشته کینز اقتصاد دان معروف به نمایندگی از سوی دولت انگلستان و دکستر وایت به نمایندگی دولت امریکا برای ایجاد یک نظام پولی بین المللی به مذاکره نشستند و در پی آمد کنفرانس برتون وودز در نیوهمپشایر در ۱۹۴۴ قرار شد برای مدیریت مطلوب تر اقتصاد جهان سه سازمان

بین المللی ایجاد شود:

- ۱- صندوق بین المللی پول برای مدیریت نوسانات کوتاه مدت مالی
 - ۲- بانک جهانی، برای مدیریت مالی پروژه‌های درازمدت
 - ۳- سازمان تجارت بین المللی، برای مدیریت تجارت بین کشورها
- سنای امریکا ضمن پذیرش ایجاد دو سازمان اول، ایجاد «سازمان تجارت بین المللی» را تصویب نکرد و به همین خاطر این سازمان ایجاد نشد. دوسه سال بعد، نمایندگان کشورهای مختلف در ژنو گرد هم آمدند و بر سر ایجاد «گات» (GATT) توافق عمومی تعرفه و تجارت) توافق کردند و این همان توافقی است که در ۱۹۹۶ به صورت «سازمان تجارت جهانی» درآمد که وظیفه اصلی اش رها سازی تجارت بین المللی از مداخلات دولتها و تشویق و ترغیب تجارت آزاد است. مدیریت مطلوب تر اقتصاد جهان، ایجاد یک نظام پولی بین المللی را ضروری ساخت. در این نظام تازه، تنها پولی که بطور مستقیم با طلا رابطه داشت دلار امریکا بود و قرار شد قیمت هر اونس طلا، ۳۵ دلار باشد. دیگر واحدهای پولی از طریق رابطه شان با دلار در رابطه با طلا قرار گرفتند. در زمان کنفرانس برتون وودز، گذشته از اهمیت اقتصاد امریکا در جهان، این نکته هم واقعیت داشت که در شرایطی که اقتصاد کشورهای اروپائی و ژاپن در نتیجه جنگ دوم جهانی که هنوز در جریان بود، منهدم شده بودند، اقتصاد امریکا از این انهدام لطمه ای نخورده بود. یعنی می خواهم بر این نکته تاکید کرده باشم که پذیرش دلار به عنوان معیار سنجش پول بین المللی در آن سالها قابل قبول و قابل دفاع بود.
- با گسترش مبادلات بین المللی و با تحرک بیشتر سرمایه در اقتصاد جهان، دلار در عمل به صورت یک واحد پول جهانی درآمد. اغلب محصولات که در بازارهای جهانی خرید و فروش می شوند قیمت گذاری شان به دلار انجام می گیرد و بخش عمده ای از اوراق مالی بین المللی نیز به دلار است. واحد پول بین المللی بودن دلار امکانات نامحدودی در اختیار اقتصاد امریکا قرار می دهد. امروزه دو سوم ذخیره ارزی کشورهای جهان به دلار نگاه داری می شود. ۸۰ درصد معاملاتی که در بازارهای ارز صورت می گیرد و مقدارش را ۱۳۰۰ میلیارد دلار در روز بر آورد می کنند با استفاده از دلار انجام می گیرد. نیمی از صادرات جهان با استفاده از دلار تامین مالی می شود و همه وام های صندوق بین المللی پول به دلار پرداخت می شود^{۱۸۷}. در بازار کالاها، از جمله نفت، وسیله مبادله بین المللی نیز دلار می باشد.
- ارجون مخیجانی عقیده دارد که کشورهای نفت خیز خاورمیانه یعنی ایران و عربستان «راهی غیر از این نداشتند مگر این که هم چنان از دلار برای معاملات

نفت استفاده نمایند چون واحد پولی دیگری نبود»^{۱۸۸}. ولی از سال ۱۹۹۹ با ظهور یورو در اروپا این وضعیت اندکی تغییر کرد. اگرچه نظام برتون وودز در ۱۹۷۱ و سرانجام در ۱۹۷۳ بطور کامل فرو ریخت (یعنی رابطه دلار با طلا قطع شد) ولی دلار به صورت واحد پول جهانی باقی ماند. یعنی وسیله اساسی مبادله در مبادلات بین المللی حتی پس از سال ۱۹۷۳ هم چنان به صورت دلار باقی ماند.

و اما از مناقشات اقتصادی بین ایران و آمریکا، تا آن جا که من می دانم برای اولین بار ایران در پی آمد اشغال سفارت آمریکا در تهران در ۱۹۸۰ تهدید کرد که ذخیره های دلاری خود را به واحدهای پولی دیگر تبدیل خواهد کرد. عکس العمل آمریکا ضبط اموال ایران در بانک های آمریکا بود که هنوز پس از گذشت بیش از ۳۰ سال بطور کامل حل و فصل نشده است^{۱۸۹}. در آن سال اگرچه مارک آلمان، وین ژاپن واحدهای پولی قابل اعتمادی بودند ولی مقبولیت جهانی شان در مقایسه با مقبولیت دلار رضایت بخش نبود و ایران نیز این تهدید خود را در آن زمان اجرا نکرد.

معرضه و به اشاره بگویم که هر چه میزان تعامل یک اقتصاد با بقیه جهان بیشتر باشد، برای تصفیه حساب های مالی و رتق و فتق امور مالی بین المللی خود به ارزش های معتبر نیاز بیشتری خواهد داشت. لازم به یادآوری است که اکثریت کشورهای جهان برای پرداخت حساب های بین المللی خود به یک واحد پولی به غیر از واحد پول ملی خود نیازمندند و دلیل اش هم آن است که در خیلی از این موارد واحد پول ملی در بیرون از کشور قابلیت تبدیل به دیگر ارزها را ندارد و به همین دلیل، عملایی ارزش است. با مقبولیت جهانی دلار، کشورهای دیگر در عمل ناچارند به هر شکل و صورتی که امکان پذیر باشد، دلار به دست بیاورند. دولت آمریکا که دلار پول قانونی آن است می تواند برای رفع نیازهای خود دلار چاپ کند ولی دیگر کشورها باید با صدور کالا و خدمات به آمریکا و یا وام ستانی از بازارهای مالی آمریکا دلارهای مورد نیاز خود را به دست بیاورند.

با پیشرفت فرایند ادغام در اتحادیه اروپا در ۱۹۹۹ پول واحد، یورو، وارد میدان شد و مدت زمان زیادی نگذشت که به صورت یک واحد پول بین المللی و به صورت یک رقیب جدی برای دلار درآمد. ظهور یورو به خصوص با لافتن چشمگیر ارزشش در برابر دلار و واحدهای پولی دیگر مقبولیت یورو را افزایش داد و بسیاری از کشورها کوشیدند با بهره گیری از یورو ذخایر ارزی خود را با مخاطرات کمتری مدیریت کنند.

تردید نیست که با وضعیتی که بر جهان حاکم است تقاضا برای دلار

بسیار بالاست و همگان در این اقتصاد جهانی کرده باید به هر طریق ممکن به دلار دسترسی پیدا کنند تا بتوانند هم به ذخیره ارزی خود سرسامانی بدهند و هم بهای کالاهای خریداری شده خود را در بازارهای بین المللی بپردازند. ولی به غیر از امریکا دیگران به چه طریقی می توانند دلار به دست بیاورند؟

طریق سهل و ساده اش این است که بقیه جهان به صدور کالا و خدمات به امریکا دست بزنند و امریکا نیز در ازای آن چه که از جهان می گیرد به آنها دلار می دهد و این دلارها هم در نظام جهانی به جریان می افتد. هر چه تقاضای جهانی برای دلار بیشتر باشد آنها باید کالاها و خدمات بیشتری به امریکا صادر نمایند و امریکا هم در مقابل می تواند دلارهای بیشتری چاپ کرده در اقتصاد جهان به جریان بیندازد. این خلاصه جریان است.

گفتیم که ظهور یورو به عنوان پول واحد اروپا، موجب شد تا روءسای بانک مرکزی کشورها بتوانند به جای تکیه انحصاری بر روی دلار، بکوشند که ذخایر ارزی خود را به صورت سبدهی که دربرگیرنده واحدهای پولی متفاوتی باشد در بیاورند و در این میان نقش یورو (تا قبل از از پرده برون افتادن بحران یونان) بسیار چشمگیر بود. با همه افت و خیزها، خبر داریم که براساس برآوردها دلار تا پایان سال ۲۰۱۰ بیش از ۶۰ تا ۶۵ درصد و یورو نیز ۲۵ تا ۳۰ درصد حجم ذخایر ارزی بین المللی را تشکیل خواهند داد. پوند انگلیس نیز ۱۰ تا ۱۵ درصد ذخایر ارزی را تشکیل می دهد.

واما، جریان این است که دو سال پیش، یعنی در پی آمد بحران مالی بزرگ جهانی، ارزش دلار در بازارهای بین المللی سقوط کرد و کم نبودند کشورهایی که کوشیدند به جای استفاده از دلار از واحد پولی دیگر که ارزش آن ثبات بیشتری دارد، یعنی یورو، استفاده نمایند. از جمله عواملی که باعث بالا رفتن ارزش یورو شد این بود که به این ترتیب، برای پول واحد اروپا تقاضای قابل توجهی در اقتصاد جهان ایجاد شد و بیشتر شدن تقاضا، بیشتر شدن «قیمت» یا ارزش یورو را به دنبال داشت.

برای مثال قیمت یورو در بازار تهران در ۹ مرداد ۱۳۸۵، ۱۱۷۴ تومان بود ولی در ۱۱ آذر ۱۳۸۸ به ۱۵۰۱ تومان رسید و سرانجام در ۳ تیر ماه ۱۳۸۹ به ۱۲۸۹ تومان کاهش یافته است که نشانه ۱۵ درصد کاهش است. در همین روزها، قیمت دلار به ترتیب، ۹۲۱ تومان، ۱۰۰۱ تومان و ۱۰۴۹ تومان شد^{۱۹}. یعنی اگر تغییر در ارزش این دو واحد پولی را در فاصله ۱۱ آذر ۱۳۸۸ تا سوم تیر ماه ۱۳۸۹ در نظر بگیریم، در مقابل ۱۵ درصد کاهش ارزش یورو، بهای دلار ۵ درصد بیشتر شده است. تا اوایل دسامبر سال ۲۰۰۹، کاهش ادامه دار ارزش دلار و افزایش

قابل توجه ارزش یورو در بازارهای بین المللی باعث شد تا حفظ ذخایر ارزی به دلار در آن دوره منطق اقتصادی نداشته باشد. بسیاری از کشورها از جمله ایران، به تغییر همه یا بخشی از ذخایر ارزی خود از دلار به یورو دست زدند. از آن زمان نزدیک به ۷ ماه گذشته است. باروشن شدن ابعاد بحران یونان و درکنار آن، ناروشن بودن وضعیت مالی دراسپانیا، پرتغال و ایتالیا و ایرلند، ابعاد واقعی بحران مالی به صورت بحران یورو علنی شد و در نتیجه آن، ارزش یورو یک روند نزولی را آغاز کرد. با کاهش ارزش یورو، یک بار دیگر، شماری از کشورها، از جمله ایران به این صرافت افتادند که ذخایر یوروئی خود را به دلار تبدیل کنند. این که آیا کشوری از این تغییرات سود می برد یا زیان می کند، از قبل روشن نیست و به واقع به نرخ مبادله این واحدهای پولی در زمانهائی که این مبادلات انجام می گیرد بستگی دارد و البته که باید هزینه مبادله را هم در نظر داشت.

به گزارش روزنامه «جام جم» قرار است دولت ایران در سه مرحله، ذخایر یوروئی خود را به دلار و طلا تبدیل کند و میزان یورو که در حال حاضر ۵۵ درصد ذخایر ارزی ایران است در پایان مرحله، به ۲۰ تا ۲۵ درصد کاهش یابد.^{۱۹۱} بعلاوه، دولت برای کاهش ذخایر یوروئی خود دست به اقدامات دیگری هم زده است. برای نمونه بارزترین اقدام در این مسئله، کاهش قابل توجه پذیرش یورو در برابر فروش نفت ایران است. در عین حال بد نیست اشاره کنم که برخلاف آن چه که در نگاه اول به نظر می رسد این کار چندان آسان نیست. چون دولت ایران برای تبدیل ذخایر ارزی خود به دلار باید بتواند اوراق قرضه دولت امریکا را خریداری نماید که با تحریمهائی که وجود دارد برای ایران امکان چنین خریدیهائی وجود ندارد یا این امکان ناچیز است. و اما از این تحولاتی که در سیاست ارزی ایران پیش آمده، ارزیابی متفاوتی داریم.

به گفته بهمنی ایران از تبدیل ذخایر دلاری خود به یورو ۵ میلیارد دلار سود برده است.^{۱۹۲} ولی به ادعای پاشائی فام معاون اقتصادی پیشین بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران، «در نتیجه تقویت دلار در پنج ماه اول سال ۸۷ حدود ۴۲۰۰ میلیون دلار از ارزش دارایی های ارزی نزد بانک مرکزی کاسته شده که از این میزان ۲۳۷۷ میلیون دلار آن مربوط به حساب ذخیره ارزی است». او ادامه داد «بیش از ۶۵۰ میلیون دلار نیز از مانده بدهی ارزی کشور کاسته شده است. بنابراین، با استناد به گفته های رامین پاشایی فام، معاون وقت اقتصادی بانک مرکزی، در اثر تقویت دلار نسبت به دیگر ارزها در سال ۸۷، نزدیک به ۴ میلیارد و ۶۰۰ میلیون دلار از دارایی های ارزی کشور کاسته شد».^{۱۹۳}

در اینجا می خوانیم که در شهریور ۱۳۸۸ احمدی نژاد دستور جایگزینی

یورو به جای دلار در حسابهای ذخیره ارزی ایران را صادر کرد^{۱۹۴}. بعضی از کارشناسان اعتقاد دارند که کاهش ارزش دلار به واقع نتیجه سیاست پردازی دولت امریکاست، یعنی امریکا برای کاهش واردات و افزایش صادرات خویش عمداً برای کاستن از ارزش دلار سیاست پردازی کرده است. با این همه این روند رو به کاهش متوقف شده است و در ماههای اخیر، همان طور که پیشتر دیدیم ارزش یورو به دست انداز افتاده است.

اگر آن گونه که گفته می شود ایران بخواهد ۴۵ میلیارد یورو، و به یک روایت دیگر، معادل ۸۰ میلیارد دلار ذخایر ارزی خود را از یورو به واحد پول دیگری تبدیل کند و اگر این هم درست باشد که سایر کشورهای خلیج فارس نیز رویکردی مشابه ایران در پیش گرفته باشند (ذخایر ارزی عربستان و دیگر کشورهای خلیج فارس را ۳ تا ۴ هزار میلیارد دلار برآورد می کنند) عرضه این حجم عظیم از یورو به بازارهای مالی بی گمان موجب سقوط باز هم بیشتر ارزش آن خواهد شد^{۱۹۵}.

و اما فرض کنیم که دولت ایران بخواهد ۴۵ میلیارد یورو را به دلار تبدیل کند. براساس رابطه ای که بین دلار و یورو در دو مقطع زمانی برقرار بود، یکی زمانی که دولت ایران دلار را به یورو تبدیل کرد و دیگری زمانی که یورو به دلار تبدیل شد می توان از میزان منفعت یا زیان ناشی از این مبادله برآوردی به دست آورد.

به عنوان مثال اگر ۱۱ آذر ۱۳۸۵ را روز مبدا در نظر بگیریم، می دانیم در آن روز ارزش دلار معادل ۰٫۷۵۸۶، یورو بود به این ترتیب، برای خریدن این ۴۵ میلیارد یورو، دولت باید ۵۹٫۳۲ میلیارد دلار را برای خرید ۴۵ میلیارد یورو عرضه می کرد. و اما در روز ۱۲ خرداد ۱۳۸۹ که به گزارش جام جم، قرار شد مبادله معکوس انجام بگیرد، یعنی ۴۵ میلیارد یورو براساس نرخ مبادله ای که در آن روز وجود داشت به دلار تبدیل شود- در این روز نرخ مبادله ۰٫۸۲۲۲ بود- در آن صورت می توان معادل دلاری ۴۵ میلیارد یورو را ۵۴٫۷۳ میلیارد دلار برآورد کرد. در آن صورت زیان ناشی از این مبادله ها حدوداً ۴٫۶ میلیارد دلار می شود که با ادعای پاشائی فام هم خوانی دارد- اگرچه تاریخ ها با هم همسان نیستند. یعنی دولت فخیحه آن چه را که با صرف بیش از ۵۹ میلیارد دلار خریده بود، نزدیک به ۴ سال بعد، به حدوداً ۵۵ میلیارد دلار فروخت. البته اگر همین مبادله، یعنی فروش یورو در ۱۱ آذر ۱۳۸۸ اتفاق می افتاد وضع کاملاً فرق می کرد. چون در آن روز هر یورو معادل ۱٫۵ دلار بود و روشن است که معادل دلاری ۴۵ میلیارد یورو ۶۷٫۵ میلیارد دلار می شد که در آن صورت، بانک مرکزی جمهوری اسلامی از این مبادله بیش از ۸ میلیارد دلار سود برده بود. نکته ای که

باید بر آن تاکید کنم این که میزان سود و زیان ناشی از این مبادله‌ها بستگی تام و تمام دارد به این که این مبادله‌ها در چه شرایطی و براساس چه نرخ مبادله‌ای صورت گرفته باشد. و این عرصه‌ای است که درباره آن اطلاع آماری قابل وثوق در اختیار نداریم.

تبدیل اولیه دلار به یورو (به خصوص تا آذر ۱۳۸۸ که ارزش یورو رو به افزایش داشت) بی گمان برای ایران فایده ارزی داشت. ولی به احتمال زیاد، وقتی بحران یورو آغاز شد و می بایست، برای تبدیل ذخایر ارزی یورویی به دلار اقدام می شد، احتمالاً به دو دلیل این اقدام به سرعت و به اندازه کافی انجام نگرفت و در نتیجه، آن منافع ارزی پیشین از دست رفت. اولاً، دلار را «کاغذ پاره بی ارزش» خواندن که متأسفانه هنوز هم ادامه دارد.

دوماً، گسترده تر شدن محدودیت‌های تحریم و بخصوص وخامت بیشتر روابط ایران و امریکا به نظر می رسد باعث شد تا جمهوری اسلامی نتواند به سرعتی که لازم بود ذخایر یورویی خود را با دلار مبادله نماید. در تائید این گمانی زنی، در اینجا می خوانیم که «در حالی که در مدت روند تضعیف ارزش دلار در جهان، حجم وسیعی از ذخایر ارزی ایران نیز از دلار به یورو تبدیل شده و عایدی خوبی نیز نصیب ایران شد، با تقویت ارزش دلار در جهان و افزایش برابری در مقابل یورو حجم وسیعی از ذخایر ارزی حاصل از تسعیر نرخ ارز از دست رفت»^{۱۹۶}.

در این گزارش، عایدی اولیه ایران از این مبادله ۵٫۹ میلیارد دلار برآورد شده است که «به دلیل بروز بحران‌های اقتصادی و نیز کاهش ارزش یورو و تقویت ارزش دلار بیش از پنج میلیارد دلار از ذخیره حاصل از تسعیر ارز از دست رفت»

مثلت چار گوش: رکود تولید و افزایش صادرات غیر نفتی

ممکن است اقتصاد به شیوه ای که فیزیک «علم» است علم نباشد ولی تردیدی نیست که برای خودش حساب و کتاب دارد. یعنی نمی توان و نباید با چشم پوشی از این خصیصه هرادعای مربوط و نامربوطی را پیش کشید و انتظار داشت که دیگران هم آن را بپذیرند. تازگی ها دیده ام که مسئولین دولتی در ایران از دست آوردهای اقتصادی خویش سخن ها گفته و ادعاها کرده اند. به چند مورد بطور گذرا اشاره می کنم:

کاهش چشمگیر مطالبات معوقه بانکها
کاهش قابل توجه تورم
افزایش صادرات غیر نفتی از ایران.

آنچه که مد نظر من است این که در هر سه این موارد باید صغری و کبرای مباحث با هم جور در بیاید و با یک دیگر هم خوانی داشته باشد تا ادعای قابل قبول باشد. اقتصاد مقوله ای نیست که جائی برای تردستی برای کسی باقی بگذارد. یعنی حتی اگر اقتصاد به شیوه فیزیک «علم» نباشد، مقوله ای بی در و پیکر نیست. به اشاره می گویم، مطالبات معوقه ای که تا همین یکی دو ماه پیش به شدت رو به افزایش داشت، به یک باره، انگار که معجزه شده باشد، به گفته محمود خاوری به یک سوم تقلیل یافت^{۱۹۷}! هم افزایش این مطالبات مشروط به شرایطی است که در اقتصاد وجود دارد و هم کاهش احتمالی شان باید نتیجه تحولات دیگری در اقتصاد باشد که با این کاهش هم خوان است. آقای خاوری

ولی مدعی می شوند که «مطالبات معوق را مطالباتی می دانیم که بدهکار عاجز از بازپرداخت آن باشد» و این البته تا جایی که من می دانم تعریف تازه‌ای از مطالبات معوقه است. به این ترتیب، آنچه که اتفاق افتاد این که تعریف مطالبات معوقه را تغییر دادند تا به چنین «نتیجه‌ای» برسند و چنین کاری - تغییر تعریف مطالبات معوقه - اگرچه زمینه را برای اندکی تبلیغات آماده می کند ولی مشکل نظام بانکداری ایران رفع نمی شود.

سعی می کنم در یادداشت دیگری به این مبحث بپردازم. و اما درباره صادرات غیر نفتی ادعا بر این است که «دریازده ماهه سال جاری صادرات غیر نفتی بدون احتساب میعانات گازی به ۱۸ میلیارد و ۶۰۹ میلیون دلار رسید که نسبت به مدت مشابه سال قبل ۱۱ درصد افزایش یافته است»^{۱۹۸}.

امیدوارم راست گفته باشند. ولی پرسش اولیه این است که برای این صادرات غیر نفتی افزایش باید چه مقدماتی لازم است؟ اولین نکته ای که به ذهن می رسد این که وضعیت کلی اقتصاد باید رضایت بخش بوده باشد. یعنی باید بخش مولد این تولیدات از رشد و رونق کافی برخوردار بوده باشد تا چنین نتیجه‌ای به دست آید. در ضمن باید توجه داشت که اقتصاد کشورهای خریدار این محصولات هم باید به گونه‌ای بوده باشند که افزایش واردات آنها از ایران را هم انگاره‌ای قابل قبول باشد. به گفته اداره کل گمرک، عمده ترین خریدار کالاهای ایران، عراق بود و بعد چین و امارات و هندوستان و سرانجام افغانستان در مقامهای بعدی قرار داشتند و عمده ترین کالای صادراتی غیر نفتی ما «سایر گازهای نفتی و هیدروکربورهای گازی» بود. پسته در مقام دوم قرار داشت و بعد «پلی اتیلن گرید فیلم» «پروپان مایع شده» و «متانول» و سرانجام «بوتان مایع» هم اقلام عمده بعدی بودند. اگرچه اطلاعات تخصصی ندارم ولی از بعضی از این اقلام «بوی نفت» می آید و در نتیجه استفاده از آنها به عنوان صادرات غیر نفتی گمراه کننده است.

از این نکته که بگذرم ولی خبر داریم که در ۲۰ تیرماه ۱۳۸۸ گزارش شده است که «همچنین در زمینه صادرات کالاهای غیرنفتی بدون احتساب میعانات گازی نیز طی سه ماهه اول امسال شاهد رشد ۷۴/۱۴ درصدی از نظر وزن و کاهش ۵۱/۱۰ درصدی از نظر ارزش صادرات بودیم که در این سه ماهه ۹ میلیون و ۶۶۵ هزار تن کالاهای غیرنفتی به ارزش چهار میلیارد و ۱۵ میلیون دلاری، معادل دو میلیارد و ۹۸۹ میلیون یورو صادر شده است»^{۱۹۹}. این وضعیت ادامه یافت و در ۲۷ مهرماه گزارش شده است که «امسال دیگر نه از جشن صادرات غیرنفتی خبری است، نه از رکورد شکنی. چه آنکه صادرات غیرنفتی که از آن به عنوان محور توسعه اقتصادی نام برده می شود، امسال در رکود به

سر می برد و در مقاسیه با سال گذشته با کاهش ۱۵ درصدی مواجه شده است» از همین منبع خبر داریم که در ۶ ماه اول سال جاری با محاسبه میعانات گازی ۱۱,۳۷۵ میلیارد دلار کالا از ایران صادر شده است که به نسبت ۶ ماه اول سال گذشته ۱۵,۱۵ کاهش نشان می دهد. اگر توجه داشته باشیم که در طول همین مدت واردات به ایران هم ۲۰,۷۸ درصد کاهش داشته است این دو کاهش نشان می دهد که اقتصاد ایران حداقل در ۶ ماه اول سال جاری حال و روز خوشی نداشته است.^{۲۰۰}

این روند کاهش یابنده ادامه یافت و در ۱۸ آبان با خبر می شویم که «براساس آماری که گمرک جمهوری اسلامی ایران ارائه کرده است؛ در هفت ماهه نخست امسال ارزش صادرات غیر نفتی ایران بدون احتساب میعانات گازی ۹/۱۴ درصد کاهش یافت»^{۲۰۱} در ۲۵ آذر اعلام شد که «طی هشت ماهه نخست امسال صادرات نفتی کشور ۳,۴ درصد کاهش پیدا کرد»^{۲۰۲}. و در اینجا می خوانیم که روند نزولی در ماه نهم هم ادامه یافته است^{۲۰۳}. البته هم خوان با کاهش میزان صادرات غیر نفتی، شاهد کاهش واردات به ایران هم بوده ایم که نظر به ترکیب کالائی واردات (یعنی بخش عمده اش واردات مواد اولیه و مواد واسطه ای است) این کاهش هم به نوبه خود نشانه افت و کاهش تولیدات داخلی است که با روند کاهش یابنده صادرات غیر نفتی هم خوان است. بعلاوه با این دیدگاه هم که از سوی یکی از «گزینه های وزارت صنایع برای کابینه فعلی» اعلام شده است، جور در می آید که «وضعیت صنعت کشور بحرانی نیست، بلکه فاجعه آمیز است»^{۲۰۴} سؤال این است که چه عامل یا عواملی باعث شد تا نه تنها این روند کاهش یابنده که تا پایان ماه نهم ادامه داشته و این وضعیت «فاجعه آمیز» به ناگهان متوقف شود و حتی به نسبت ۱۱ ماه سال قبل، ۱۱ درصد هم افزایش نشان بدهد؟ حتی اگر این نکات را نادیده بگیریم تازه می رسیم به یک مشکل اساسی دیگر و آن هم ادعائی است که احمد توکلی مدتی پیش در سایت «الف» کرده است: «قرار دادن میعانات گازی در قالب صادرات غیر نفتی باعث شده که روند نزولی رابطه مبادله با کشورهای دیگر از نظرها پنهان بماند و ارزش صادرات نفتی به گونه ای معنا دار بالا نشان داده شود». همان منبع می پرسد «چرا گمرک به عنوان زیر مجموعه دولت اقدام به انتشار آماری تا این اندازه غلط و گمراه کننده نموده است؟»^{۲۰۵} گفتن ندارد که آمار «گمراه کننده» گمرک جمهوری اسلامی در واقع صادرات غیر نفتی ایران را دو برابر آنچه که واقعا هست، اعلام می کند و این به گمان من، تقلب کوچکی نیست.

ریشه‌ها و علل گسترده‌گی فساد مالی و اقتصادی در ایران

در خبرها آمده است که «رییس قوه قضائیه از شناسایی و دستگیری یک باند بزرگ مفسد اقتصادی در یکی از شرکت‌های دولتی خبر داد و گفت: افراد این باند توانسته‌اند با جعل اسناد دولتی و قضایی، میلیاردها تومان به حقوق مردم و بیت‌المال خسارت وارد کنند که فقط اختلاس یک نفر از آنان ۶ میلیارد تومان است»^{۲۰۶}. رئیس قوه قضائیه از کشف این مفسدان اظهار خوشحالی و از وجود این مفسدان در ساختار سیاسی و اقتصادی ایران اظهار تاسف کرده است. واقعیت اما این است که موارد فساد مالی و اقتصادی در ایران اندکی زیادی زیاد است. یعنی اگر در صفحات روزنامه‌های معدودی که باقی مانده‌اند کمی دقیق بشوید روز و هفته ای نیست که کشف چنین مواردی گزارش نشود. با توجه به کثرت این نوع گزارشها، به گمان من باید پرسید که علت گسترده‌گی فساد مالی و اقتصادی در ایران کدام است؟

اقتصاد نفتی

کم نیستند کسانی که فساد را بخش جدائی ناپذیری از اقتصاد نفتی ایران می‌دانند که به گمان من، بیشتر نشانه وجود یک همبستگی بی معنا بین این دو است تا این که به واقع، یکی معلول دیگری باشد. حجت قندی در یک نوشته کوتاه نشان داد که بسیاری از مصائبی که در ایران به نفت وصل می‌شود، مبنای منطقی ندارد^{۲۰۷}. اگر بخواهم از شیوه استدلال جناب قندی استفاده بکنم، در پاسخ کسانی که فساد مالی و اقتصادی ایران را به پول نفت نسبت می‌دهند،

باید بگویم که اگر این رابطه معنی دار باشد، که به گمان من نیست، در آن صورت، در نروژ که درآمدهای نفت در آن به نسبت ایران اهمیت بیشتری دارد، باید شاهد فساد مالی و اقتصادی بیشتری باشیم که نیستیم. باری، آن چه در ایران شاهدیم نه فقط گستردگی فساد اقتصادی بلکه عدم برخورد قاطع و دقیق مقامات مسئول با نمودها و ریشه‌های فساد مالی و اقتصادی در ایران است. در همین رابطه بد نیست اشاره کنم که حدوداً ۹ سال پیش، آقای خامنه‌ای فرمان مفصلی در مبارزه با مفساد اقتصادی صادر کرد. این ۹ سال مصادف بود با دوره دوم ریاست جمهوری آقای خاتمی و در چند سال گذشته هم آقای احمدی‌نژاد را داشتیم که درباره مضار فساد مالی و اقتصادی کم سخن رانی نکرده است. همین طور مجالس ششم و هفتم هم سرآمده‌اند و در تمام این مدت نیز رئیس قوه قضائیه، در این باره زیاد سخن رانی کرده است. ولی اگر با خودمان صادق باشیم، براساس همه شواهد موجود مفساد اقتصادی به احتمال زیاد افزایش یافته که با آن مبارزه نشده است. و اما برگردم به ریشه‌ها و علل گستردگی فساد مالی در ایران.

ساختار اقتصادی

البته درست است که ساختار اقتصادی ایران، پیشامدرن و عقب مانده است. این هم درست است که به درآمدهای نفتی وابسته است و نقش دولت هم در اقتصاد برجسته است. به گمان من هیچ کدام از اینها، احتمالاً به غیر از پیشامدرن بودن و عقب ماندگی بخودی خود نمی‌تواند زمینه فساد بیشتر باشد. درخصوص شرکت‌های دولتی، واقعیت این است که به دلایل گوناگون دولت فخمیه از تعداد این شرکت‌ها خبر ندارد و بعد سازمان بازرسی و یا حسابرسی کارآمد هم نداریم و الان اگر چه بیش از سی سال از سقوط سلطنت گذشته است ولی هنوز از تعداد واقعی شرکت‌های دولتی خبر نداریم. و آن چه که هست، حداقل شماره قابل توجهی از آنها نه به کسی حساب پس می‌دهند و نه نظارتی بر کارهای‌شان صورت می‌گیرد.

البته این معضل با ابداع «بنگاه‌های عمومی غیر دولتی» بسیار بیشتر شده است و همان طور که مدتی پیش حتی درسرخان رئیس سابق دیوان محاسبات هم آمد، بطور برنامه ریزی شده می‌کوشند سهم دولت را در بنگاه‌ها به کمتر از ۵۰ درصد برسانند تا بعد بطور «قانونی» بتوانند از زیر بار این نظارت رقیق هم دربروند. به نظر من، مشکل اصلی فقدان یک نظام نظارتی موثر و کارآمد در ایران است نه این که صرف دولتی بودن به واقع علت اصلی گستردگی فساد باشد. یعنی می‌خواهم بگویم اگر این مشکل فقدان نظام نظارتی رفع نشود، حتی اگر «اصل ۴۴» بطور کلی اجرائی شود یعنی همه آن چه‌هایی که قرار است به

بخش خصوصی واگذار شود، به واقع به بخش خصوصی واگذار بشود (نه این که جیب به جیب بشود و «غیر دولتی‌ها» آن را به کنترل خویش دریاورند) در نبود این نظام نظارتی فساد مالی و اقتصادی ادامه خواهد یافت. البته در همه این سالها، از سوئی از شماره شرکت‌های دولتی خبر نداشتیم، بعد تعداد قابل توجهی موسسات «نه دولتی - نه خصوصی» ایجاد کردیم و از آن گذشته، بسیاری از این شرکت‌ها هم در درون خود زاد و ولد کردند و احتمالا رسیده ایم به این برزخی که در آن هستیم.

مشکل قانون مداری

در کنار و همراه با مقوله ساختار اقتصادی فساد دوست، البته مشکل «عدم تقدس قانون» را هم در ایران داریم. یعنی در ایران عزیز، نه مقامات دولتی به قانون رفتار می‌کنند و نه مردم عادی، یعنی می‌خواهم بگویم مشکل ما در ایران تنها «بدی» قوانین نیست، بلکه مشکل اصلی و اساسی، اصولا عدم توجه به قانون است که در ما و در جامعه ما قدمتی طولانی دارد و به یک زبان بومی شده است. می‌خواستم بگویم قدمتی به قد تاریخ خودما دارد بعد یادم آمد که ما در قبل از ۱۹۰۶ قانون مدونی نداشتیم که کسی یا قدرتی به نادیده گرفتنش متهم باشد. ولی از ۱۹۰۶ به این سود که به اصطلاح قانون دار شدیم، نه می‌«شهرودان» یا «رعیت» ایرانی برای این قوانین تره خورد می‌کنیم و نه دولتمردان ما و وقتی در جامعه و فرهنگی، «قانون گریزی» و «قانون ستیزی» قانون اساسی اش باشد، در این چنین جامعه ای آجر روی آجر بند نمی‌شود.

جدائی دولت، ملت در ایران

باری، در کنار، این مشکل ریشه دار، این را هم داریم که دولت از نظر تامین مالی هزینه‌هایی که دارد به مردم نیازی ندارد، و به همین خاطر، حتی به ذهن اش هم خطور نمی‌کند که باید به این مردم پاسخگو باشد. مردم نیز که در هیچ دوره‌ای حق و حقوق تعریف شده‌ای نداشته‌اند و ندارند. انتخابات معنی داری هم که هیچ گاه نداشته‌ایم و از آن گذشته ساختار سیاست در این جامعه طوری است که انتخابات، حتی اگر بدون دخالت دست هم انجام بگیرد، تغییری جدی ایجاد نخواهد کرد. در گذشته، یعنی قبل از ۱۳۵۷، شاه بر تارک این نظام نشسته بود و اکنون هم، ولایت مطلقه فقیه را داریم و در کنارش شورای مصحلت نظام و شورای نگهبان را، یعنی مهم نیست حسن رئیس جمهوری شود یا حسین، سیاست مملکت در وجوه عمده در حوزه‌های دیگری تعیین می‌شود که اتفاقا با انتخابات این دو رابطه زیادی ندارد. در کنار غلبه دولت بر امورات اقتصادی، در ایران بخش خصوصی نه مدعی دولت بلکه زائده دولت است و می‌کوشد از

این رابطه ناسالم استفاده کرده و تا می تواند رانت به جیب زده و در سرزمین های دیگر که احساس امنیت بیشتری می کند، به کار بیندازد.

علاقه مال اندوزان ایرانی به سرمایه گذاری گسترده در دوی و قطر و حتی در اروپا و کانادا و تازگی ها در مالزی و چین نه تصادف است و نه دروغ، از این نیاز به امنیت ریشه می گیرد که متأسفانه نه در ایران به قدر کفایت هست و نه این که عواقب نبودنش را صاحبان قدرت به رسمیت می شناسند و برای رفع اش می کوشند. نتیجه این که اقتصاد ایران به صورت کنونی اش اقتصادی می شود که اگر چه فقر در آن گسترش می یابد، و اگر چه مزدی که به کارگرش می پردازد با مزدهای پرداختی در بسیاری از جوامع مشابه قابل مقایسه نیست ولی در عین حال، تولید کننده اش، قادر به رقابت نیست. چون به هزینه های فساد مالی و اقتصادی توجه نمی کنند، در نتیجه، به این بی راه می افتند که لابد مزدها در این مملکت بالاست و یا قانون کارش دست و پاگیر است و به خصوص طبالان بخش خصوصی رانت خوارش مدعی می شوند که مثلاً، قانون کار نمی گذارد ما تخم های دو زرده بگذاریم و در نهایت، شرایط را به صورتی در می آورند که حتی دادخودشان هم درآمده است که بخش چشمگیری از جمعیت زیر خط فقر قرار دارند و از سوی دیگر، یکی از بالاترین تورمهای دنیا را هم دارد و در عین حال، اغلب تولید کنندگان و بانکهای نزدیک به ورشکستگی اند. یعنی آن چه در ایران به گمان من ریشه بسیاری از مصائب ماست، این گسیختگی تاریخی بین دولت و ملت است که هر چه که بیشتر می گذرد عمیق تر هم می شود.

وقتی می گویم قانون گریزی و قانون ستیزی در این جامعه ما قانون شده است، اغراق نمی کنم. مجسم کنید، آقای خامنه ای در همان فرمان ۸ ماده ای اش حتی از وزارت اطلاعات می خواهد که به دولت کمک کند و این وزارت خانه فحیمه اطلاعات که خوب می داند چگونه فلان فعال زنان یا مسایل دانشجویی و یا کارگری را به غل و زنجیر بکشد ولی از این همه قانون شکنی علنی و قاچاق از جان آدم تا شیر مرغ و این همه ارتباطات به شدت مشکوک و ناسالم اقتصادی بی خبر است و یا خودش را به کوچه علی چپ می زند و یا با ستاندن رشوه و شراکت در غارت، خودش در واقع شریک دزد می شود و برای فرمان «رهبر معظم انقلاب» هم تره خورد نمی کند.

ساختار غیر دموکراتیک سیاست در ایران و بی حق و حقوقی ما به عنوان «شهروندان» بهترین زمینه برای تولید گریزی مای ایرانی و تداوم همین ساختار مخدوش اقتصادی می شود. یعنی حتی وقتی مازادی هم داریم، ترجیح می دهیم مازاد را در تجارت (عمدتاً واردات، چون به غیر از نفت چیزی برای صادرات

نداریم) و دلالتی و یا زمین و مسکن هزینه کنیم که هم گردش کار سریع تر است و هم نتایج اش قابل دfine سازی است (در قدیم در باغچه خانه مان چال می کردیم و حالا در بانک های فرنگ چال می کنیم). پی آمد هردو بر اقتصاد ایران یک سان است. وقتی چرخه اصلی فعالیت های اقتصادی در عرصه توزیع متمرکز بشود، بخصوص با غفلت از تولید و از ارزش افزائی، همین، بخودی خود برای ایجاد زمینه های گسترده رانت خواری کفایت می کند.

پیشتر به دولتی بودن اقتصاد اشاره کردم، ولی اضافه کنم که وقتی دولت و ساختار دولت غیر کارآمد می شود، مصائب این اقتصاد دولتی دو صد چندان خواهد شد. نه فقط در شرایط امروز، بلکه تقریباً در سراسر تاریخ مان، نهاد دولت در ایران غیر کارآمد بوده و در آن کار به کاردان سپرده نمی شد و در همه سطوح آن رابطه سالاری حاکم بود. یعنی وقتی کسی به مقامی می رسید، رسیدن به آن مقام تقریباً هیچ رابطه ای با قابلیت های فردی نداشت، اگر در گذشته «هزارفامیل» را داشتیم، امروز هم «آقازاده ها» را داریم و یا دیگر نورچشمی ها را که معلوم نیست چه صلاحیتی برای رسیدن به مقامات دارند به غیر از رابطه های سببی و نسبی که با قدرتمندان دارند.

خوب در این شرایط، اگر عدم پاسخگویی دولت را هم اضافه کنید، تصویر تکمیل می شود. یعنی نه فقط بوروکراسی گسترده داریم بلکه این بوروکراسی تا مغز استخوانش فاسد است و مشوق فساد. پیشتر به پیدایش موسسات «نه خصوصی و نه دولتی» اشاره کردم ولی درباره این موسسات (به عنوان نمونه آستان قدس رضوی، بنیاد مستضعفان و جانبازان، کمیته امداد امام خمینی، بنیاد ۱۵ خرداد، و تازگی ها هم شماره روزافزونی بنگاه های وابسته به نهادهای نظامی و امنیتی) باید گفت که به واقع ارگان هایی هستند که بخش عمده ای از اقتصاد ایران را در کنترل خویش دارند. وضعیت این موسسات به واقع منحصر به فرد است یعنی وقتی به دریافت بودجه می رسیم، این موسسات «دولتی» می شوند و ردیف بودجه ای دارند ولی وقتی صحبت از حسابرسی می شود، این موسسات «خصوصی» اند. جالب این که گذشته از حیف و میل ها گسترده ای که در این موسسات شده است، در عین حال، در بسیاری از حوزه ها راه را برای ورود بنگاه های خصوصی تنگ کرده اند.

فقدان آزادی و مطبوعات آزاد

یکی دیگر از عوامل مشوق فساد، فقدان مطبوعات آزاد و بطور کلی عدم شفافیت جریان اطلاعاتی در ایران است. نه فقط روزنامه و نشریه چالشگر نداریم، یعنی نمی گذارند داشته باشیم، بلکه حتی ارگان های دولتی هم در پوشش «امنیت ملی» بر بسیاری از آمارها و گزارشها در باره عملکرد اقتصادی

دولت مهر محرمانه می زنند و آنها را از دسترس مردم به دور نگاه می دارند. این مسئله بخصوص در جریان مناقصه‌های دولتی اهمیت خاصی پیدا می کند و به همان میزان مهم، در جریان واگذاری‌های گسترده ای که در برنامه است، اهمیت اش دو چندان می شود. البته از آمار دادندهای دروغین که اخیرا از سوی پورمحمدی افشا شد، می گذرم.

بی ثباتی سیاست‌های اقتصادی و مالی

بی ثباتی سیاست‌ها یکی از عواملی است که به زمینه‌های فساد دامن می زند. به عنوان مثال، افزایش و یا کاهش یک باره تعرفه‌های صادراتی یا وارداتی، وام‌های بانکی، و یا اعلام ناگهانی سهمیه بندی بنزین زمینه رانت اطلاعاتی ایجاد می کند. البته عوامل دیگری هم هست که فعلا از وارسیدن شان می گذرم و در فرصت دیگری به آنها خواهم پرداخت.

سرمایه گذاری خارجی: بازی با آمار

سایت نه چندان راست گوی «فارس» در تازه ترین مطلبی که منتشر کرده تیر زده است که «ایران رتبه ششم دنیا را در رشد جذب سرمایه گذاری مستقیم خارجی کسب کرد»^{۲۰۸}. اندکی کنجکاو شدم تا سراز رمز و راز این ادعا در بیاورم. تا جایی که من می دانم اگرچه تحریم های تازه، زندگی اقتصادی ایران را از همیشه دشوار تر کرده و حتی سرمایه گذاران احتمالی را از ایران فراری داده است، ولی جذاب نبودن اقتصاد ایران برای سرمایه گذاری خارجی در کنار تحریم ها دلایل و عوامل عمدتاً داخلی دارد که موجب بالا رفتن ریسک سیاسی در این اقتصاد می شود. خودسرانه بودن ساختار حکومت، عدم استقلال قوه قضائیه، فقدان مطبوعات مستقل و آزاد، قانون شکنی های پنهان و آشکار گسترده، رابطه سالاری، مداخلات بی رویه شورای نگهبان در انتخابات و در قانون گذاری از جمله این عوامل بازدارنده است.

با این سابقه، این ادعا نه فقط جذاب که بیشتر از آن، عجیب بود. با این همه، وقتی مطلب فارس را می خوانید می بینید که به راستی چه الم شنگه ای به راه انداخته اند در تهران برای تشریح گزارش سرمایه گذاری سال ۲۰۱۰ سازمان UNCTAD (انکتاد یکی از سازمان های وابسته به سازمان ملل متحد است و هر ساله هم گزارش سرمایه گذاری جهانی را منتشر می کند)^{۲۰۹} علاوه بر رئیس سازمان سرمایه گذاری های خارجی، علی شیری، هم معاون اول رئیس جمهور در این مراسم شرکت داشت و هم وزیر اقتصاد. از بیان بدیهیات در پیوند با تفاوت سرمایه گذاری و وام ستانی می گذرم که در خصوص وام ستانی

ریسک با وام‌ستان است و در حوزه اول با سرمایه‌گذار و بعد آقای علی شیری اشاره می‌کند که از میان ۱۴۰ کشور «بیش از ۲۰ کشور» با رشد روبه‌رو بودند و «ایران در این سال ششمین رتبه دنیا را با رشد ۸۶ درصدی جذب سرمایه داشته است». کمی بعد اضافه می‌کند که «ایران، قطر و قبرس تنها کشورهایی بودند که توانستند در این سال رشد را حفظ کنند» که براساس گزارش البته ادعای نادرستی است.

وقتی اصل گزارش را می‌خوانید مشاهده می‌کنید که ۳۰ کشور با رشد میزان سرمایه‌گذاری رو‌رو بوده‌اند. البته براساس اطلاعات آمده در این گزارش این صحت دارد که میزان سرمایه‌گذاری خارجی در ایران که در ۲۰۰۸ معادل ۱۶۱۵ میلیون دلار بود در ۲۰۰۹ به ۳۰۱۶ میلیون دلار رسید که ۸۷ درصد رشد نشان می‌دهد. اگرچه حتی همین رشد را هم باید به فال نیک گرفت ولی نکته‌ای که نباید از آن غافل ماند این که میزان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در ایران هم چنان در سطح بسیار نازلی است. به عبارت دیگر اگر ادعای رئیس اتاق بازرگانی ایران راست باشد در ۵ سال آینده برای رسیدن به اهداف دورنما ایران باید ۱۰۰۰ میلیارد دلار سرمایه خارجی جذب کند.^{۱۱}

متوسط سالیانه ۲۰۰ میلیارد دلار (یعنی نیاز اقتصاد ایران به گفته رئیس اتاق بازرگانی) کجا و این رقم ناچیز اندکی بیشتر از ۳ میلیارد دلار، آن هم پس از یک رشد ۸۷ درصدی، کجا! آن چه که به واقع نگران کننده است این که این میزان، با همه جشن و سروری که در تهران به خاطر آن بر پا کرده اند، حتی با دیگر کشورهای منطقه هم قابل مقایسه نیست.

برای نمونه اگر کل سرمایه‌گذاری در طول ۲۰۰۷-۲۰۰۹ را در نظر بگیریم، در میان ۲۰ کشور منطقه، ایران با ۶۳۰۱ میلیون دلار سرمایه خارجی در مقام آخر قرار دارد. وقتی به این سه سال و به حجم سرمایه‌گذاری خارجی نگاه می‌کنیم مشاهده می‌کنیم که عربستان سعودی با جذب ۹۶۴۸۶ میلیون دلار سرمایه خارجی در مقام اول قرار دارد. ترکیه با ۴۷۷۸۲ میلیون دلار در مقام دوم و امارات و مصر هم با جذب ۳۱۸۹۰ و ۲۷۷۸۵ میلیون دلار در مقام سوم و چهارم قرار دارند. آن وقت جالب است که مسئولان کشوری که بیشتر از همه این کشورها جمعیت دارد و به غیر از عربستان، میزان ذخایر نفتی و گازی‌اش هم از دیگران بیشتر است، با این میزان ناچیز سرمایه‌گذاری خارجی این بازی تبلیغاتی و عوام‌فریبانه را راه می‌اندازد (همه این آمارها را از گزارش انکتاد گرفته‌ام).

در همین گزارش از میزان سرمایه‌گذاری در طول ۱۹۹۰-۲۰۰۹ هم اطلاعات جالبی به دست داده است. در اینجا نیز وضع ایران با اغلب کشورهای

منطقه قابل مقایسه نیست. در طول این ۱۹ سال کل سرمایه‌ای که وارد اقتصاد ایران شد، اندکی کمتر از ۲۲ میلیارد دلار بود در حالی که در طول همین مدت، مصر نزدیک به ۵۶ میلیارد دلار، و لبنان، بیش از ۳۲ میلیارد دلار و عربستان نیز بیش از ۱۲۵ میلیارد دلار سرمایه خارجی جذب کردند. ترکیه و امارات نیز در این سالها به ترتیب ۶۶٫۵ میلیارد دلار و نزدیک به ۷۳ میلیارد سرمایه مستقیم خارجی داشته‌اند.

همان طور که پیشتر هم گفته بودیم، اگرچه تحریم‌ها به خصوص تازه‌ترین قطع‌نامه‌ای که تصویب شد، می‌توانند در راستای رماندن سرمایه‌گذاران خارجی موثر باشند، ولی من هم چنان بر آن باورم که عامل اصلی رماندن سرمایه و حتی فراری دادن سرمایه ایرانی‌ها عوامل داخلی و ساختار ضد دموکراتیک سیاست بطور کلی و عدم امنیت اجتماعی و حقوقی در ایران است و تازمانی که تغییرات اساسی در این عرصه ایجاد نشود، اقتصاد ایران نمی‌تواند سرمایه خارجی را در مقادیر قابل توجه جلب نماید.

یادش بخیر، در جوانی من، یکی از بستگان ما که حاجی هم بود در ولایت ما بزاری داشت هر وقت که می‌خواست پارچه ناخالصی‌داری را به جای پارچه پشم خالص به مشتری قالب کند، در حالی که به ریش‌اش دست می‌کشید به همان مکه‌ای که مشرف شده بود، سوگند می‌خورد که «پشم خالص است» و دلش خوش بود که سوگند دروغ نخورده است.

حالا شده کار زعما و مسئولان اداره اقتصاد در ایران، این درست که در یک سال گذشته میزان سرمایه‌گذاری خارجی در ایران ۸۷ درصد رشد داشته است ولی به قول معروف، مورچه خودش چیست که کله و پاچه‌اش اهمیت داشته باشد!

معضل مالیات در جمهوری اسلامی

بد نیست با یک تعریف ساده از مالیات آغاز بکنم. وجوهی که دولت برای تامین هزینه‌های خود از اشخاص اخذ می‌نماید مالیات نامیده می‌شود مانند مالیات بر ارث - حق تمیر - مالیات بر درآمد املاک - مالیات بر حقوق - مالیات بر درآمد مشاغل - مالیات بر درآمد اشخاص حقوقی - مالیات بر درآمد اتفاقی. وقتی مالیات پرداخت می‌شود طبیعتاً انتظار هم این است که دولت‌ها در برابر و در پیوند با این که با این منابع مالیاتی چه کرده‌اند به مردم مالیات دهنده پاسخگو باشند.

در ایران ولی با چند معضل اساسی در این عرصه روبرو هستیم. اگرچه تمایلی به پرداخت مالیات نداریم ولی با دیدگاهی قیم نگرانه به دولت بدمان نمی‌آید که همین دولتی که به آن مالیات نمی‌دهیم، خیلی از خدمات را برای ما عرضه نماید و هروقت هم که فرصتی به دست آید از «عدم مرغوبیت» کیفیت خدماتی که می‌گیریم شکوه می‌کنیم.

دولت هم به خصوص از زمان پیدا کردن نفت در ایران منبع درآمدی مستقل از مردم پیدا کرده است و خود را به مردمی که مالیات زیادی نمی‌دهند، اصولاً پاسخگو نمی‌داند و حتی اگر اصرار هم بورزیم، پاسخ نمی‌دهد.

در هفته‌های اخیر برای دومین بار در همین چند سال اخیر وقتی دولت خواست تا از اصناف مالیات ارزش افزوده بگیرد، کار به اعتصاب و درگیری کشید و سرانجام هم وزیر اقتصاد دستور توقف اخذ مالیات ارزش افزوده از تشکل‌ها را صادر کرد^{۱۱}.

اگرچه این نکته‌ها می‌تواند به تفصیل مورد بررسی قرار بگیرد، ولی به گمان من، معضل اساسی مالیات در ایران درجای دیگری است. برای وارسیدن این معضل، باید مالیات‌های مختلف و مراحل گوناگون حیات جامعه را از یک دیگر تفکیک کرد. در این راستا، ما با وضعیت ویژه‌ای روبرو هستیم. یعنی تا بهمن ۱۳۵۷ که حکومت سلطنتی در ایران سرنگون می‌شود، اگرچه روحانیون بطور مستقیم در قدرت نیستند ولی قانون اساسی برآمده از انقلاب مشروطه موقعیت و قدرت زیادی به آنها می‌دهد. با این وصف، به غیر شیخ فضل الله نوری که معتقد به «ولایت دو گانه» بود، اغلب رهبران مذهبی دیگر، در شرایط غیبت، سلطان را «غاصب» دانسته و بر همین اساس، مشوق پرداخت مالیات به حکومتی که بر اساس این باورها، «غاصب» بوده است، نبوده‌اند. گذشته از آن در کنار برداشتهای عرفی از مالیات (یعنی آن چه که دردنیای مدرن به دولت‌ها پرداخت می‌شود) ما در ایران، چند و چندین نوع مالیات مذهبی هم داریم که به خصوص در دوره غیبت، که «غاصبین» با زور می‌کوشند مالیات ستانی بکنند - که «حرام است» - چون مالیات باید به میل و رغبت پرداخت شود، عمدتاً باید به مجتهدین پرداخت شود.

به عبارت دیگر، دارم بر این نکته تاکید می‌ورزم که تا بهمن ۱۳۵۷ بخش عمده‌ای از روحانیت نه فقط مشوق پرداخت مالیات به دولت نبود بلکه به واقع بدیلی هم برای آن ایجاد کرده بود. می‌خواهد اسمش را «سهم امام» بگذارید یا هر چه دیگر ولی اکثریت روحانیونی که دریافت کننده این مالیات‌های مذهبی بودند، در ساختاری که در مراکز مذهبی وجود داشت باید به نوبه، به قول خودشان «شهریه» تعداد قابل توجهی طلاب را هم پیردازند. به این ترتیب، از سوئی، همان گونه که ادعا می‌شد «حوزه علمیه» از دولت وقت مستقل بود و از سوی دیگر، مسلمین هم با پرداخت مالیات مذهبی به فرایض دینی خود عمل می‌کرده‌اند و «سهم امام» هم گذشته از «شهریه» به مصارف عام المنفعه دیگر می‌رسید. دولت هم که به درآمدهای نفتی دسترسی داشت، هیچ گاه بطور جدی به این مقوله نپرداخت و به یک معنا، اجازه داد که همین نظام دو گانه ادامه یابد. شاید می‌دانستند که وابستگی هزینه‌های دولت به درآمدهای مالیاتی، خواه ناخواه سراز ضرورت پاسخگوئی به همان مردم در می‌آورد و احتمالاً این «بهائی» بود که حاضر به پرداخت‌اش نبودند.

در بهمن ۱۳۵۷، حکومت سلطنتی سقوط کرد و روحانیون به قدرت رسیدند. بدون این که به جزئیات پردازم، ولی ساختار عرفی دولت هم حفظ شد. البته که نفت هم چنان بود و هنوز هست و حتی یکی دو سال پیش به بشکه‌ای نزدیک به ۱۵۰ دلار هم رسید. ولی این تضاد بین مالیات‌های عرفی و مذهبی

تداوم یافت و به یک معنا تشدید شد. احتمالاً به غیر از آقای خمینی، دیگر روحانیونی که در ساختار عرفی حکومت مشارکت داشتند و دارند از دریافت کنندگان از «سهم امام» نیستند ولی آن چه که در هم جواری و به تازگی در حاشیه این دولت عرفی وجود دارد شبکه گسترده‌ای از «مراجع تقلید» است که طبق تعریف لابد مقلدانی دارند و این مقلدان هم طبیعتاً ترجیح می‌دهند تا مالیات مذهبی خود را به مرجع تقلید خود بپردازند.

بدون این که به جزئیات بپردازم، به اشاره می‌گذرم که میزان زکات را بین ۲٫۵ تا ۱۰ متغیر می‌دانند و مالیات مذهبی دیگر هم خمس است که عبارتست از پرداخت ۲۰ درصد (یک پنجم) از مازاد عایدات سالانه. به این حساب، اگر یک عامل اقتصادی این دو مالیات (از مالیات‌های مذهبی دیگر می‌گذرم)^{۲۱۳} را بپردازد، آیا می‌تواند و یا آیا منصفانه است که به دولت عرفی هم مالیات بپردازد؟ و اگر نظام مالیاتی و نظام نظارتی به همان بدی باشد که در ایران است، در آن صورت، روشن است مالیاتی که پرداخت نمی‌شود به واقع مالیات دولتی است - چون مالیات‌های مذهبی نه از سر اکراه و اجبار، بلکه به عنوان یک تکلیف دینی از سوی دین داران پرداخت می‌شود.

مشکل از آنجا پیش می‌آید که مالیات‌های مذهبی اگرچه از سوی مردم - به خصوص مومنان - پرداخت می‌شود ولی به جیب دولت نمی‌رود. به گفته آیت‌الله خمینی خمس دو قسمت دارد «یک قسمت آن سهم سادات است» و «نصف دیگر سهم امام علیه السلام است که در این زمان باید به مجتهد جامع الشرایط بدهند، یا به مصرفی که او اجازه می‌دهد برسانند»^{۲۱۴}. اگرچه به گفته منذرفحرف زکات «باید توسط دولت جمع آوری شده و به منظورهای خاصی که عمدتاً انواع متعددی از بیمه‌های اجتماعی است به مصرف برسد»^{۲۱۵} ولی فتاوی آیت‌الله خمینی برای زکات همانند خمس مصارف دیگری را مطرح می‌کند که از دسترس دولت به دور است.^{۲۱۶}

آیت‌الله بهشتی در یک سخن‌رانی در اردیبهشت ۱۳۶۰ در سمیناری در وزارت اقتصاد به مسئله مالیات در اسلام پرداخت و نکات جالبی را مطرح کرد. در این سخن‌رانی، بهشتی از «عبادتهای مالی» سخن می‌گوید که همانند دیگر عبادتها برای خداست. یعنی همان گونه که یک مسلمان برای «خدا روزه می‌گیرد» برای «خدا زکات نیز می‌دهد» و با پرداخت آن و بعد هزینه کردن آن در راه خدا «او را عبادت می‌کند»^{۲۱۷}. و بعد این پرسش اساسی را پیش می‌کشد که در یک جامعه مسلمان آیا به غیر از خمس و زکات، افراد مسئولیت بیشتری هم دارند یا خیر؟ و خود جواب می‌دهد که «بسیاری از فقهاء نظرشان این است که همین است و بیش از آن نیست و اگر همه کسانی که موظف به پرداخت

هستند، این مالیاتها را پردازند «کافی است و جای خالی باقی نمی ماند». و اما عده ای دیگر از فقها معتقدند که «ممکن است در جامعه اسلامی نیازهای مالی و هزینه‌هایی پیش آید که با این مالیاتها تامین نشود»، در این حالت، همه مردم موظف‌اند در حد امکانات خویش در تامین مالی هزینه‌ها مشارکت نمایند. و سرانجام می‌رسد به این جا که اگر در جامعه اسلامی نیازهایی پیش بیاید که نیاز به پول بیشتر دارد «بر هر مسلمانی واجب است که در حد توانائی» ولی «با آن چه اضافه دارد» به میدان برود و بطور کلی «هر مسلمانی و همه مسلمانها متعهد هستند که کل هزینه‌های یک جامعه اسلامی را تامین کنند». و در دنباله بحث می‌رسد به این که اگر شراکت داوطلبانه برای تامین هزینه‌های اضافی کافی نباشد، ولایت فقیه می‌تواند «مالیتهای مشخصی» وضع کرده و دریافت نماید.

به گفته بهشتی، نظر غالب این است که مالیتهای ۴ گانه اسلامی و بعد، درخواست کمک داوطلبانه و اگر جمع این دو کافی نبود در آن صورت، می‌توان مالیات وضع کرد. و اما خودش این گونه پاسخ می‌دهد که «دولت باید برنامه داشته باشد» و ضروری است که برای اداره ثمربخش جامعه و اقتصاد «برنامه ریزی‌های چند ساله کند» و آن گاه هر دوی این نکات را به «تعالیم قرآنی» وصل می‌کند. آن چه جالب است این که به گفته آیت الله بهشتی، مالیات غیر مستقیم - مالیات بر هزینه، «مطابق با زیر بنای تفکر اسلامی نیست» و دلیلی هم که می‌آورد این است که «توان پرداخت» مالیات دهنده در آن در نظر گرفته نشده است.

در بخش پرسش و پاسخ نیز بعضی از جوابهای آیت الله بهشتی قابل توجه‌اند. در خصوص خمس از او سؤال می‌شود که آیا باید به دولت پرداخت شود و جواب می‌دهد «در شرایط کنونی، خمس و زکات اگر با همان کیفیت گذشته مصرف شود و بار گرفتن و خرج کردن دولت سبکتر باشد با مصالح عمومی انقلاب ما و جامعه ما سازگارتر است» و ادامه می‌دهد که حتی از آیت الله خمینی در این باره اسفتاء شد، او هم جواب داد که «این گونه مالیاتها در همان مسیری که تا کنون بوده است مصرف شود». البته این سخن رانی نکات قابل توجه دیگری هم دارد که برای اجتناب از اطاله کلام از آنها می‌گذرم و می‌گذارمشان برای فرصتی دیگر.

با توجه به آن چه که در بالا آمد، روشن است که تقریباً همه آن چه که به عنوان مالیات (مشخصاً منظورم در اینجا مالیات‌های مذهبی است) پرداخت می‌شود از دسترس دولت به دور است و بوسیله مجتهدین و مراجع تقلید هزینه می‌شود. اگر چه آیت الله بهشتی با توجه به وظایفی که دولت‌های مدرن دارند

معتقد است که «اداره جامعه جمهوری اسلامی، بدون یک نظام مالیاتی که قطعا مشتمل بر وضع مالیاتهای نوی است که در آیات و روایات به آنها تصریح نشده و بخصوص نام برده نشده است، ممکن نیست» ولی با «غیر شرعی» خواندن مالیاتهای غیر مستقیم (برای نمونه در انگلیس یکی از منابع عمده درآمدهای دولتی هستند) روشن نیست که معضل مالیات در این جوامع چگونه باید حل بشود؟

گذشته از مشکلات عملی و داشتن مردم به پرداخت این مالیاتها که باید تصاعدی هم باشد، پرسش این است که آیا رواست که علاوه بر پرداختن ۲۰ درصد خمس و تا سقف ۱۰ درصد زکات، باز هم مردم را به پرداخت مالیاتهای دیگر مجبور کرد؟ و اگر چنین بشود، این فشار مالیاتی چه پیآمدهای بر روی شیوه کار عوامل اقتصادی خواهد داشت؟ و اگر این مالیاتها وضع نشود، در آن صورت، تکلیف بودجه دولت چه می شود؟

مصیبت نشر در ایران و هدفمند کردن یارانه‌ها

به نظر می‌رسد که در ایران «داروی» جدیدی کشف شده است که حلال همه مشکلات است. در این نگرش تازه که متأسفانه دارد همه گیر می‌شود نه لازم است که زمینه‌های پیدایش بیماری واریسی شود و نه نهادهای زیربنایی و روبنایی لازم است تا این گونه مصائب تخفیف یابند. فقط کافی است شما «یارانه‌ها را هدفمند کنید»، در آن صورت، مشکلات خود بخود حل می‌شوند. در تازه ترین مطلبی که دیده‌ام یکی به «هدفمند کردن یارانه‌ها در عرصه نشر» اشاره کرده و آن را «خدمتی» به اهل قلم و اهل کتاب دانسته است ولی درخصوص این خدمت توضیح بیشتری ارائه نکرده است.^{۲۱۸} در مطلبی که سایت ایرنا منتشر و اکنون حذف کرده است، ولی شماری از دست اندرکاران حوزه نشر با رقم و عدد از این کار نالیده‌اند. کی راست می‌گوید و کی ناراست؟ حق به جانب کیست؟

اولا لازم است یادآوری کنم که از دید اقتصاددانان جریان اصلی عمده ترین مسئله ای که درباره یارانه‌ها موجب اختلاف در عملکرد بازار می‌شود این است که با پرداخت یارانه‌ها، کالای یارانه‌ای به قیمتی کمتر از قیمت واقعی عرضه می‌شود و همین قیمت مصنوعاً پائین موجب می‌شود تا مصرف آن کالا بهینه نباشد و بازار نتواند بطور معقول و مطلوبی علامت دهی کند. بنگرید به مباحثی که در ایران درباره بنزین و حتی نان و کالاهای مشابه ارائه می‌شود. من فعلاً به درستی و یا نادرستی این ادعا نمی‌پردازم ولی اولین نکته‌ای که جلب توجه می‌کند این که آیا مدافعان هدفمند کردن یارانه‌های نشر بر این باورند که

در نتیجه این یارانه‌ها، کتاب در ایران بطور مصنوعی ارزان است و لازم است تا با حذف این یارانه‌ها، قیمت آن واقعی شود تا بازار بهتر بتواند علامت دهی بکند! یا اگر با چنین نگرشی موافق نیستند در آن صورت دلیل اصلی شان برای دفاع از هدفمند کردن یارانه نشر کدام است؟

در این که در ایران هم بحران نشر داریم و هم بحران کتاب خوانی تردیدی نیست. تیراژ چاپ کتاب در یک کشوری که بیش از هفتاد میلیون جمعیت دارد به واقع خجالت آور است. تازه همین تیراژ پائین هم مشکل فروش دارد و به فروش نمی‌رود. هر چه که علل اصلی این ناهنجاری باشد تردیدی نیست که بهای کتاب در این معادله یک عامل مهم است به این ترتیب، در پیوند با هدفمند کردن یارانه‌های نشر اگر هدف مدافعان این سیاست در عمل به صورت حذف این یارانه‌ها دریابید، تردیدی نیست که همان طور که ناشران مختلف هم شکوه کرده‌اند، پی‌آمدش افزایش بهای تمام شده کتاب و در نتیجه مختل تر شدن چرخه اقتصادی کار نشر در ایران است.

اخیرا درنمایشگاه کتاب مشهد، بازدید کنندگان مدعی شده‌اند که برای نمونه کتب دانشگاهی نسبت به یک یا دو سال گذشته حداقل ۸۰ درصد افزایش داشته و استدلال ناشران هم این بود که با حذف کمک‌های دولتی و حذف یارانه‌های کاغذ آنها هم چاره‌ای به غیر از انتقال افزایش هزینه‌ها به خریداران ندارند. نظر به این که قدرت خرید کتاب‌خوانان به این میزان افزایش نیافته است، بدیهی است که پی‌آمد ملموس این ناهم‌خوانی نزول فروش کتاب است و متأسفانه در وضعیتی که وجود دارد از این سرانجام گریزی هم نیست. البته مدتی پیشتر درنمایشگاه کتاب تهران شاهد بودیم که بسیاری از ناشران دقیقاً برای بهبود چرخه اقتصادی کار خویش به نشر تقویم، سررسید و پوستر رو کرده‌اند و آن گونه که روزنامه همشهری نوشت، «نمایشگاه کتاب مایش از آنکه محلی برای تبادل فرهنگی باشد، ویتروینی برای نمایش این تلاش رنج‌آور است»^{۲۱۹}.

اگر چه مصیبت کتاب‌نخوانی یا کم کتاب خوانی در ایران علل متعدد و متفاوتی دارد ولی بطور کلی می‌توان گفت در جوامعی چون ایران، به خصوص با توجه به نقشی که دولت برای خویش در عرصه نشر قائل است نمی‌توان و نباید بر اساس الگوی «بازار آزاد» سیاست پردازی کرد. منظور از این نقش هم به واقع جریان پر رمز و راز ممیزی در ایران است. این که دقیقاً از کی شروع شد خبر ندارم ولی می‌دانیم که حتی قبل از بهمن ۱۳۵۷ نیز ناشران نمی‌توانسته‌اند در آزادی به چاپ و نشر کتاب بپردازند. منظورم از ضرورت ممیزی هم این است که اگر بخواهیم الگوی «بازار آزاد» را بکار بگیریم، متأسفانه از همان ابتدای امر

کارمان زار می شود. چون تصمیماتی که باید عمدتاً بر مبنای زمینه های اقتصادی نشر یک کتاب گرفته شد، در ایران در همه این سالهای یک بعد شدیدا سیاسی هم داشته است و همین بعد سیاسی جریان است که چرخه اقتصادی را خراب می کند. در این راستا می توان حداقل به دو مشکل اشاره کرد.

اولا وقت کشی های آزاردهنده ممیزان و اداره ممیزی (وزارت فرهنگ و هنر در گذشته و وزارت ارشاد از سال ۱۳۵۷ به این سو) باعث می شود که هزینه های پنهانی نشر در ایران زیاد باشد^{۲۲۰}. کار نشر مثل هر کار دیگری در یک اقتصاد سرمایه داری، درگیر تولید کالائی است. یعنی تولید کننده یک اثر - به عنوان مثال یک رمان نویس - رمانی می نویسد و بعد این رمان در اختیار ناشری قرار می گیرد تا آن را برای استفاده عموم منتشر کند. هرچه که هزینه چاپ این رمان باشد، برای مدتی که این رمان در محاق می ماند تا توزیع شود، سرمایه ناشر در گرداب مانده است و نه فقط به ناشر باز نگشته بلکه برایش هزینه هم داشته است.

برای مثال اگر ناشری برای چاپ یک رمان یک میلیون تومان سرمایه گذاشته باشد ولی آن رمان یک سال در وزارت ارشاد بماند و اگر نرخ بهره بانکی هم مثال ۱۵٪ باشد، روشن است که هزینه ناشر از معطل ماندن رمان - بقیه هزینه هابه کنار - برای یک سال، حداقل ۱۵۰ هزار تومان بیشتر می شود. یعنی اگر ناشر آن سرمایه را به جای هزینه کردن در کار نشر به بانکی می سپرد این میزان درآمد داشت و حالا با هزینه کردن آن برای آن رمان این مبلغ «درآمد» را نخواهد داشت. می دانیم که کتابهای زیادی هست که اگرچه برای ناشران مقادیر قابل توجهی هزینه داشته است ولی هم چنان درگیر کاغذ بازی های وزارت ارشاد هستند و به خوانندگان احتمالی عرضه نشده اند^{۲۲۱}.

هزینه دیگر ضرورت ممیزی این است که ریسک سرمایه گذاری در کار نشر را بالا میبرد و به همین روال، کیفیت کار نشر را تنزل می دهد. یعنی اولین مسئله ای که مورد توجه یک ناشر قرار می گیرد، نه کیفیت فرهنگی و خلاقانه یک اثر بلکه میزان «مقبولیت سیاسی» آن اثر برای ممیزان است. و این هم بدیهی است که یک ناشر به عنوان یک سرمایه گذار، باید دل نگران سرمایه گذاری خود باشد و طبیعتاً از هراقدامی که بازگشت سرمایه به اضافه سود او را مختل می کند احتراز نماید. این هم بطور کلی درست است که هر جا که ریسک سرمایه گذاری بالا باشد، یا سرمایه گذاری به میزان کافی صورت نمی گیرد و یا آنها که دست به سرمایه گذاری می زنند نرخ بازگشت بالائی طلب خواهند کرد.

وقتی این دو عامل را در کنار عوامل اقتصادی - یعنی ناهنجاری وضع

معیشت بخش عمده ای از مردم- در نظر می گیریم، به مقدار زیادی علل اصلی پائین بودن تیراژ کتاب و حتی بحران مالی نشر در ایران روشن می شود. و اما از این وجوه که بگذرم، اگر دولت در کنار در دسرهایی که بر سر راه نشر ایجاد می کند، برای خویش در ترویج فرهنگ هم وظایفی به رسمیت بشناسد و بخواهد به آن عمل کند، معمولاً می تواند به دو صورت این کار را انجام بدهد.

۱- رویکرد خریدار محور

در این رویکرد دولت می تواند با پرداخت یارانه به اقشار کم درآمد دست به اقدام بزند. همین جا باید اضافه کنم که اگر پرداخت یارانه ها نقدی باشد، دلیلی ندارد که یارانه نقدی صرف خرید کتاب بشود. در نتیجه، مشکلی که در عمل پیش خواهد آمد این که با حذف یارانه های کاغذ و دیگر مساعدت ها هزینه نشر و قیمت کتاب بالا می رود ولی مصرف کنندگان احتمالی هم با یارانه نقدی که دریافت می کنند، احتمالاً به زیارت مشهد می روند و یا این که یارانه نقدی را صرف خریدهای دیگر می کنند. به عبارت دیگر، بر این نظر که این رویکرد، به احتمال زیاد بحران نشر را از آن چه که هست بسیار بدتر خواهد کرد.

۲- رویکرد فروشنده محور

این رویکردی است که در اغلب این سالها از سوی دولت در ایران دنبال شد- پرداخت یارانه کاغذ و یا خرید کتاب که با روی کار آمدن دولت نهم این یارانه ها حذف شد و به تبع آن هم بهای کتاب هم در ایران افزایش یافت. با این همه گمان می کنم که اگر دولت به راستی می خواهد به وضع نشر در ایران مساعدت بکند، موثرترین کاری که باید بکند، اگر نه برچیدن وزارت ارشاد، حداقل محدود کردن دامنه فعالیت آن است تا ناشران بتوانند در فضائی که در آن احساس امنیت می کنند، بر اساس کیفیت آثاری که به آنها برای چاپ ارایه می شود و بر اساس مبانی ابتدائی اقتصاد فعالیت نمایند.

«معمای» رشد اقتصادی ایران

به گفته معاون اقتصادی بانک مرکزی رشد اقتصادی ایران در سال ۸۷ بدون نفت ۰٫۵ درصد و با نفت ۰٫۸ درصد بوده است.^{۲۲۲} اگرچه او از اختلاف با وزرات صنایع سخن گفت ولی توضیح بیشتری نداد. به گمان او دلیل رشد پائین اقتصاد علاوه بر رشد منفی بخش نفت، کمبود بارندگی در سالهای ۸۶ و ۸۷ بود که موجب شد تا بخش نفت و کشاورزی در ایران با کاهش رشد روبرو شده و رشد اقتصاد را کاهش بدهند. در همین راستا او از کاهش هزینه مصرف خانوارها و هم چنین کاهش سرمایه گذاری بخش خصوصی در بخش مسکن خبر داد. اگرچه رشد سرمایه گذاری در بخش مسکن در سالهای ۸۶ و ۸۷ همه نشانه های یک رشد بادکنکی را نشان می دهد- به ترتیب ۷۵ درصد و ۶۴ درصد ولی در ۹ ماه اول سال ۸۸ این سرمایه گذاری با کاهش ۱٫۷ درصد روبرو شده است. یک نکته جالب دیگر در سخنان معاون اقتصادی بانک مرکزی این است که در شرایطی که هزینه مصرفی کاهش داشته و در بازار با کاهش تقاضا روبرو بوده ایم ولی ۲۲ شرکت فعال در بورس تولیدات خود را ۹۳ درصد افزایش داده اند که که به گفته ایشان «کالاهای ساخته شده به جای فروش در بازار به انبار رفته است». یک نکته دیگر هم که به گمان من نشانه نزول فعالیت های تولیدی در ایران است این که قیمت واحد صادرات غیر نفتی ایران با ۱۴۳ دلار کاهش به کمتر از ۴۴۰ دلار برای هرتن رسیده است.

این که رشد اقتصاد ایران در این سالها به واقع به چه میزان بود معمائی است که راه حل ساده و سراسری ندارد. در بالا رقم رشد اقتصاد ایران در سال ۱۳۸۷ را

خوانده اید. مدتی پیش آقای احمدی نژاد ادعا کرده بود که رشد اقتصادی ایران در ۱۳۸۷ بیش از ۶٫۹ درصد بود و بعد وقتی خبرنگاران از آقای حسینی - وزیر اقتصاد - درباره ادعای آقای احمدی نژاد که با ارقام بانک مرکزی نمی خواند، پرسیدند. وی با بیان اینکه «هیچ کس آمار تولید نمی کند» در توضیح رقم اعلام شده از سوی رئیس دولت به آمار رسمی بانک مرکزی درباره شش ماهه نخست سال ۸۷ و نه کل سال استناد کرد. وزیر اقتصاد گفت: «در شش ماهه اول سال ۸۷ رشد بخش صنعت ۱۴ درصد و رشد بخش خدمات ۵٫۹ درصد بوده است که این دو رشد نرخ در دنیا کم نظیر است»^{۲۳}.

ممکن است این گونه بوده باشد ولی نمی دانم وزیر اقتصاد از کدام منبع آماری حرف می زند چون آمارهای رسمی بانک مرکزی ادعای وزیر اقتصاد را تأیید نمی کند. تولید ناخالص داخلی ایران در ۶ ماهه اول سال ۱۳۸۷ معادل ۲۷۰۰۲۰ میلیارد ریال بود که در مقایسه با ۶ ماه اول سال ۱۳۸۶ نشان دهنده رشد ۲٫۷ درصدی است نه رقمی که آقای احمدی نژاد به دست داده و بوسیله آقای حسینی هم تأیید شده است^{۲۴}. و اما برای این که سر از رمز و راز این معما در بیاوریم بد نیست یک تصویر کلی از اقتصاد از سال ۱۳۸۴ به این سو به دست بدهم.

ابتدا به ساکن چند نکته آماری:

در نشریه رسمی بانک مرکزی که مشخصاتش را به دست داده ام مشاهده می کنیم که در ۴٫۵ سال گذشته یعنی از سال ۱۳۸۴ تا پایان نیم سال اول سال ۱۳۸۸ ایران از صادرات نفت و گاز ۳۱۰٫۵ میلیارد دلار درآمد داشت که میانگین سالیانه ۶۹ میلیارد دلار می شود. در طول همین مدت اندکی کمتر از ۲۵۰ میلیارد دلار کالا وارد ایران شده است. در همین جدول مشاهده می کنیم که تراز خدمات هم برای این مدت نزدیک به ۳۵ میلیارد دلار منفی بوده است. کل صادرات غیر نفتی ما در این دوره نیز نزدیک به ۶۹ میلیارد دلار بود. به عبارت دیگر برای هر دلار صادرات غیر نفتی ایران بیش از ۴ دلار واردات دارد.

به سخن دیگر برای کل دوره، تراز منفی تجارتي ایران در کل نزدیک به ۱۸۱ میلیارد دلار بود که میانگین سالیانه اندکی از ۴۰ میلیارد دلار بیشتر می شود. اگر تراز منفی بخش خدمات را اضافه کنیم میانگین سالانه تراز منفی تجارتي ایران اندکی کمتر از ۴۸ میلیارد دلار خواهد شد. برای سال ۱۳۸۴ تراز منفی تجارتي ایران - یعنی واردات منهای صادرات غیر نفتی - نزدیک به ۸۳ میلیارد دلار بود. برای این سال تراز منفی بخش خدمات هم ۶٫۲ میلیارد دلار بود. ولی برای سال ۱۳۸۷ این تراز منفی نزدیک به ۵۰ میلیارد دلار شد و اگر در نظر داشته باشیم که تراز منفی بخش خدمات هم در این سال بیش از ۸٫۸ میلیارد

دلار بود، کل تراز منفی برای همین یک سال ۵۸,۸ میلیارد دلار می شود که رقم چشمگیر و نگران کننده ای است. به سخن دیگر، شاهد افزایشی معادل ۱۷ میلیارد دلار (بدر نظر گرفتن بخش خدمات، ۱۹,۶ میلیارد دلار) در کسری تراز پرداختهای کشور هستیم. جالب این که تراز منفی تجارتي ایران در همه این سالها افزایش داشته است. از بخش خدمات چشم پوشیده ام.

واردات منهای صادرات غیر نفتی - ارقام به میلیون دلار

۱۳۸۴	۳۲۶۷۶
۱۳۸۵	۳۵۸۰۸
۱۳۸۶	۴۲۱۳۹
۱۳۸۷	۴۹۸۱۶

البته افزایش این تراز منفی نباید تعجب آور باشد چون در همه این سالها میزان رشد صادرات غیر نفتی از رشد واردات به ایران بسیار کمتر بوده است.

ارقام به میلیون دلار (بخش خدمات را در نظر نگرفته ام) - رشد به نسبت سال قبل

واردات	صادرات غیر نفتی	سال
۶۶۰۶	۳۴۷۴	۱۳۸۵
۸۲۵۳	۱۹۲۲	۱۳۸۶
۱۰۲۹۳	۲۶۱۶	۱۳۸۷

حتی برای ۶ ماه اول سال ۱۳۸۸ کسری تراز تجارتي ایران برای سه ماه اول ۹۷۲۶ میلیون دلار و برای سه ماه دوم نیز با ۱۰,۵ درصد افزایش به ۱۰۷۴۹ میلیون دلار رسید. برای این که اهمیت این آمارها روشن تر شود باید به وضعیت تولید هم در اقتصاد ایران توجه کنیم.

برای این منظور توجه شما را به آمارهائی که در نشریه دیگر بانک مرکزی جمهوری اسلامی - Annual Review ۱۳۸۷ - آمده است جلب می کنم. از بخش کشاورزی آغاز می کنم. این که در سال ۱۳۸۷ میزان کسری تراز پرداختهای کشور به ۵۰ میلیارد دلار می رسد نباید تعجب برانگیز باشد چون از سیزده قلم تولیدات کشاورزی به غیر از سیب زمینی، تولید دیگر اقلام به شدت کاهش یافته است. بیشترین کاهش در تولید چای بود که از ۱۶۵,۶ تن در ۱۳۸۶ به ۲۷ تن در ۱۳۸۷ رسید و بعد از آن شاهد کاهش ۶۶ درصدی در تولید

چغندر بودیم. در این جدول میزان کاهش را به درصد به دست داده ام^{۲۳۵}

درصد کاهش در سطح زیر تولید	درصد کاهش در تولید	
۲۷,۳	۴۹,۹	گندم
۳۴,۸	۵۰,۱	جو
۱۴,۴	۱۸	برنج
۲۱,۹	۲۵,۳	ذرت
۰,۵	۶	پنبه
۶۶,۲	۶۶,۲	چغندر
۰,۶	۴۱,۷	نیشکر
n.a	۸۳,۷	چای
۱۶,۴	۱۷,۸	دانه های روغنی
۲۷,۳	۴۵,۵	حبوبات
۱۷,۸ (درصد افزایش)	۱۵,۲ (درصد افزایش)	سیب زمینی
۱۴,۸	۸,۲	پیاز
n.a	۵۱,۲	پسته

در اکثریت مطلق این موارد هم چنین شاهد کاهش میزان تولید به هکتار هم بوده ایم. چون همان طور که مشاهده می کنیم درصد کاهش تولید از درصد کاهش سطح زیر کشت بیشتر است. ولی آن چه که به گمان من نگران کننده است کاهش در سطح زیر کشت است.

در حال حاضر پاسخ این پرسش را نمی دانم که دلیل این کاهش چشمگیری سطح زیر کشت گندم، جو و برنج و از این سه مهم تر چغندر آیا خشکسالی و بلایای طبیعی است - یعنی آیا این کاهش موقتی است - یا این که واردات بی رویه این محصولات موجب شده که عاملان اقتصادی درگیر این تولیدات عطایش را به لقایش بخشیده و به شهرها مهاجرت کرده باشند. با آن چه از مقوله واردات شکر و برنج می دانیم بعید نیست که این کاهش دائمی بوده باشد. البته در همین نشریه از سرمایه گذاری بر اساس جواز واحدهای صنعتی هم آمارهائی

به دست داده اند که از ۲۴ رشته در ۲۰ رشته با کاهش چشمگیر سرمایه گذاری روبرو بوده ایم. بیشترین کاهش در صنایع سازنده رادیو، تلویزیون و ابزارهای ارتباطی بود که در سال ۱۳۸۷ به نسبت سال ۱۳۸۶ شاهد کاهشی معادل ۸۰٫۸ درصد بوده ایم. در جدول زیر فقط از چند نمونه چشمگیر اطلاعاتی به دست می دهیم.

کاهش جواز سرمایه گذاری در ۱۳۸۷ به نسبت سال ۱۳۸۶ به درصد^{۲۲۶}

مواد غذایی و آشامیدنی	۳۵٫۲
محصولات دخانی	۵۷
نساجی	۵۴٫۱
البسه	۴۸٫۷
کفش و دیگر محصولات چرمی	۳۷٫۹
محصولات چوبی	۳۳
صنایع چاپ و نشر	۶۳٫۳
محصولات پلاستی پتروشیمی	۳۸٫۴
محصولات شیمیائی	۲۵٫۳
لاستیک و محصولات پلاستیکی	۳۲٫۳
محصولات کانی غیر فلزی	۳۲٫۶
فلزات	۳۸٫۶
رادیو، تلویزیون و ابزارهای ارتباطی	۸۰٫۸
ماشین آلات	۴۸٫۴
اتوموبیل	۱۷٫۳
ماشین آلات الکتریکی	۲۲٫۵

وضعیت بخش کشاورزی و صنعت را به اختصار مشاهده کردیم. و اما از بخش نفت، اگرچه با تداوم بحران جهانی بعید است که شاهد تحولات چشمگیری در بازارهای نفتی باشیم ولی بد نیست یادآوری نمایم که کل درآمد ایران از گاز و نفت در سال ۱۳۸۶ نزدیک به ۸۲ میلیارد دلار بود ولی برای نیم

سال اول سال ۱۳۸۸ می دانیم که کل درآمد ایران از گاز و نفت اندکی بیشتر از ۳۱ میلیارد دلار بوده است.^{۲۲۷}

به دلایلی که من از آن بی خبرم درآمد ایران از صادرات نفت و گاز به تساوی در فصول مختلف سال تقسیم نمی شود. مثلاً برای سال ۱۳۸۶ از آمارهای بانک مرکزی می دانیم که ۷۰ درصد درآمدها در نیم سال اول به دست آمده است (یعنی کل درآمد ایران از صدور نفت و گاز در ۶ ماه اول سال ۱۳۸۶ حدوداً ۵۷٫۵ میلیارد دلار بود) حال اگر فرض کنیم که درآمد ایران در سال ۱۳۸۸ هم از همان الگوی سال قبل تبعیت می کند، به نظرم پیش بینی درآمد ایران از نفت و گاز در سال ۱۳۸۸ بین ۴۴ تا ۴۵ میلیارد دلار خواهد بود. اگرچه این را هم می دانیم که میزان واردات به ایران در نیم سال اول ۱۳۸۸ به نسبت نیم سال اول سال ۱۳۸۷ معادل ۵٫۹ میلیارد دلار کاهش یافته است ولی با این وصف، اگر این پیش بینی من درباره درآمدهای نفتی سال ۱۳۸۸ درست دریابید به احتمال زیاد ایران برای تأمین مالی واردات خود با یک مشکل جدی مالی روبرو خواهد شد. چون اگر همان الگوی وارداتی سال قبل تکرار شود (با وجود کاهشی که در تولیدات صنعتی و کشاورزی مشاهده کرده ایم، محتمل است) در آن صورت کل واردات به ایران اندکی از ۵۷ میلیارد دلار بیشتر خواهد بود که ۱۲ تا ۱۳ میلیارد دلار از کل درآمدهای ایران از صدور نفت و گاز بیشتر است.

به عنوان جمع بندی باید اشاره کنم که از سال ۱۳۸۴ تا پایان نیم سال اول سال ۱۳۸۸ ایران از صدور نفت و گاز و صادرات غیر نفتی خود نزدیک به ۳۸۰ میلیارد دلار درآمد و برای واردات کالا و خدمات نیز معادل ۲۸۵ میلیارد دلار هزینه داشته است. به عبارت دیگر، باید برای این دوره ۹۵ میلیارد دلار مازاد ارزی در «صندوق ذخیره ارزی» موجود باشد. اگرچه درباره این صندوق اطلاعات قابل وثوق نداریم ولی به ظن قاطع می توان ادعا کرد که چنین ذخیره ای وجود ندارد.

می خواهم بر این نکته تأکید کنم، در این دوره که درآمد ایران از صدور نفت و گاز از کل واردات به ایران بیشتر بود، در ته دیگ ذخیره ارزی ما چیزی باقی نمانده است در حالی متوسط سالیانه مازاد با در نظر گرفتن همه این اقلام سالی بیش از ۲۱ میلیارد دلار بود. با این حساب، وای به روزگار اقتصاد ایران اگر درآمدش از صدور نفت و گاز از میزان وارداتش کمتر باشد! دیگر از پی آمدهای اقتصادی مخرب تحریم هائی که به قرار در دست نهائی شدن است دیگر چیزی نمی گویم.

عمده ترین مشکل اقتصادی ما راه حل اقتصادی ندارد

در این نوشتار سعی می‌کنم یک تصویر خیلی کلی از اقتصاد ایران به دست بدهم. از همین ابتدا بگویم که هر آن کسی که درد ایران داشته باشد، مشکلات اقتصادی ایران را می‌شناسد. پس تکرار این مشکلات، مسئله‌ای را حل نمی‌کند. گمان نمی‌کنم بر سر مشکلات اقتصادی ایران اختلاف نظری وجود داشته باشد. آنچه که بر سرش اختلاف نظر وجود دارد، ارجحیت‌ها و راه‌های برون رفت از وضعیت فعلی است. و در این جاست که تساهل و مدارا لازم می‌شود. چون اگر قرار باشد که جامعه ایرانی در جد و جهد برای یافتن راه برون رفت، تک صدائی - و مهم نیست کدام صدا - باقی بماند، نه فقط راه‌های برون رفتن به دست نخواهد آمد بلکه ای بسا، زمینه برای تامین این مشکلات فراهم خواهد گشت. پس دو نکته به هم پیوسته، توافق بر سر ارجحیت‌ها و پس آن گاه، بر سر راه‌های برون رفت از این وضعیت فعلی است.

این نکته را نیز بگویم که اگرچه مشکل اقتصاد ما بسیار جدی و مزمن است ولی لاعلاج نیست. علاوه بر کار و باز هم کار، لازم و ضروری است که همه‌ی امکانات مملکتی برای تخفیف این مشکلات بسیج شود و بسیج همگانی، بدون امنیت اجتماعی و فردی و احترام به حقوق و آزادی‌های فردی، همراهی و همگامی سراسری و تساهل و مدارا، غیر ممکن است.

سؤال اساسی، این است که اولویت‌های ما در عرصه‌های اقتصادی چه باید باشد؟ تعیین اولویت اقتصادی اگر با تدوین سیاست اقتصادی مناسب و موثر همراه نباشد، به بیان درد خلاصه می‌شود که کارساز نیست. و همین جا، بد نیست

به اشاره بگویم که سیاست اقتصادی، فی نفسه درست و غلط ندارد و نمی توان با مباحث اقتناعی و استدلال درستی و یا نادرستی یک سیاست اقتصادی را نشان داد. اگر از یک مثال بدهی شروع بکنم، برای نمونه، نمی توان اثبات کرد که به عنوان یک معضل اقتصادی، "تورم" مهم تر است یا "بیکاری"؟ برای بیکاران که درآمدی ندارند، تورم مسئله اساسی نیست و به همین نحو، برای شاغلین که درآمدشان ثابت است و یا این که ثابت مانده است، بیکاری معضل قابل توجه و مهمی نیست. البته می توان مباحث درس نامه‌ای بر له یا علیه یک سیاست اقتصادی ارایه داد ولی شیوه ی برخورد درس نامه‌ها به مشکلات عملی و واقعی اگر مضر نباشد، که اغلب چنین است، مفید فایده هم نیست.

پس چه باید کرد یا چه می توان کرد؟

وقتی صحبت از تدوین سیاست اقتصادی می کنیم، اولین قدم بررسی مشکلاتی است که رفع کردنشان باید هدف و انگیزه تدوین سیاست اقتصادی باشد. ممکن است در نگاه اول، برای ما شیوه‌ی رفع یک مشکل چندان مهم نباشد ولی رفع مشکل اساسی است.

و اما در مورد ایران، مشکلات اساسی اقتصادی ما کدام اند؟
برای سادگی کار خودم، من فقط به یک مشکل اساسی اشاره می کنم:
ضعف بنیه تولیدی در اقتصاد یا به عبارت دیگر، شکافی که بین تولید و مصرف در این اقتصاد وجود دارد.

آغاز می کنم از چند نکته کلی، به دلایل گوناگون، اقتصاد ایران اقتصاد مولدی نیست. اگر بیشتر به عقب برگردم حداقل در ۱۵۰ سال گذشته این خصیصه اصلی اقتصاد ماست و به همین خاطر، تقریباً همیشه بین تولید و مصرف در آن شکاف وجود داشته است. در مقطعی در قرن نوزدهم این شکاف را با صدور طلا و نقره از ایران پر کرده بودیم و بعد از پیدایش نفت، که همه چیزمان نفتی شد. یکی از شیوه‌های اندازه گیری این شکاف، این است که به تراز پرداختهای بین المللی مان نگاه بکنیم. البته همین جا بگویم که لازم است که به این تراز بدون توجه به دلارهای نفتی توجه کنیم. هفتم در این مقایسه این است که ببینیم برسر این شکاف بین تولید و مصرف در اقتصاد چه آمده است! گفتم و باید تکرار کنم که این مشکلی نیست که در ۴ یا ۵ سال گذشته آغاز شده باشد ولی واقعیت این است که در این ۴ یا ۵ سال، شاهد رشد چشمگیر این شکاف بوده ایم. برای مقایسه توجه شما را به این آمارها جلب می کنم.

دردوره ۱۹۰۶-۱۹۰۱ ارزش کل واردات ایران ۳۸،۴ میلیون لیره و ارزش کل صادرات ما هم ۲۷،۳ میلیون لیره بود. در این تاریخ نفت هم نداشتیم یعنی هنوز

قرارداد کذائی دارسی «نقد» نشده بود. یعنی این شکاف برای این دوره معادل ۱۱,۱ میلیون لیره بود که برای آن دوران با توجه به اندازه اقتصاد ایران در آن سالها، میزان قابل توجهی است.

برای سال ۱۳۵۶ یعنی آخرین سالی که از رژیم پیشین آمار داریم، کل واردات ۱۳,۵ میلیارد دلار و کل صادرات غیر نفتی هم ۰,۵ میلیارد دلار بود، یعنی این شکاف برای این سال، ۱۳ میلیارد دلار بود.

در طول ۷۶-۱۳۷۳ یعنی سه سال پایانی ریاست جمهوری آقای رفسنجانی، کل واردات به ایران ۵۳ میلیارد دلار و کل صادرات غیر نفتی ما هم تنها ۱۴ میلیارد دلار بود، یعنی اندازه این شکاف برای این سه سال به ۳۹ میلیارد دلار رسید.

در طول ۸۳-۱۳۸۰ یعنی سه سال پایانی ریاست جمهوری آقای خاتمی، کل واردات به ایران ۱۰۶ میلیارد دلار و کل صادرات غیر نفتی ما هم ۲۳ میلیارد دلار بود، که میزان شکاف بین تولید و مصرف برای این سه سال می شود ۸۳ میلیارد دلار.

در طول ۸۷-۱۳۸۳ یعنی سه سال اول ریاست جمهوری آقای احمدی نژاد کل واردات به ایران ۱۹۴,۶ میلیارد دلار و کل صادرات غیر نفتی ما هم ۵۵ میلیارد دلار بود یعنی کسری تراز پرداختهای اقتصاد غیر نفتی ما ۱۴۰ میلیارد دلار می شود. یعنی برای این سه سال، ۱۴۰ میلیارد دلار از کالاها و خدماتی که در اقتصاد ایران مصرف شد، در اقتصاد ایران تولید نشده بود. البته به اشاره بگویم که از آقای جهرمی وزیر کار آقای احمدی نژاد نقل شده است که ایشان گفته اند ۸۰ درصد آمارهای صادرات غیر نفتی ایران را قبول ندارند. البته اگر بخواهیم این روایت را در نظر بگیریم البته که میزان شکاف ۱۸۳,۶ میلیارد دلار می شود که از آن می گذرم.

در همین جا باید توجه شما را به دو نکته دیگر هم جلب بکنم.

در طول ۱۳۸۳ اگر چه کل صادرات غیر نفتی ما ۷ میلیارد دلار بود، ولی خبر داریم که دولت آقای خاتمی ۸ میلیارد دلار برای تشویش صادرات پرداخت. من در نوشته ای همان موقع، از این کار تحت عنوان «اقتصاد ملانصرالدینی» نام برده بودم که عملاً ۸ دلار هزینه می کنیم تا ۷ دلار درآمد داشته باشیم. از سوی دیگر این را بگویم که در ۱۳۸۷ براساس تازه ترین آماری که بانک مرکزی منتشر کرده است، کل واردات به ایران برای ۶ ماه اول سال ۳۵,۵ میلیارد دلار و کل صادرات غیر نفتی ما هم ۹,۸ میلیارد دلار بود. حتی اگر از «تصحیح» آقای جهرمی هم چشم پوشی کنیم، برای تمام سال اگر همین روال ادامه یابد، کسری

تراز پرداختهای بین المللی (غیر نفتی) ما یا همان شکافی که پیشتر از آن سخن گفته‌ام ۵۲ میلیارد دلار می‌شود. برای اقتصاد لاجونی مثل اقتصاد ایران این رقم بسیار هم قابل توجه است.

این ضعف بنیه تولیدی، به گمان من، عمده ترین و پیچیده ترین معضل اقتصادی ماست و به نظر من هم دلایل عمده‌اش، غیر اقتصادی است. از طرف دیگر، باید بر این نکته تاکید بکنم که تداوم تاریخی آن هم تصادفی نیست و تا موقعی که به ریشه نپردازیم این مشکل برطرف نخواهد شد.

واما، پی آمدهای این ضعف توان تولیدی و عواملی توضیح دهنده آن، خودش را به صورت‌های مختلفی نشان می‌دهد.

بیکاری آشکار و پنهان.

توزیع نابرابر درآمد و ثروت.

گسترده‌گی فقر.

تورم مزمن.

عدم موفقیت در بازارهای بین المللی.

بدهی خارجی که از مقدار واقعی و شرایطش خبر نداریم.

فرار سرمایه از ایران و کاهش ادامه دار و حیرت انگیز ارزش ریال.

ساختار مخدوش بازار و به ویژه وجود شرکت‌های عظیم نه دولتی - نه خصوصی (رندی از ایران به من می‌گفت که این شرکتها را «خصوصیتی» می‌نامند که به واقع نه خصوصی‌اند و نه دولتی!).

و اما چرا این گونه است؟

پاسخ من این است که حداقل در صدسال گذشته می‌خواستیم در ایران اقتصاد سرمایه‌داری داشته باشیم ولی برای ایجاد نهادهائی که برای اداره ثمربخش این نظام اقتصادی لازم است کاری نکردیم. به عبارت دیگر، پوخته نظام اقتصادی ما سرمایه‌داری است ولی وقتی این پوخته را کنار می‌زنیم، چنان معجونی سر بر می‌زند که با هیچ الگوی شناخته شده‌ای جور در نمی‌آید.

تا ۱۹۰۶ که در ایران هیچ گونه قانون مدونی نداشتیم. اگرچه به نظر این گونه نمی‌آمد ولی اقتصادی داشتیم سرشار از هرج و مرج و هر کی به هر کی. مالکیت جان و مال هم در نتیجه همین آنارشیسمی که حاکم بود، بلا تکلیف بود. یعنی شمای ایرانی امروز همه کاره بودید و فردا بر سردار. پی آمد اقتصادی این ساختار هم این می‌شود که اقتصاد با قحطی سرمایه‌گذاری در آن روبرو می‌شود و نتیجه‌اش هم ناپایداری تولید و ضعف بنیه تولیدی در اقتصاد است. پس از ۱۹۰۶ به ظاهر قانون‌دار شدیم ولی هنوز نهادهای دیگر را نداریم، ولی در

ضمن، هر کس که تنمه قدرتی دارد، به قانون رفتار نمی کند و نتیجه این که، با بیش و کم تفاوتی همان الگوی قرن نوزدهمی ادامه پیدا می کند (با این تفاوت، که یواش یواش دلارهای نفتی را هم داریم که می تواند به عنوان سرپوشی برای کنتمان شکافی که بین تولید و مصرف وجود دارد بکار گرفته شود).

از آن زمان به بعد، نه فقط اقتصاد ما که بخش عمده‌ای از مصرف ما هم نفتی می شود. نه این که مالکیت خصوصی نداشته باشیم. داریم همان گونه که در قرن نوزدهم هم داشتیم، ولی امنیت مالکیت و به طور کلی امنیت اجتماعی، سیاسی و فرهنگی و البته که اقتصادی نداریم. یعنی مهم نیست که در قوانین مدون من و شما ایرانی چه میزان حق و حقوق داریم و به اصطلاح بر روی کاغذ چه‌ها امکان پذیر است و چه‌ها نباید بکنند، در عمل، تجربه زندگی مان این است که اکثریت مطلق مان حق و حقوقی نداریم (البته می گویم اکثریت مطلق، چون همیشه بوده اند اقلیت بسیار کوچکی که برای هر کاری انگار جواز داشته اند!). خوب در این فضا، یکی این که تصمیمات اقتصادی به شدت سیاسی می شود (یعنی شمای نوعی، به خاطر رابطه ای که با یک مقام صاحب قدرت دارید یک تصمیم اقتصادی می گیرید نه این که به اصطلاح ضرب و تقسیم اقتصادی اش را کرده باشید) و چون این گونه است، رانت خواری در این نظام به صورت «فضیلت» در می آید و ذهنیت اقتصادی آدمها را به تباهی بیشتر می کشد. رانت خواری هم اول و آخر مصیبت اقتصادی در همه جاست. وقتی امنیت نیست و وقتی که تکلیف خیلی چیزها، حق و حقوق فردی، مالکیت، قرارداد، مشخص نیست، سرمایه گذاری در تولید غیر عقلانی می شود. در این مجموعه وقتی مازاد دارید یا آن را در جایی دفن می کنید (سابق در باغچه منزل دفن می کردید و حالا در بانک فرنگ - اگر در لندن و زوریخ نشود این کار را کرد خوب مازاد را به دویی می فرستید، مالزی هم بد نیست) یا برای این که به دست قدرتمندان نیفتد، بخش عمده اش را هزینه می کنید. هر کدام که بشود، اقتصاد از این مازادها جان نمی گیرد و توانمندتر نمی شود. جالب این که رانت خواری در ایران، برخلاف ادعائی که شماری از اقتصاددانان می کنند در انحصار بخش دولتی نیست. تجار محترمی که در بخش خصوصی احتکار می کنند تا قیمت‌ها بالا برود، به جز رانت خواری مگر چه می کنند؟

متأسفانه این وضعیت کلی با اندک تغییر - آنهم عمدتاً در سطح قضایا - شیوه غالب زندگی اقتصادی در ایران است. و بنده عرضم این است که تا زمانی که کار بر این مدار می چرخد، مشکلات اقتصادی ایران رفع نمی شود. پس به گمان من، برای برون رفت و یا حداقل تخفیف این مشکلات ما به اصلاحات اساسی سیاسی و اقتصادی و حتی فرهنگی نیازمندیم. بدون تحول

سیاسی، سیاست‌های اقتصادی نمی‌تواند مددکار باشد و بدون تحول اقتصادی، تحول سیاسی پایدار نخواهد بود. به تجربه تلخ و شیرین بشریت، این دو اگر قرار است موفق باشند، باید با هم و با پشتیبانی و حمایت یکدیگر اجرا شوند. بدون تحول فرهنگی هم این سیاست‌ها به بار نمی‌نشینند. پیشاپیش به این نکته نیز اشاره بکنم که باید از تمایلی که می‌کوشد با وعده‌های غیر واقعی و سریع‌السير این مصائب را بر طرف نماید، مقابله شود. چون این مشکلات راه حل ساده و بی درد و حتی کم درد ندارند. آگاهی به این واقعیت‌ها اما تحمل درد را امکان پذیر می‌نماید.

نگاهی به این لیست مشکلات و مصائب اقتصادی نشان می‌دهد که ما به کار و برنامه ریزی هم زمان در چند حوزه نیازمندیم. به عنوان مثال، به گمان من، علت اصلی تورم در جوامعی چون ایران کمی تولید و کاهش ادامه دار ارزش ریال و افزایش خارج از کنترل عرضه پول در اقتصاد است. کمی تولید اگر چه ریشه ساختاری و تاریخی دارد، ولی کاهش ادامه دار ارزش ریال به سیاست‌های دولت و فرار سرمایه از ایران مربوط می‌شود. فرار سرمایه، اگر چه دلایل اقتصادی هم دارد ولی علت اصلی آن سیاسی- فرهنگی است. کاهش ادامه دار ارزش ریال به بیانی یکی از علل فرار سرمایه است و هم یکی از پی‌آمدهای آن. قانونمند شدن امور و به ویژه تعیین تکلیف مالکیت خصوصی و بی تعارف، تقدس آن در یک نظام سرمایه‌داری، مقابله با مراکز چند گانه قدرت، مقابله جدی و قابل رویت و لمس با موارد عدیده ی قانون شکنی، کوشش عملی برای افزودن بر امنیت در جامعه بی گمان برای کاستن از تمایل به فرار سرمایه مفید خواهد بود. نه تنها این، بلکه اگر بتوانیم ایرانی‌ها را به وجود امنیت لازم و احترام به حق و حقوق اجتماعی شان متقاعد بکنیم، در آن صورت، سرمایه‌گذاری تولیدی هم در این جا تشویق می‌شود و انجام می‌گیرد. حرکت در این راستا می‌تواند بستری باشد برای تخفیف و حتی حذف این شکاف و اما کمبود تولید، برنامه ریزی می‌خواهد. در برابر تمایلی که می‌کوشد فشارهای تورمی را با تشویق واردات تخفیف دهد باید مقاومت کرده، مضار این سیاست را نشان داد- فکر می‌کنم الان می‌دانیم که این سیاست در عمل به چه صورتی در خواهد آمد! برای کشوری چون ایران که منابع ارزی قابل اطمینان و قابل توجه و پایدار ندارد، خطر این سیاست افزودن بر بدهی خارجی و بی اعتباری بین المللی است که به صورت بحران ارزش ریال در می‌آید و ضمن تشویق فرار سرمایه بر بحران تورمی می‌افزاید.

البته در این سالها بودند اقتصاددانانی که بدون توجه به این وجوه «غیر اقتصادی» خواهان حذف دولت از زندگی اقتصادی و سپردن کارها به دست

«بازار آزاد» هستند. در موارد مکرر در این باره نوشته‌ام که من با این سیاست، موافق نیستم. آن هم به این دلیل ساده که وقتی تکلیف حق و حقوق فردی نامشخص باشد و دولت هم کارآمد نباشد، اقتصاد بازار هم نتیجه نخواهد داد. به همین خاطر، معتقدم که با تمایلی که می‌کوشد در جوامعی چون ایران دولت را از زندگی اقتصادی حذف کند نیز باید مقابله شود. آن چه باید بشود تصحیح عملکرد دولت است نه حذف آن.

اولاً، هیچ نمونه تاریخی وجود ندارد که اقتصادی بدون نقش کارساز و موثر دولت در اداره‌ی امور توسعه یافته باشد.

ثانیاً، بخش خصوصی در ایران به دلایل گوناگون - از جمله به دلایل عدم امنیتی که وجود دارد - فاقد خصلت کارآفرینی است و در وجوه عمده، تمایل زیادی به باج‌طلبی (Rent seeking) دارد و این خصلت نیز، خصلت تازه‌ای نیست. با حذف دولت از زندگی اقتصادی و بدون آن چه‌هائی که باید انجام بگیرد، این بخش به جای کوشش در راستای افزودن بر تولید ارزش افزوده در اقتصاد، همه‌ی توان خود را صرف بخش توزیع نموده و می‌کوشد بدون دردسر به درآمدهای کلان‌تر دست یابد و این خصلتی است که چه در رژیم گذشته و چه در سالهای اخیر عیان‌تر از آن بود که کتمان کردنی باشد. با همه‌ی کمبودهائی که در اقتصاد وجود داشت و دارد این بخش به سرمایه‌گذاری برای افزودن بر تولید نه در گذشته علاقه داشت و در این راه پشتکار قابل توجهی نشان داد و نه در دوره‌ی حکومت کنونی و نه در آینده نزدیک نشان خواهد داد. البته شاید عامل اصلی، نبودن امنیت اجتماعی و بلا تکلیفی گسترده باشد ولی تن‌پروری و عادت به داشتن درآمدهای بادآورده هم در تداوم این مصیبت دخیل است که باید به طور جدی با آن مقابله شود.

به نظر من اگر قرار باشد بدون اصلاحاتی که لازم است - آن گونه که از قرائن پیداست، بخش‌های بیشتری در اختیار این بخش مسئولیت‌گریز و دلال مسلک قرار بگیرد، اقتصاد مملکت یا گرفتار بحران بی اعتباری بین‌المللی خواهد شد (به خاطر وارداتی که توانائی تامین مالی شان را نداریم) و یا تورم سیر صعودی خواهد گرفت. دلیل افزودن بر تورم هم این است که فعالیت‌های دلالی یکی از عمده‌ترین عوامل افزایش قیمت است چون هر دلالی بدون این که ارزش افزوده‌ای تولید کرده باشد، بسته به موقعیت، مقداری بر قیمت‌ها افزوده است. پس، قبل از هر چیز، راهی جز این نداریم تا همه‌ی امکانات را برای افزودن بر تولید ارزش و ارزش افزوده در اقتصاد بسیج کنیم. و همین جاست که بر می‌گردیم به ضرورت کنترل و محدود کردن قدرت سیاست‌پردازان و ایجاد شرایطی که امنیت اجتماعی از حرف فراتر رفته و با نهادهای

لازم حمایت گردد.

پس، در این که در ایران با مشکلات و مصائب فراوانی روبرو هستیم و در این که ساختار اقتصادی و سیاسی مخدوش و غیر کار آئی داریم حرفی نیست. ولی به نظر من، راه مقابله با این قدرت های اقتصادی و راه تصحیح این ناهنجاری ها این نیست که سیاست هایی در پیش بگیریم که موجبات تقویت همین مافیای اقتصادی را فراهم بکنیم.

همین جا پس این نکته را هم بگویم که بازاری که شماری از اقتصاددانان در ایران از آن حرف می زنند و از آن دفاع می کنند، یعنی بازاری مستقل از مداخلات گسترده و هر روزهی دولت، وجود خارجی ندارد. و اگر هم رگه های کم رنگی از چیزی شبیه به این نوع بازار در خاطره های گرد گرفته تاریخی بشر باشد، آنهم به مراحل اولیه ی نظام فئودالی و در مرحله ی ظهور و پیدایش مبادلات کالائی مربوط می شود که حتی در آن موقع نیز، پول در جریان به وسیله فئودال منطقه و یا سلطان ضرب می شد و از آن گذشته، نه حجم مبادلات قابل توجه بود و نه دائمی و ادامه دار.

تولید، تولید کالائی - تولید برای بازار - نبود و تنها تولید مازاد بر مصرف بود که به صورت کالا در آمده وارد مبادله می شد. و این مازاد اگر در یک سال بود، ممکن بود در سال دیگر نباشد. ولی سرمایه سالاری در گوهر نظام متفاوتی است که با کالائی شدن تولید و نیروی کار خصلت بندی می شود و به همین خاطر نیز هست که مداخلات هر روزهی دولت در بازار به شکل های مختلف، نه فقط موثر که ضروری می شود.

حتی در جوامعی که همین برنامه ی تعدیل را به جوامع پیرامونی صادر می کنند، گذشته از نقش چشمگیر و مستقیم دولت در اقتصاد (چه به صورت عرضه کننده کالا و خدمات و یا خریدار آنها) روز و هفته ای نیست که دولت برای ثبات آفرینی در بازار ارز مداخله نکند. از آن گذشته، کشوری وجود ندارد که در آن نرخ بهره ی بانکی از سوی دولت - از طریق بانک مرکزی - تعیین نشود و نرخ بهره به عنوان «قیمت پول» در نظام سرمایه سالاری اگر مهمترین «قیمت» در این نظام بازار سالار نباشد، یکی از مهمترین قیمت هاست. با این حساب، این روایت «غیر اقتصادی» بودن مداخلات دولت در وجه عمده نه در نتیجه ی یک استدلال مشخص و معلوم اقتصادی که دقیقاً یک موضع گیری روشن سیاسی است. با این همه، آن چه که باید بشود دموکراتیزه کردن و تصحیح خودسری های نهاد دولت است نه کوشش برای حذف آن از زندگی اقتصادی.

بحث اصلی بر خلاف آنچه که از سوی این دوستان عرضه می شود، بر

سر نقش داشتن و یا نداشتن دولت در امور اقتصادی نیست. یعنی، آتشی ترین مدافعان «بازار آزاد» نیز از «حذف کامل» دولت به واقع حذف کامل را منظور ندارند. یعنی، منظور این جماعت نیز برچیده شدن پول ملی، بانک مرکزی، ابزارهای دولت برای دفاع از مالکیت خصوصی، نظام گسترده نظامی و پلیس و نهادهای واضع و مجری قانون نیست. مجادله ی اصلی، در واقع، بر سر چگونگی این نقش و گسترای آن و دراصل بر سر ارجحیت های دولت است.

واما، درمورد ایران، چه باید کرد؟

اگرچه در پیش گرفتن سیاست های ضربتی و کوتاه مدت گاه لازم می شود ولی من بر آن سرم که برای کاستن از این مصائب باید در وجه عمده ای بکوشیم که نه فقط ساختار اقتصاد ایران که ساختار ذهن اقتصادی ایرانی ما هم متحول شود.

در این حوزه و در کوتاه مدت، باید بپذیریم که:

۱- دموکراسی و جامعه ی باز، در بطن خویش رسیدن به یک حداقلی از رفاه مادی برای همه ی شهروندان را نهفته دارد. یعنی در جامعه ای با فقر و نابرابری روزافزون یکی از اساسی ترین مختصات یک جامعه ی باز وجود نخواهد داشت [تخفیف مشکل فقر].

۲- دموکراسی و جامعه ی باز با نابرابری روزافزون و بی عدالتی گسترده جمع شدنی نیست. تخفیف نابرابری و بی عدالتی به سیاست های ویژه نیاز دارد و با حاکمیت بازار آزاد به دست نمی آید.

نهاد دولت در ایران باید در عمل بپذیرد که شهروندان نه موضوع توسعه که عامل توسعه اند و به همین سبب لازم است که نه فقط در زبان ها که در منافع احتمالی آن نیز سهیم باشند. یعنی، رفاه و آزادی غیر قابل تفکیک اند یا اگر به طور دیگر گفته باشیم، نه بدون آزادی، رفاه به دست آمدنی است و نه بدون رفاه، آزادی معنی دار است. این حداقل رفاه برای رسیدن به اهداف جامعه ضروری است [کوشش برای بازتوزیع ثروت و درآمد]. انگیزه ی شهروندی که حقوق ماهیانه اش برای پرداخت اجاره منزل مسکونی اش کفایت نمی کند، برای سخت کوشی و ابداع و کار به نفع جامعه و برای فاسد نشدن، چیست؟

با این حساب برگردیم به پرسشی که مطرح کردیم.

به نظر من، خطوط کلی این سیاست اقتصادی را می توان به صورت زیر خلاصه کرد. من بر آنم که این سیاست ها برای رفع و یا حداقل تخفیف دو دسته مشکلی که پیشتر بر شمردم، مفید خواهند بود:

مشخص کردن نقش ووظایف دولت
اصلاح ساختار دولت- دموکراتیزه کردن این ساختار
مقابله با فساد مالی گسترده و مزمن (دولتی، نهادهی، شخصی)
تصحیح نظام مالیاتی
مدیریت ثمر بخش تجارت خارجی
توجه به مسائل کارگری و اتحادیه‌ها
نهادسازی

آزادی مطبوعات و رهاسازی صدا و سیما از انحصار دولتی- احترام به حق و حقوق فردی.

باید یک بار دیگر تاکید بکنم که بدون تضمین آزادی بیان و عقیده و امنیت همه جانبه ی شهروندان و کوشش وقفه ناپذیر برای گسترش و تعمیق این آزادی‌ها و امنیت، این مصائب و مشکلات هم باقی می ماند. اگر به استفاده از استعاره ای مجاز باشم، اقتصاد ایران در وضعیتی است که به نظرم به یک «جراحی قلب باز» نیاز حتمی دارد پرداختن به دیگر وجوه بدون برخورد جدی به مقوله حق و حقوق فردی و امنیت اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در آن، به این می ماند که درباره جراحی پلاستیک در پیوند با بزرگی یا کوچکی بینی و یا برطرف کردن چین‌های صورت با یک دیگر مجادله کنیم.

فقدان سیاست ضد تورمی

در فروردین ۱۳۸۸ پایگاه خبری تحلیلی فرارو^{۲۲۸} با من درباره اقتصاد ایران مصاحبه کرده است که متن اش را در اینجا می آورم. به غیر از تصحیح اشتباهات خودم، در پاسخ ها تغییری نداده ام.

به طور کلی عملکرد اقتصادی احمدی نژاد را چگونه ارزیابی می کنید؟

بهبتر از من خبر دارید که ارزیابی این عملکرد چندان ساده و آسان نیست. چون اگر به ادعاهای دولت تکیه کنید تصویری که می دهند با آن چه که دیگر موسسات وابسته به همین حاکمیت - برای نمونه بانک مرکزی یا مرکز پژوهش های مجلس - به دست می دهند تفاوت دارد. از سوی دیگر، تا جایی که من خبر دارم ما آمارهایی که مورد توافق همگانی باشد - می خواهد در باره میزان بیکاری باشد یا حتی میزان تورم - در اختیار نداریم. با این همه، آن چه که می توانم بگویم این که آقای رئیس جمهور از همان ابتدا شعارهای بسیار جذابی می داد و هنوز هم می دهد ولی با آنچه که می شنویم به گمان من، در رسیدن به اغلب این اهداف موفق نبوده است. از آن داستان بردن پول نفت به روی سفره ها می گذرم ولی از چند منبع خبر داریم که تعداد کسانی که زیر خط فقر زندگی می کنند افزایش چشمگیری داشته است. خود شما مدتی پیشتر گزارش کرده بودید که از ۶۳ میلیون نفری که در طرح جمع آوری اطلاعات اقتصادی خانوار شرکت کرده بودند، به گفته آقای رئیس جمهور به ۵۳ یا ۵۴ میلیون نفر یارانه باید اختصاص داده شود. به این حساب، حتی به گفته آقای

رئیس جمهور در صد کسانی که وضع شان طوری است که باید به آنها «یارانه نقدی» داد، می شود، بین ۸۴ تا ۸۶ درصد و این رقم به واقع وحشتناک است. این که بعد، این ارقام را مشتمال دادند و کمتر کردند - چون به واقع دیده بودند که امکان تامین مالی اش را نداریم نه این که وضعیت تغییر کرده باشد تغییری در این واقعیت نمی دهد. وضعیت تجارت خارجی - یا اگر دقیق تر سخن گفته باشم، کسری تراز پرداختهای ایران - یعنی واردات منهای صادرات غیر نفتی - به شدت افزایش یافته و به اعتقاد من به مرحله بحرانی رسیده است. در ۶ ماه اول سالی که گذشت، واردات به ایران ۳۵٫۵ میلیارد دلار و صادرات غیر نفتی ما هم ۹٫۸ میلیارد دلار بود یعنی برای همین ۶ ماه ما ۲۵٫۷ میلیارد دلار کسری تراز داریم. در این رابطه، نه فقط مشکل تامین مالی این واردات هست بلکه این واردات افسار گسیخته مشکلات بسیار اساسی برای تولیدات داخلی فراهم کرده است. شماره قابل توجهی از صنایع داخلی در شرایط دشوار بحرانی هستند. واردات قابل توجه شکر، و برنج و منسوجات که مستند شده است و این وضعیت به خصوص در شرایط کنونی که بهای نفت به نسبت بهای بسیار زیاد نفت در تابستان سقوط چشمگیری کرده بخصوص مسئله آفرین است. واقعیت این است که برای تامین مالی این همه واردات دلارهای نفتی نداریم و دیر یا زود باید این واردات افسار گسیخته کنترل شود - یعنی غیر از این چاره ای نداریم - و در آن صورت، به احتمال بسیار زیاد تورم بسیار بیشتر خواهد شد و حتی بعید نیست با کمبود در بازارها روبرو بشویم. البته آقای رئیس جمهور و مدافعان ایشان خودشان را از تک و تانمی اندازند ولی می دانیم که منابع زیادی صرف پروژه های زودبازده شده است که به واقع بازده چندانی نداشته است. بطور کلی، با همه وعده هائی که داده شد، به گمان من این عملکرد به شدت منفی است. دقت کرده اید که به جزئیات سیاست پردازی نپرداخته ام - یعنی در این چند سال گذشته، در بسیاری از موارد، بگونه ای سیاست پردازی کرده اند که هیچ دولت مسئولیت شناسی این گونه رفتار نمی کند یا نباید بکند. بطور کلی شاهد اغتشاش اندیشه اقتصادی فراوانی بودیم - همین طور سردستی می توانم اشاره کنم به اختلافات وزارت کار و بانک مرکزی، به برچیدن سازمان برنامه سابق، به انحلال شورای پول و اعتبار - آن هم به این خاطر که با کاهش دستوری نرخ بهره موافق نبوده است. ما در این سالها نه یک سیاست باثبات ضد تورمی داشته ایم و نه معلوم بود که برای مقابله با بیکاری چه برنامه درازمدتی داریم. حتی به مقوله فساد مالی و اقتصادی با همه اشاراتی که آقای رئیس جمهور در موارد مکرر به آن کرد، توجه کافی و موثری نشده است. از یک طرف دولت آمارهای صادرات غیر نفتی اعلام می کند و درست چند روز بعد

وزیر کار همین دولت در تبریز اعلام می کند که ۸۰ درصد آن اصولاً صادرات غیر نفتی نیست. یعنی اگر به این وجه هم پردازیم، متوجه می شوید که مشکل خیلی جدی تر است.

فکر می کنید بحران جهانی اقتصاد تا چه حد در وضعیت ایران اثر گذار بوده است؟

این حرف درست است که این بحران جهانی بر اقتصادهای مختلف به خاطر میزان تعامل شان با اقتصاد جهانی پی آمدهای متفاوتی داشته است. ولی این ادعا که اقتصاد ایران از این پی آمدها برکنار مانده و حتی از «برکت بحران» سخن گفتن، به گمان من مسئولیت گریزانه است. این بحران از دو سو بر اقتصاد ایران تاثیر می گذارد. هرچه میزان صادرات غیر نفتی ما باشد، میزانش و یا رشدش با این وضعیت به دست انداز می افتد. از سوی دیگر، وضعیت بازار نفت - یعنی در تابستان که بهای نفت بشکه ای ۱۴۷ دلار بود و الان که به زیر ۴۰ دلار رسیده است بر اقتصادهای شدیداً وابسته به نفتی مثل اقتصاد ما، تاثیرات مخربی خواهد داشت. یکی از خطاهائی که از زمان آقای هاشمی شروع شد و به دوره آقای خاتمی ادامه یافت و در دوره آقای احمدی نژاد تشدید شد، وابسته تر شدن بودجه ریالی دولت به درآمدهای نفتی است. یعنی خبر دارید که هر ساله میزان قابل توجهی ارز را در بازار آزاد می فروشیم و درآمدهای ریالی اش صرف تامین مالی هزینه های مالی دولت می شود. خوب این امکانات به شدت کاهش یافته است و چون امکان افزایش درآمدهای مالیاتی زیاد نیست، راهی به غیر از این باقی نمی ماند که هزینه های دولتی را کاهش بدهیم. اجرای این سیاست، اگر به چنین سرانجامی برسیم، برای ایران بسیار مشکل آفرین خواهد شد.

برخی بر این عقیده اند علت اینکه ایران چندان از بحران جهانی آسیب ندید به خاطر این بود که جهانی شدن را نپذیرفته است. آیا اینکه ایران وارد سازوکار معادلات جهانی شدن نشده است خوب است یا بد؟

ببینید، مشکل ما در جای دیگری است. یعنی ما در ایران متأثر از این نگرش دو گانه نگر خودمان، معمولاً بر این گمانیم که یا باید بطور کامل جهانی شدن را بپذیریم و یا باید دور خودمان دیوار بکشیم. به نظر من هر دوی این دیدگاهها اشتباه است. به نظر من، باید با واریسی جنبه های مختلف برای تعامل بیشتر با اقتصاد جهانی کوشش کنیم ولی در عین حال، معتقدم که نباید کنترل همه چیز را به دست نیروهای کور بازار جهانی بسپاریم. مدلی که همین طور سردستی به ذهنم می رسد، مدل توسعه چینی است. یعنی بطور کنترل شده با اقتصاد جهان تعامل دارند. یعنی بازارهای خود را تا جائی باز می کنند که به نفع اقتصاد ملی

باشد. ولی ما در ایران، یک روز ۱۵۰ درصد تعرفه بر روی شکر می بندیم و بعد آن را به صفر می رسانیم و بعد دوباره وقتی کار خراب می شود، آن را به ۱۵۰ درصد می رسانیم. خوب این گونه سیاست پردازی در عمل سرازرانت خواری گسترده در می آورد که به واقع یک بلیه خیلی جدی تاریخی اقتصاد ماست.

نظر تان در مورد طرح تحول اقتصادی که دولت می خواست آنرا عملیاتی کند چیست؟

در این جا هم ناچارم به این نکته اشاره بکنم که تا جایی که من دنبال کرده ام، وجه عمده این «طرح تحول» این بود که یارانه ها را نقدی بکنند و به تعدادی پردازند و به تعدادی هم نپردازند. اگر چه برای ایران با وضعیتی که داریم، این سیاست خطرناک است ولی این اسمش «تحول اقتصادی» نیست. تحول اقتصادی باید خیلی حوزه های دیگر را هم در بر بگیرد. قانون قرارداد، مقوله سرمایه گذاری خارجی، عدم مداخله خودسرانه دولت در امورات اقتصادی، و سیاست پردازی اقتصادی بر مبنای مبانی شناخته شده اقتصاد، مقوله مالکیت خصوصی، و خیلی حوزه های دیگر. و اما در خصوص این طرح، به صورتی که مطرح شد، در اقتصادی چون ایران که فرهنگ اقتصادی مخشوشی داریم و هنوز از عصر مرکانتلیست ها این سوتر نیامده ایم، برای اجرای ثمر بخش این نوع برنامه ها خیلی کارهای دیگر باید کرد والی همین که به دنبال سیاست صندوق بین المللی پول و بانک جهانی برویم و گمان کنیم که می توانیم مشکلات عمدتاً ساختاری اقتصادمان را حل کنیم، به وضعیتی فرا خواهد روید که نه از تاک نشانی بماند و نه از تاک نشان. خوانده ام که می خواهند بنزین را بکنند لتری ۴۰۰ تومان، و یا پول برق و گاز و آب قرار است چندین برابر بشود. در کنارش، اول قرار بود به گفته آقای رئیس جمهور که پیشتر به آن اشاره کرده ام، به ۵۳ یا ۵۴ میلیون نفر بین ۵۰ تا ۷۰ هزار تومان یارانه بدهند. البته دیگر مدافعان این طرح از ارقام بیشتر سخن گفته اند. در این جا باید به چند نکته اشاره بکنم: قیمت بنزین و برق و آب و برق با این همه افزایش روبرو نبودند و یکی از بالاترین نرخ های تورمی جهان را داریم. وقتی که قیمت ها این گونه افزایش یابد معلوم است چه می شود. نکته دوم، هم به نظر من بر می گردد به فرهنگ و ذهنیت اقتصادی ما. امیدوارم خدمت مردم عزیز ایران جسارت نکرده باشم ولی ذهنیت اقتصادی ما خیلی مسئله دار است. یعنی اکثریت ما، با تولید و با تولید ارزش افزوده میانه خوبی نداریم و اگر امکان پذیر باشد بدمان نمی آید همه دلال بشویم. حالا شما مجسم بکنید که بیاید و به ۵۳ یا ۵۴ میلیون نفر، نفری مثلاً ۷۰ هزار تومان در ماه بدهید. و بعد یک خانواده ۵ نفره کارگر را در نظر بگیرید که اگر کار بکند میزان مزد ماهانه اش کمتر از ۳۰۰ هزار تومان

می‌شود- رقم دقیق اش را الان به خاطر ندارم ولی چند روز اعلام شد- ولی اگر کار نکند در آمدشان ماهی ۳۵۰ هزار تومان می‌شود. طبیعی است که این تتمه علاقه به کار کردن و تولید هم از بین برود. از طرف دیگر، من نظرم این است که اصولاً این گونه طرحها از محدوده کتاب درسی فراتر نمی‌رود- یعنی ضمانت اجرائی ندارد و اگر هم اثری داشته باشد به احتمال خیلی زیاد تاثیراتش مخرب خواهد بود. به گمان من، برای اقتصادی به شکندگی اقتصاد ما، سیاست‌های شوک درمانی به واقع خطرناک است. شوک اگر پی آمدهای مثبت درمانی داشته باشد در حوزه روان شناختی است نه اقتصاد و به همین خاطر من همیشه گفته‌ام که با سیاست‌های شوک درمانی اقتصادی مخالفم. اقتصاد ایران به بیماری می‌ماند که در بدنش چند و چندین حوزه عفونی دارد. شوک درمانی در اینجا بیشتر به این می‌ماند که به جای این که این مراکز عفونی را مشخص بکنید و بعد با دقت معلوم کنید که مثلاً روزی فلان مقدار آنتی بیوتیک باید مصرف شود تا پس از مدتی این مراکز عفونی خشک شده و بدن سالم بشود، بیاثید و آنتی بیوتیک یک ماهه را یک روزه به مریض بخورانید. من طیب نیستم و درباره طبابت مثل هزار و یک حوزه دیگر هیچ دانشی ندارم ولی تردید ندارم که این کار مریض را خواهد کشت. به نظرم به جای پیش گرفتن این سیاست‌ها، باید تا سرحد امکان از وارد آوردن شوک به اقتصاد خودداری کرده و به عوض با تنظیم سیاست‌های مالیاتی، کسب درآمد کرد. تقریباً در هیچ دوره‌ای از تاریخ ما، ثروتمندان مالیات زیادی نپرداخته‌اند و این باید اصلاح شود. گاز و آب و نفت و برق را به یک قیمت متعادل به همگان ارایه کنید، ولی از آنها که امکان مالی اش را دارند مالیات بگیرید. لازمه این کار البته تحول در عرصه‌های دیگری است. قبل از هر چیز، نه فقط باید نهادهای لازم برای اجرای موثر و ثمربخش این سیاست ایجاد شوند بلکه از همه مهم تر نهاد دولت باید کارآمد شود. موثر ترین شیوه برای کارآمد کردن دولت، هم باز گذاشتن دست مطبوعات و رسانه‌ها و بطور کلی تامین آزادی‌های مطروحه در قانون اساسی برای آحاد ایرانی است.

با توجه به سازوکار اقتصادی- اجتماعی ایران از نظر شما چه مدل اقتصادی ای برای ایران مناسب تر است؟

همان طور که بارها نوشته‌ام، من نظرم بر یک اقتصاد مختلط است. یعنی هم با دولتی کردن همه چیز مخالفم و هم با واگذاری گسترده و دلیل ام هم این است که هیچ نمونه تاریخی نمی‌شناسم که هیچ کدام از این دو الگو عمل کرده باشد. ولی گفتم، لازمه این کار تصحیح ساختار دولت و بطور کلی، شیوه تصمیم گیری اقتصادی و اجتماعی در ایران است. اگر بتوان از تکرار مراکز

قدرت در ایران جلوگیری کرد، خوب این کار به نفع اقتصاد است. حوزه ای که باید خیلی رویش کار بکنیم در برخورد مان به بخش نفت است. تازگی ها خواندم که یکی از نامزدهای ریاست جمهوری می خواهد پول نفت را مستقیماً به مردم بپردازد یعنی اگرچه آقای احمدی نژاد وعده داده بود پول نفت را روی سفره های ببرد حالا ایشان می خواهند این کار را بکنند. می دانم که بعضی از همکاران اقتصادی هم با این طرح موافق اند و گمان می کنند که این کار باعث کوچکی اندازه دولت می شود و بعد چون فقدان دموکراسی را هم به اندازه دولت وصل می کنند، در نتیجه این سیاست هم اقتصادش مطلوب می شود و هم پی آمدهای سیاسی اش. من خوب با هیچ کدام از این دیدگاهها موافق نیستم. من نظرم این است که در ایران قانونی بگذرانیم که درآمدهای نفتی فقط می تواند در پروژه هایی که به نفع حال و آینده اقتصاد است سرمایه گذاری شود و هیچ دولتی نمی تواند به آن به چشم بی تعارف پول های بادآورده بنگرد که بعد صرف واردات سیب زمینی و چلوار بشود. پول نفت به خاطر محدود بودنش، به واقع بخشی از سرمایه مملکت است و باید برای افزودن بر توان تولیدی اقتصاد سرمایه گذاری شود. چون تردید نیست که دیر یا زود این نفت تمام می شود و اگر اقدامات کافی برای ایجاد امکانات تولیدی دیگر صورت نگیرد، اقتصاد مملکت بد جوری به زمین خواهد خورد. ممکن است در زندگی من این اتفاق نیفتد ولی تردید ندارم که این گونه خواهد شد. یعنی نفت به پایان می رسد. باید با برنامه برای قطع وابستگی کشنده اقتصاد ایران به دلارهای نفتی برنامه ریزی کرد.

آیا می شود به طریقی عمل کرد که کشور هم به یک توسعه دست پیدا کند و هم در این مسیر توسعه فشار کمتری به اقشار پائین وارد شود؟

البته که می شود. ولی قبل از هر چیز، باید اراده سیاسی برای این کار وجود داشته باشد. باید بپذیریم که مردم ایران نه موضوع توسعه یا تنها داده ای در این فرایند بلکه عمده ترین فاعلان برنامه های توسعه اند. به حداقل رساندن همین فشارهایی که به آن اشاره کرده اید، باید یکی از اهداف توسعه باشد. البته توسعه اقتصادی بدون رشد اقتصادی به دست نمی آید. در نتیجه باید این نکته را در ذهنیت ها جا انداخت که بدون کار و با زهم کار و بدون تولید و باز هم تولید ارزش و ارزش افزوده به جایی نمی توان رسید. و البته که باید نهادهای لازم را برای این کارها آماده کرد. به سخن دیگر، باید در چند و چندین حوزه فعالیت بکنیم تا بتوانیم به اهدافی که داریم برسیم. یک بیماری تاریخی اقتصاد ما، امکانات گسترده رانت خواری در آن است. باید پذیرفت که اولاً، رانت خواری اگرچه در بخش دولتی بیشتر است ولی بخش خصوصی هم به این

ویروس آلوده است و ثانیاً، تا زمانی که این منافذ متعدد و گسترده رانت خواری را مسدود نکنیم، تولید و تولید ارزش افزوده در این اقتصاد به جریان نمی افتد و تا زمانی که تولید را سامان ندهیم، البته که مشکلات ما فقط می تواند بیشتر بشوند.

درباره یارانه‌ها: مصاحبه با رادیو زمانه

متن این مصاحبه درباره طرح هدفمندی یارانه‌ها در اردیبهشت ۱۳۸۹ در سایت رادیو زمانه^{۲۹} منتشر شد. به غیر از تصحیح اشتباهات خودم پاسخ‌ها را به همان صورتی که در آن موقع داده بودم، بازنویسی کرده‌ام.

«بحث هدفمند کردن یارانه‌ها این روزها در بین صاحب نظران با واکنش‌های متفاوتی روبرو شده. از یکسو تبعات تورمی این طرح موجب نگرانی شهروندان شده و از سوی حمایت‌هایی از جانب طرفداران اقتصاد غیر دولتی مطرح شده. طرفداران قطع یارانه‌ها اشاره می‌کنند که تداوم پرداخت یارانه‌ها در سال‌های آتی ناممکن است و یارانه‌ها به گونه عادلانه‌ای در بین خانوارها توزیع نمی‌شود. نظر شما در مورد این طرح چیست؟»

احمدسیف: به سؤال شما می‌توانم در دو سطح جواب بدهم. یکی این که در عرصه نظری می‌توان به این سؤال پرداخت که آیا پرداخت یارانه‌ها درست است یا این که موجب اغتشاش در عملکرد نیروهای بازار می‌شود؟ این تازه خودش پرسش دیگری را پیش می‌کشد که آیا شما موافق سپردن همه چیز به دست نیروهای بازار هستید یا خیر؟ اگر این الگو را قبول داشته باشید البته که باید یارانه‌ها حذف شود تا نیروهای بازار بدون این مداخلات عمل نکنند. البته همین جا بگویم که مقوله حذف یارانه‌ها بخشی از یک مجموعه سیاست‌هاست که در این ۲۵ سال گذشته سازمان‌های بین‌المللی مثل صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی اجرائی کردندشان را از کشورهای در حال توسعه طلب می‌کرده‌اند. یعنی دارم بر این نکته تأکید می‌کنم که اجرای همین بخش از این مجموعه

سیاست‌ها اگر با غفلت از دیگر سیاست‌ها همراه باشد، به هیچ یک از آن اهداف ادعائی نخواهد رسید. سیاست‌های دیگر خصوصی سازی اموال دولتی، رها سازی‌ها بازارها و آزاد سازی تجارت خارجی است. و اما پاسخ منطقی تر به سؤال شما به اعتقاد من این است که باید با توجه به مختصات اقتصاد و سیاست ایران به آن پرداخت. یعنی می‌خواهم بگویم که برخلاف بعضی از همکاران که دیده‌ام در ایران عمدتاً بحث را در عرصه نظری مطرح می‌کنند من نظرم این است که باید با توجه به مختصات اقتصاد ایران به آن پرداخت. وقتی شما این مختصات را در نظر می‌گیرید، به اعتقاد من پایه‌های استدلال کسانی که حتی در عرصه نظری خواهان اجرای آن در ایران هستند فرو می‌ریزد. اگر قرار است توزیع فرآورده‌ها و تخصیص منابع در اقتصاد به دست نیروهای بازار سپرده شود، در آن صورت برای این که اجرای این سیاست به اهداف خود برسد باید خیلی کارهای دیگر هم انجام بگیرد. قانون قرارداد، قانون انحصار، و رفع موانع موجود بر سرمایه‌گذاری و خصوصی سازی از جمله کارهایی است که باید قبل از اجرای این قانون انجام بگیرد تا با اجرای این سیاست در اقتصاد بتوان به اهداف ادعائی دست یافت. و چون این زمینه سازی‌ها انجام نگرفته است من با اجرای آن در شرایط کنونی ایران موافق نیستم. مثلاً فرض کنید که حتی در صورت اجرای آن، شرایط برای سرمایه‌گذاری فراهم شود. خوب بازار پول و سرمایه که در ایران از مداخلات نه همیشه مفید دولت رها نیست. نرخ بهره در این اقتصاد از بالا تعیین می‌شود و حتی کم اتفاق نمی‌افتد که اعطای تسهیلات بانکی هم به فرموده صورت می‌گیرد. همین طور است وضعیت نرخ ارز و قیمت در خیلی از بازارهای دیگر. خصوصی سازی یا آن چه که تحت این عنوان در ایران صورت می‌گیرد یک فریب کاری اقتصادی بیشتر نیست که واحدها را از انحصار دولتی به دست انحصارات نه دولتی و نه خصوصی واگذار می‌کنند (بنگرید به نمونه مخابرات). البته این ادعا که یارانه‌ها بطور عادلانه توزیع نمی‌شوند، هیچ گونه مبنای نظری استواری ندارد یا اگر به طور دیگری بگویم بر فرضیاتی استوار است که قابل اثبات نیستند. مثل شما یارانه نان و یا بنزین را در نظر بگیرید. اصلاً معلوم نیست که با چه شیوه ای اندازه گرفته اند که یارانه نان یا بنزین بطور غیر عادلانه ای توزیع می‌شود؟ در ایران شما ۷ میلیون اتومبیل دارید که حدوداً ۹۰ درصد آن پیکان و پراید هستند که گمان نمی‌کنم اتومبیل مورد علاقه ثروتمندان باشند! یا همین طور در خصوص نان، من به واقع نمی‌دانم بر چه اساسی ادعا می‌شود که توزیع یارانه نان غیر عادلانه است! یعنی روشن نیست چگونه محاسبه کرده اند که اغنیاء از یارانه بیشتری برخوردار می‌شوند؟

چرا دولت احمدی نژاد بر اجرای این طرح چنین تأکیدی دارد؟

احمدسیف: به نظر من علت اصلی کوشش دولت برای اجرای این قانون به احتمال زیاد آن مسایلی نیست که برای عموم مطرح می شود! بعضی از ادعاهائی که می شود به واقع مسخره اند. فقط مانده که سردرد و کمردرد مردم هم با هدفمند کردن یارانه ها رفع شود (برای نمونه بنگرید به تازه ترین ادعاهای آقای رضائی در طرحی که برای هدفمند کردن یارانه ها به دولت داده اند که قرار است در طول ۵ سال هم بهداشت مجانی شود و هم بیکاری و تورم حل شود و هم مردم دیگر مشکل مسکن نداشته باشند!). باری عمده ترین دلیلی که ارایه می شود تصحیح عملکرد بازار است. ولی من قبول ندارم که این دولت معتقد و یا نگران ایجاد یک اقتصاد بازار گرا در ایران باشد - چون واقعیت این است که هربار که آقای احمدی نژاد فرصتی پیدا می کند چند تا بدو بیراه به اقتصاد بازار می دهد. از آن گذشته، در همین ۴-۵ سال گذشته شواهد متعددی داریم که سیاست های دولت به روشنی برای محدود کردن دایره فعالیت بخش خصوصی در ایران عمل کرده است (برای مثال بنگرید به سهام عدالت - که اگرچه آن را بخشی از فرایند «خصوصی سازی» حساب می کنند ولی مدیریت آن واحدها قرار است هم چنان در دست دولت باقی بماند). یا مثلاً نگاه کنید به «خصوصی سازی» هائی که می کنند که همه چیز هست غیر از کوششی برای کوچک کردن بخش دولت و رها کردن مدیریت واحدها از مداخلات دولت (نمونه واگذاری مخابرات و یا شرکت صدرا). با این حساب، من فکر می کنم دلیل اصلی دولت این است که با خاصه خرجی هائی که کرده و می کند کسری بودجه قابل توجهی پیدا کرده است و طبیعتاً در این شرایط که بدهی دولت به بانکها افزایش چشمگیری داشته و همین طور به شرکت های داروسازی بدهی کلان دارد و همین طور به سازمان بیمه اجتماعی و از سوی دیگر، با همه شعارهائی که می دهند خودشان هم می دانند که وضع بخش نفت در اقتصاد ایران چندان رضایت بخش نیست. از آن گذشته، اوضاع بین المللی نفت هم قرار نیست دستخوش تحولات اساسی بشود و آن گونه که در مقطعی ادعا می شد نفت به بشکه ای ۲۰۰ دلار برسد. در آن صورت، لازم است دولت برای خودش یک منبع درآمدی پیدا بکند که به تمام وابسته به نفت نباشد تا کسری بودجه آن از کنترل خارج نشود. از سوی دیگر، من فکر می کنم که دولت هم چنان می خواهد علاوه بر کنترل سیاسی بر زندگی مردم یک کنترل غیر مستقیم اقتصادی هم داشته باشد. به عبارت دیگر، همان طور که آقای عبدی هم گفته اند دولت می کوشد «مادر خرج» بشود و نظامی ایجاد بکند که طبق قانون «همگان» از نظر مالی به دولت وابسته بشوند. چون خبر دارید که

طبق قانون قرار است به همه ایرانی یارانه نقدی پرداخت شود ولی تبصره‌هائی گذاشته اند که دولت بتواند - اگر ضروری دید - به بعضی‌ها بیشتر یارانه نقدی بدهد. ناگفته روشن است که همان طور که از عنوان این قانون هم روشن است اگر مراد به واقع «هدفمند» کردن باشد خوب طبیعتاً، یک عده‌ای از دریافت یارانه‌های نقدی حذف خواهند شد. به نظر من این بازی خطرناکی است که این دولت شروع کرده است. چون خودشان هم می‌دانند که با حذف یارانه‌های تورم چشمگیری پیش خواهد آمد - مضافاً سرمایه‌گذاری‌های لازم برای بروز کردن کارخانجات تولیدی در ایران صورت نگرفته است و بطور کلی هزینه تولید در ایران به خاطر کهنگی ماشین آلات و هزار و یک عامل دیگر - از جمله سوء مدیریت دولت - بالاست و در نتیجه تورم چشمگیر به یک معنا اجتناب ناپذیر خواهد بود. به نظر من دولت و یا مشاوران این دولت بر این باورند که اگر بتوانند با هرمیزان درآمدی که ایجاد می‌کنند، به دو یا سه میلیون نفر یارانه نقدی قابل توجه بدهند، این دویاسه میلیون می‌توانند برای کنترل بقیه جمعیت خیلی مفید باشند - به عبارتی همان کاری که از زمان انتخابات کذائی اخیر تا کنون کرده اند. ولی این بازی به گمان من بازی خطرناکی است. چون حذف یارانه‌ها و به خصوص گران کردن بنزین و برق و گاز وضعیت ناهنجار تولیدات داخلی را به مراتب ناهنجارتر می‌کند و بیکاری که همین الان هم مشکل بسیار جدی است با تعمیق و گسترش بحران بخش تولیدی اقتصاد بسیار جدی‌تر خواهد شد و بعید می‌دانم که پرداخت یارانه نقدی مددکار باشد.

و آیا پرداخت نقدی یارانه‌ها در میان مدت قابل اجرا است؟

احمد سیف: پاسخ پرسش شما بستگی دارد به این که چه میزان یارانه نقدی بدهند و به چه تعداد از جمعیت ایران. اگر بخواهند براساس نص صریح قانون به همگان بدهند یا به آن ارقامی نزدیک شوند که آقای احمدی‌نژاد در موارد مکرر وعده داده است، من فکر می‌کنم این قابلیت اجرایی ندارد. چون در نظر دارید که هرچه که میزان توافق نهائی دولت و مجلس باشد، دولت تنها می‌تواند ۵۰ درصد از درآمدهای حاصله را به صورت یارانه نقدی به مردم برگرداند و آن ۵۰ درصد باقی مانده هم قرار است ۲۰ درصد سهم دولت باشد و ۳۰ درصد به تولید کنندگان داخلی پرداخت شود. روشن است که اگر با حذف یارانه‌ها قرار باشد شما مثلاً ۱۰۰ تومان درآمد ایجاد کنید که بعد بتوانید ۵۰ تومان‌ش را به مصرف کنندگان بطور نقدی برگردانید، خوب، این جا شکافی پیش می‌آید. یعنی شما مصرف کننده که هزینه تان در کل ۱۰۰ تومان بیشتر شده است حالا برای جبران آن فقط ۵۰ تومان اضافه دارید. مدافعان دولت و مدافعان این قانون که وعده «بهبود سطح زندگی» مردم می‌

دهند تا جائی که من خبر دارم تا کنون توضیح نداده اند که در کوتاه مدت چگونه قرار است سطح زندگی مردم بهتر بشود؟ اگر هم منظورشان این باشد که با «تصحیح» عملکرد نظام بازار، اقتصاد رونق خواهد گرفت، همان طور که پیشتر هم گفته ام برای این که این گونه بشود کارهای متعدد دیگری هم ضروری است که قرار نیست انجام بگیرد و بعلاوه، این تناقض بین مشکلات حتمی کوتاه مدت و منافع احتمالی درازمدت را چگونه مدیریت خواهند کرد خبر ندارم. این که قربان و صدقه مردم برویم که پولی که به حساب شما واریز شد را پس انداز کنید و خرج نکنید، که در عمل به جایی نمی رسد. اگر قرار بود این جور مسایل با قربان و صدقه رفتن حل بشود که کار به این جا نمی رسید.

مدت ها تحلیل گران مسایل اقتصادی و سیاسی ایران معتقد بودند دولت احمدی نژاد در بین اقشار فرو دست پایگاه دارد و روستاییان و حاشیه نشینان و همینطور طبقه کارگر از دولت او حمایت می کنند؟ این حرف تا چه حد درست است؟

احمد سیف: من برای پاسخگویی به این پرسش شما آدم مناسبی نیستم. چون من سالهاست که از ایران به دورم و بار آخری هم که چند هفته ای ایران بودم ۷ سال پیش بود. در نتیجه، هیچ شاهی ندارم که نتیجه مشاهدات خود من باشد. با این همه بعید نمی دانم که در این ادعا رگه هایی از حقیقت باشد. البته درباره حمایت طبقه کارگر از دولت و سیاست هایش چندان مطمئن نیستم. ولی از سوی دیگر، به یاد داشته باشیم که آقای احمدی نژاد یک پوپولیست تمام عیار است که کم اتفاق نمی افتد که حرفهای زیبا می زند ولی ایرادی که به دولت ایشان دارم این است که اغلب این وعده هائی که می دهد با یک بسته سیاستی مناسب برای اجرایی شدن همراه نیست. به یاد داریم که در ۴ سال اول بارها وعده خود کفائی در تولید فرآورده های گوناگون داده اند که تقریباً هیچ کدام به وقوع نپیوست. به عوض - برای مثال - الان شالی کار مازندرانی هم برنج هندی و تایلندی مصرف می کند. البته فراموش نکنیم که در چند دوره گذشته - یعنی در ۸ سالی که آقای رفسنجانی رئیس جمهور بود و حتی در ۸ سال دوره آقای خاتمی مشاوران و سیاست پردازان دولت از وارسیدن وضع معیشت مردم عادی به شدت غفلت کرده بودند. متأسفانه در همه این ۱۶ سال مفاسد اقتصادی هم کم نبود. واگذاری ها در دوره آقای رفسنجانی - قبل از آنکه فتنه این سیاست ها را پائین بکشند - به بدترین شکل ممکن اختصاصی سازی بود. همین برنامه ها در دوره آقای خاتمی هم ادامه یافت و اگر به یاد داشته باشید در دوره اول که آقای احمدی نژاد برای ریاست جمهوری نامزد شده بود همه نامزدها درباره گسترده گی مفاسد اقتصادی کم شعار نداده بودند. تنها کسی که از مفاسد اقتصادی سخن نمی گفت، آقای رفسنجانی بود. یعنی می خواهم بگویم که

زمینه ذهنی برای نفوذ ادعاهای پوپولیستی منحط آقای احمدی نژاد در این سالها آماده شد. اگرچه ادعا می شود که در آن انتخابات هم تقلب هم شده بود ولی من به جد بعید می دانم که در دوره دوم که آقای رفسنجانی و آقای احمدی نژاد در برابر یک دیگر قرار گرفته بودند، تقلب عامل عمده ای بوده باشد. از سوئی گفته می شود که شهردار وقت تهران - یعنی همان آقای احمدی نژاد - ۳۰۰ یا ۳۵۰ میلیارد تومان از بودجه شهرداری را برای انتخابات هزینه کرد و از سوی دیگر درباره مبارزه با فساد هم کم شعار نمی داد. در برابرش هم آقای رفسنجانی قرارداد داشت که هر چه که نگاه مردم به او در شرایط کنونی باشد در آن موقع، رفسنجانی سمبل همه چیزهایی بود که در جمهوری اسلامی بدبود و نا خواستنی. در این ۴ سال اول هم احمدی نژاد کم درباره فساد مالی و اقتصادی و مافیا و قطع دست رانت خواران سخن نگفته است. این که در هیچ یک از این عرصه ها کار دندان گیری انجام نگرفته است با کنترلی که بر مطبوعات و ابزارهای دیگر ارتباط جمعی اعمال می شود البته که تا حدودی پنهان می ماند تا در آینده ای هنوز نیامده افشا شود. البته این روزها هم با خبر شده ایم که برای تطمیع مردم در طول همین انتخابت کذائی اخیر پولهای زیادی هزینه کرده اند. حتی گفته می شود بخشی از بدهی های معوقه بانکها هم پولهایی است که برای این منظور گرفته شده و در اختیار آدمهای مشخصی برای تطمیع مردم قرار گرفته است. در کنار این مسایل این نکته را هم باید در نظر داشته باشیم که در ایران ما نه مطبوعات پرسشگر داریم و نه آزادی بیان و عقیده - یعنی آقای احمدی نژاد یا هر مقام دیگری تقریباً می تواند هر وعده ای بدهد و از سوی هیچ نهادی هم به پرسش گرفته نشود. حزب و سازمان سیاسی و حتی سازمان های غیر دولتی فعال هم نداریم. مجلس هم که قرار است نهاد نظارت گری باشد با همت شورای نگهبان به صورت محلی برای تجمع و کیل الدوله ها در آمده است که اگر هم با وظایف خویش در قانون اساسی جمهوری اسلامی آشنا باشد، به آنها عمل نمی کند. در این که در میان این اقشار آقای احمدی نژاد حامی و طرفدار دارد من یکی تردیدی ندارم ولی این که میزانش به واقع به چه میزان است، اطلاع ندارم. ادعاهای رسمی هم در این میانه اندکی زیادی خنده دار است. یعنی وقتی از میزان چشمگیر حمایت از خویش سخن می گویند حتی برای یک لحظه هم از خود نمی پرسند که اگر نیمی از آن چه که ادعا می کنند درست بوده باشد، دولتی که این همه طرفدار داشته باشد دیگر چرا این همه بساط بگیر و ببند راه انداخته است و روز و هفته ای هم نیست که نشریه ای را تعطیل نکند و زن و مرد و پیرو جوان و کارگر و دانشجو را به زندان نیندازد و برایشان مجازات های شرم آور تعیین نکند. این ها که با یک دیگر جمع شدنی نیستند.

تمامی کشورها در اقدامی جهانی قصد دارند تا به هشت هدف در سال ۲۰۱۵ دست یابند. این اهداف شامل امحای فقر، مبارزه با بیسوادی، برابری جنسی، بهبود وضعیت سلامت کودکان، سلامت مادران، کنترل اپیدمیک بیماری ایدز، توسعه پایدار و نهایتاً مشارکت جهانی در راه توسعه است. تا پایان این طرح پنج سال باقی مانده است. از نظر شما آیا ایران قادر خواهد بود که به این اهداف دست پیدا کند؟

احمدسیف: این پرسش شما را جدی نمی گیرم. چون هر معیاری که بکار بگیرید یک توافق تقریباً همگانی وجود دارد که در این سالها فقر و فلاکت در ایران به شدت افزایش یافته است. حتی اگر آمارهای خانوار را که مرکز آمار مدتی پیشتر منتشر کرده بود در نظر بگیرید براساس معیارهای دولتی دوسوم جمعیت ایران زیر خط فقر قرار دارند - یعنی ۴۷ میلیون نفر - اگر به خاطر تان مانده باشد کسانی که در خوشه یک و دوزندگی می کنند. بعد هم خبر دارید که با دستپاچگی مباحث مربوط به خوشه بندی را جمع کردند و رئیس مرکز آمار را هم کنار گذاشتند تا از این شکرهای زیادی نخورد. با اجرا کردن قانون هدفمند کردن یارانه ها تردید ندارم که میزان فقر باز هم بیشتر خواهد شد. برابری جنسی هم که با قوانین جمهوری اسلامی تناقض دارد و تا موقعی که این محدودیت های قانونی وجود داشته باشد، دست نیافتنی است. اگر جمهوری اسلامی به چنین برابری اعتقاد داشت که دیگر لازم نبود زنان فعال در کمیسیون یک میلیون امضا را چپ و راست به زندان بیندازد و برایشان اتهامات شرم آور ابداع کند. از این نکات که بگذرم رسیدن به این اهداف برنامه ریزی می خواهد و این دولت کنونی هر حسنی که داشته باشد یک «عیب» عمده را ندارد و این که برنامه پذیر نیست. اصلاً به برنامه ریزی اعتقاد ندارد. متأسفانه اخباری که درباره مسایل بهداشتی و سلامت در ایران داریم تصویر بسیار نگران کننده ای را نشان می دهد. تازگی ها در خبری از تهران می خواندم که سن سکه قلبی در ایران به اندکی بیشتر از سی سال رسیده است. آن وقت شما انتظار دارید چنین حکومتی برای سلامت مادران و کودکان برنامه داشته باشد! تازگی ها که حتماً از ایران خبر دارید از کوشش برای افزایش جمعیت تا ۱۵۰ میلیون نفر سخن می گویند و از مخالفت علنی آقای احمدی نژاد برای کنترل جمعیت. من البته امیدوارم که برای اجرائی کردن این نظریه منحنی و منحرف و مسئولیت گریزانه دست به اقدام نزنند ولی اگر منابع ناچیز دولت برای این کار صرف شود تردید نداشته باشید که وضع از آن چه که هست بسی بدتر و ناهنجارتر خواهد شد. آقای احمدی نژاد و شماری از مدافعان دو آتشه ایشان طوری سخن می گویند که ما انگار در زمان و زمانه جنگ احد زندگی می کنیم که اگر تعداد جمعیت بیشتر باشد خوب ما آدمهای بیشتری داریم که در رکاب معصومین برای پیشبرد امور شمشیربزنند. نه آقای احمدی نژاد در نظر می گیرد و نه این آدمهایی که

در مقامات مختلف بله قربان گوئی می کنند که زاد و ولد بیشتر هم کودکان بیشتر لازم دارد و هم دبستان و هم دبیرستان و هم دانشگاه و هم بعد کار می خواهد و هم خانه و مسکن و سرپناه و این در حالی است که هنوز هم جامعه ایرانی ما دارد برای افزایش جمعیت سالهای اول جمهوری اسلامی هزینه های بیشماری می پردازد و به واقع که کودنی زاید الوصفی می خواهد که آدم آزموده را دو باره بیازماید. ولی چه می شود کرد این جا ایران است و ایران هم فعلاً همین است که مشاهده می کنید.

پانوشته‌ها

- (۱) کیهان ۸ فروردین ۱۳۵۷ نوشت «درمقابل ۱۳,۵ میلیارد دلار واردات، صادرات غیر نفتی کشور حتی به ۵۰۰ میلیون دلار نرسید» ص ۸
- (۲) سرمایه ۷ مهر ۱۳۸۸ ص ۲. از شبهات و تردیدهایی که درباره صحت ارقام صادرات غیر نفتی ایران در این سالها وجود دارد می گذرم
- (۳) مشاهده کنید رستاخیز ۱۱ خرداد ۱۳۵۷ در این باره چه نوشته بود: «بحث بر سر این نیست که واردات بی حد و حساب و فزاینده چه به روز و روزگار کشاورزی و دامپروری می آورد و یا چرا پاره ای از اقلام وارداتی نظیر تخم مرغ و غیره که با پول و دارائی ملت ولی بدون در نظر گرفتن جوانب امر اخیرا از خارج خریداری شده اینک معدوم می شود و یا چگونه بسیاری از لاشه هیا گوسفندان وارداتی به علت فساد روانه چاهها شده و یا چه تعداد گوسفندان زنده خریداری شده از ممالک گوناگون به علت ضعف در بین راه یا به محض ورود تلف می شوند و یا موارد دیگر در همین زمینه که به قول ایشان باید جداگانه بررسی شود»، سخن رانی دکتر ستاری ص ۲۲
- (۴) روزنامه رستاخیز، ۱۶ بهمن ۱۳۵۶ [ویژه بودجه] این ارقام را به دست داده است. [ارقام به میلیارد ریال].

وزارتخانه	۱۳۵۶	۱۳۵۷
۱- جنگ	۵۵۶	۷۰۰
۲- آموزش و پرورش	۱۷۰	۲۱۳
۳- فرهنگ و هنر	۵,۴	۶,۳
۴- بهداشتی	۴۵,۴	۵۶,۶
۵- کشاورزی و عمران	۲۱,۳	۱۸,۱
۶- دانشگاههای ایران	۴۶	۵۷
۷- تربیت بدنی	۲,۶	۳,۶
جمع ردیف ۷-۲	۲۹۰,۷	۳۵۴,۶

(۵) رسالت ۲ دی ۱۳۷۲ ص ۵

(۶) حکومت اسلامی که برایش توطئه پنداری هم استراتژی و هم تاکتیک است. به نشریاتی که از ایران می رسد بنگرید. برای دوره پیشین نیز، کتاب «پاسخ به تاریخ» شاه سابق و حتی کتاب خواندنی «دیروز، امروز، فردا» نوشته داریوش همایون نیز بسیار روشنگرند. و هیچ کس هم به این پرسش ساده جواب نمی دهد که مگر ایران در معادلات بین المللی چکاره است که این همه توطئه بر علیه اش لازم باشد؟ واقعیت تلخ این بود که در همه این سالها، فقط کافی بود یک ماه از ما نفت نخرند. نه از «اقتصاد ما» توانی باقی می ماند و نه از «سیاست ما». حالا تا کی این حضرات می خواهند به این نحو، سرشان را در برف فرو کرده، این داستانها را بگویند، نمی دانم. کل فروش ایران از نفت در ۴ سال دولت نهم که افزایش چشمگیری یافته بود، ۳۸۰ میلیارد دلار بود درحالی که فقط سه کمپانی غربی- رویال داچ شل، اکسون موبیل و بی پی

در سال ۲۰۰۸، در کل ۱۲۶۷ میلیارد دلار در آمد داشته اند. یعنی در آمد سالانه سه کمپانی غربی بیش از سه برابر در آمد نفت ایران در ۴ سال دولت نهم بود. این حضرات طوری سخن می گویند که اگر نفت ایران در مبادلات جهانی نباشد، اقتصاد بین المللی به زمین خواهد خورد! و در نظر نمی گیرند که وابستگی خود ما به دلارهای نفتی چندین بار از وابستگی احتمالی اقتصاد دیگران به نفت ما بیشتر است. برای موقعیت مالی این شرکت ها بنگرید به :

http://money.cnn.com/magazines/fortune/global500/2009/full_list/

(۷) ناصر حق جو: بررسی «اقتصادی» خسارات جنگ، (۶۷-۱۳۵۹)، ایران فردا، شماره ۸، مرداد-شهریور ۱۳۷۲، ص ۲۳

(۸) رسالت ۲۰ مهر ۱۳۷۱، ص ۱۵

(۹) برای مثال، تنها به یک نمونه اشاره می کنم. در روزنامه ها خواندم و در تلویزیون دولتی به چشم خویش دیدم که از افتتاح شهری به نام «پردیس» در مجاور رودهن سخن گفته بودند. آنچه در تلویزیون دیده بودم به نظر چشمگیر می آمد. یک هفته بعد از جاده هراز به شمال می رفتم. در آنسوی رودهن غیر از اسکلت چند ساختمان و یک ساختمان تمام شده (ظاهراً همانی که مورد بازدید رئیس جمهور قرار گرفته بود)، اثر و نشانه ای از شهر «پردیس» نبود. این که این شهر را تمام کرده اند یا خیر، خبر ندارم مضافاً که چند سالی است که به ایران سفر نکرده ام.

(۱۰) رسالت، ۱۳ آذر ۱۳۷۲، ص ۱۵

(۱۱) رسالت ۱۵ آذر ۱۳۷۲ ص ۱۵

(۱۲) رسالت ۱۶ آذر ۱۳۷۲ ص ۱۵

(۱۳) صفحه اول، شهریور ۱۳۷۳، ص ۱۹

(۱۴) پیام امروز، شماره ۶، ص ۱۲۹

(۱۵) بعید نمی دانم که افشاگری روزنامه نگاران اصلاح طلب از رفسنجانی که در دوره خاتمی انجام می گرفت، به این خاطر بوده باشد، یعنی می خواستند این را گفته باشند که ریشه مشکلات دوره خاتمی به دوره قبل از او بر می گردد.

(۱۶) برای اطلاعات بیشتر بنگرید به «فساد اقتصادی در ایران، زمینه ها و پی آمدها» به همین قلم در آرش، شماره ۱۰۱ ژوئیه ۲۰۰۸.

(۱۷) http://www.asle44.ir/special/_13.php

(۱۸) این فصل را از کتاب «اقتصاد سیاسی خودمانی»، H&S Media، ۲۰۱۱ نقل کرده ام چون در پیوند با دیگر مقاله های این کتاب روشنگرانه است.

(۱۹) این مقاله در ۱۳۸۴ چند ماهی پس از پیروزی آقای احمدی نژاد در دوم انتخابات ریاست جمهوری ایران نوشته شد.

(۲۰) باید بگویم که مدتی بعد تبلیغات زیادی درباره «سهام عدالت» آغاز شد. به درستی نمی دانم به چه تعداد از مردم سهام عدالت داده اند ولی درجائی خواندم که مدتی پیش از انتخابات کذائی ۱۳۸۸ دولت تصمیم گرفت از منابعی که هنوز مشخص نشده «سود سهام عدالت» هم بپردازد که این جا هم به تعدادی پرداخته اند. در این یکی دو سال اخیر، یا من ندیده ام یا این که دولت فحیمه فقیه سهام عدالت را پائین کشیده است.

(۲۱) <http://khabaronline.ir/news-127435.aspx>

(۲۲) سایت تابناک ۱۷ بهمن ۱۳۸۹ کد خبر ۱۴۶۳۶۷

(۲۳) سایت فردانیوز ۱۶ بهمن ۱۳۸۹ کد خبر ۱۳۶۰۶۵

(۲۴) <http://www.aftabnews.ir/vdcg3x9y.ak93t4prra.html>

(۲۵) http://dev.roozonline.com/typo3temp/tx_ncstaticfilecache/dev.roozonline.

com//persian/news/newsitem/article/-7bd6d1881a.html/

۲۶) http://econews.ir/fa/NewsContent-id_152812.aspx

۲۷) درباره پی آمدهای عدم پرداخت یارانه نقدی تولید بنگرید به :

<http://www.hezbollahmoezeh.net/?module=reviews&nid=867>

۲۸) بنگرید به مقدمه من بر کتاب « استعمار پسامدرن » تهران، نشر دیگر ۱۳۸۲

۲۹) <http://www.ilna.ir/newsText.aspx?ID=66211>

۳۰) <http://www.sarmayeh.net/ShowNews.php?51579>

۳۱) <http://www.mardomsalari.com/Template1/News.aspx?NID=73283>

۳۲) <http://www.ilna.ir/newstext.aspx?ID=70996>

۳۳) <http://www.autnews.cc/node/1868>

۳۴) این منبع نسخه ای از این قانون را به دست داده است:

<http://hesabdartabriz.persianblog.ir/page/26>

۳۵) http://www.donya-e-eqtesad.com/Default_view.asp?@=176423

همانجا ۳۶)

۳۷) <http://www.tehrooz.com/1388/6/4/TehranEmrooz/135/Page/9/Index.htm>

۳۸) <http://aftabnews.ir/vdcgnt9y.ak93w4ppra.html>

۳۹) <http://www.tabnak.ir/fa/pages/?cid=92784>

۴۰) <http://www.makki.ir/node/1484>

۴۱) <http://www.baztabonline.mihanblog.com/post/archive/1388/6>

۴۲) http://www.donya-e-eqtesad.com/Default_view.asp?@=176423

۴۳) http://www.donya-e-eqtesad.com/Default_view.asp?@=176423

۴۴) <http://jahannews.com/vdciwqaaq.t1av52bcct.html>

۴۵) <http://www.vatanemrooz.ir/1389/5/13/VatanEmrooz/476/Page/5/>

۴۶) <http://www.ilna.ir/newsText.aspx?ID=135652>

۴۷) <http://www.boursenews.ir/fa/pages/?cid=32927>

۴۸) <http://www.ghatreh.com/news/4190370.html>

۴۹) <http://www.parset.com/News/ShowNews.aspx?Code=162534>

۵۰) <http://sabainfo.ir/newsdetail-9254-fa.html>

۵۱) <http://www.hamshahri.org/news-111473.aspx>

۵۲) <http://www.gostaresonline.com/top-news/57523-2010-08-30-07-01-55.html>

۵۳) <http://www.shafaf.ir/fa/pages/?cid=17171>

۵۴) <http://khabaronline.ir/news-80556.aspx>

۵۵) http://www.iccim.ir/fa/index.php?option=com_content&view=article&id=9909:1389-01-31-06-08-12&catid=1:---&Itemid=81

۵۶) <http://www.kaleme.com/1389/03/29/klm-23304/>

۵۷) <http://www.ilna.ir/newsText.aspx?ID=139289>

۵۸) http://www.armandaily.ir/index.php?option=com_content&view=article&id=18512:2010-08-04-16-39-21&catid=52:2009-08-14-13-46-21&Itemid=86

۵۹) <http://www.khabaronline.ir/news-62330.aspx>

۶۰) <http://www.hamshahrionline.ir/news-113087.aspx>

۶۱) <http://www.hamshahrionline.ir/news-112836.aspx>

۶۲) <http://hamshahrionline.ir/news-86452.aspx>

۶۳) <http://hamshahrionline.ir/news-84093.aspx>

۶۴) <http://www.dw-world.de/dw/article/0,,4518653,00.html>

۶۵) http://www.metalsnews.ir/index.php?option=com_content&task=view&id=1551&Itemid=64

۶۶) <http://www.aftabnews.ir/vdccc1qs12bqx18.ala2.html>

- ٦٧) <http://www.hamshahrionline.ir/news-114130.aspx>
- ٦٧) <http://www.hamshahrionline.ir/news-113769.aspx>
- ٦٩) <http://www.hamshahrionline.ir/news-113694.aspx>
- ٧٠) <http://www.mehrnews.com/fa/newsdetail.aspx?NewsID=1167174>
- ٧١) <http://www.ilna.ir/newsText.aspx?ID=145094>
- ٧٢) <http://www.ilna.ir/newsText.aspx?ID=145094>
- ٧٣) <http://www.shafaf.ir/fa/pages/?cid=27634>
- ٧٤) <http://khabaronline.ir/news-92112.aspx>
- ٧٥) <http://jahannews.com/vdchm6nz-23nxqd.tft2.html>
- ٧٦) <http://jahannews.com/vdcefv8zxjh8xni.b9bj.html>
- ٧٧) <http://www.aftabnews.ir/vdch6vnzz23nvvd.tft2.html>
- ٧٨) http://www.jobportal.ir/S1/?ID=15_3_236
- ٧٩) <http://www.fararu.com/vdcdsz0o.yt0jn6a22y.html>
- ٨٠) <http://aftabnews.ir/vdciz3a3.t1a3z2bcct.html>
- ٨١) <http://www.ilna.ir/newsText.aspx?ID=69417>
- ٨٢) <http://www.ilna.ir/newsText.aspx?ID=69202>
- ٨٣) <http://www.ilna.ir/newsText.aspx?ID=69202>
- ٨٤) <http://www.ilna.ir/newsText.aspx?ID=69202>
- ٨٥) <http://aftabnews.ir/vdciz3a3.t1a3z2bcct.html>
- ٨٦) <http://www.fararu.com/vdcf0tdj.w6dv1agiiw.html>
- ٨٧) <http://www.fararu.com/vdccisq0.2bqmo8laa2.html>
- ٨٨) <http://www.jahannews.com/vdcen78o.jh8efi9bbj.html>
- ٨٩) http://www.jobportal.ir/S1/?ID=15_3_236
- ٩٠) <http://www.ilna.ir/newsText.aspx?ID=125507>
- ٩١) http://www.armandaily.ir/index.php?option=com_content&view=article&id=12346:-----600---&catid=52:2009-08-14-13-46-21&Itemid=86
- ٩٢) <http://www.eshterak.info/news/2011/01/post-902.html>
- ٩٣) http://www.tehrooz.com/1388/12/1/TehranEmrooz/274/Page/7/TehranEmrooz_274_7.pdf
- ٩٤) <http://khabaronline.ir/news-52604.aspx>
- ٩٥) <http://khabaronline.ir/news-52666.aspx>
- ٩٦) <http://www.mehrnews.com/fa/newsdetail.aspx?NewsID=1058859>
- ٩٧) <http://www.ilna.ir/newsText.aspx?ID=114042>
- ٩٨) http://www.donya-e-eqtesad.com/Default_view.asp?@=201074
- ٩٩) <http://www.mardomsalari.com/TEMPLATE1/News.aspx?NID=66782>
- ١٠٠) <http://www.khabaronline.ir/news-20777.aspx>
- ١٠١) <http://zahedanpress.com/content/view/497/36/>
- ١٠٢) http://www.donya-e-eqtesad.com/Default_view.asp?@=199511
- ١٠٣) <http://www.mardomsalari.com/Template1/News.aspx?NID=73197>
- ١٠٤) <http://www.foodna.ir/14924-fa.html>
- ١٠٥) <http://www.mardomsalari.com/Template1/News.aspx?NID=69477>
- ١٠٦) <http://rahekargarlinkdooni.wordpress.com/2009/10/25/yaran-3/>
- ١٠٧) <http://www.hamshahri.org/news-87011.aspx>
- ١٠٨) <http://www.hamshahri.org/news-85618.aspx>
- ١٠٩) <http://forum.persiantools.com/t131409-page5.html>
- ١١٠) <http://www.hamshahri.org/news-87011.aspx>
- ١١١) <http://www.hamshahri.org/news-87011.aspx>
- ١١٢) <http://tondar90.blogfa.com/8805.aspx>
- ١١٣) <http://www.isna.ir/ISNA/NewsView.aspx?ID=News-1381388>

۱۱۴) <http://khabaronline.ir/news-88091.aspx>

۱۱۵) <http://banki.ir/akhbar/1-news/3627-miniatur>

۱۱۶) <http://www.farsnews.net/newstext.php?nn=8810021268>

۱۱۷) <http://www.farsnews.net/newstext.php?nn=8810021268>

۱۱۸) <http://khabaronline.ir/news-88124.aspx>

۱۱۹) <http://www.sarmayeh.net/ShowNews.php?56360>

من این اطلاعات را از این شماره روزنامه سرمایه گرفته بودم ولی پس از توقیف آن حتی این صفحات هم از اینترنت حذف شده اند. خلاصه ای از آن را در این آدرس هم می توان یافت:

<http://www.khabaronline.ir/news-2709.aspx>

۱۲۰) http://www.ranenews.com/index.php?option=com_content&view=article&id=1789:-----2500---&catid=19:1389-07-06-20-21-52&Itemid=263

۱۲۱) <http://www.khabaronline.ir/news-137201.aspx>

۱۲۲) <http://autojournalists.blogfa.com/post-97.aspx>

(۱۲۳) همانجا

(۱۲۴) همانجا

۱۲۵) http://www.carx1.com/section/full/sub_section/articles/id/419

(۱۲۶) همانجا

(۱۲۷) همانجا

(۱۲۸) همانجا

۱۲۹) <http://jahannews.com/vdcf1edt.w6dceagiw.html>

۱۳۰) <http://jahannews.com/vdcb8gbs.rhbwwpiuur.html>

۱۳۱) <http://jahannews.com/vdcb8gbs.rhbwwpiuur.html>

۱۳۲) <http://www.fararu.com/vdchmqni.23n-6dfft2.html>

(۱۳۳) همه آن چه که نقل کرده ام از این مقاله است

<http://www.fararu.com/vdchmqni.23n-6dfft2.html>

۱۳۴) <http://www.fararu.com/vdcg7n9x.ak9xz4prra.html>

(۱۳۵) همانجا

۱۳۶) <http://www.tabnak.ir/fa/pages/?cid=64604>

(۱۳۷) همانجا

۱۳۸) <http://www.ilna.ir/newsText.aspx?ID=153352>

۱۳۹) <http://www.ilna.ir/newsText.aspx?ID=152767>

۱۴۰) <http://aftabnews.ir/vdcirqazqt1auq2.cbct.html>

۱۴۱) <http://foodna.ir/17527-fa.html>

۱۴۲) <http://www.farheekhtegan.ir/content/view/11455/32/>

۱۴۳) <http://www.hamshahrionline.ir/news-108274.aspx>

۱۴۴) <http://www.hamshahrionline.ir/news-105316.aspx>

۱۴۵) <http://www.hamshahrionline.ir/news-108806.aspx>

۱۴۶) <http://www.hamshahrionline.ir/news-117376.aspx>

۱۴۷) <http://www.jamejamonline.ir/newstext.aspx?newsnum=100887823628>

۱۴۸) <http://www.hamshahrionline.ir/news-116714.aspx>

۱۴۹) <http://khabaronline.ir/news-91547.aspx>

۱۵۰) <http://khabaronline.ir/news-91002.aspx>

۱۵۱) <http://khabaronline.ir/news-90712.aspx>

۱۵۲) <http://www.daneshju.ir/forum/f658/t19578.html>

۱۵۳) http://ytcr.ir/persian/index.php?option=com_content&task=view&id=173&Itemid=44

۱۵۴) <http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=8806280785>

- ۱۵۵) <http://www.mim.gov.ir/index.php?name=news&file=article&sid=7193>
 ۱۵۶) <http://www.qudsdaily.com/archive/1389/html/2/1389-02-16/page15.html>
 ۱۵۷) <http://www.qudsdaily.com/archive/1389/html/2/1389-02-16/page15.html>
 ۱۵۸) <http://www.qudsdaily.com/archive/1389/html/2/1389-02-16/page15.html>
 ۱۵۹) <http://www.farheekhtegan.ir/content/view/12001/32/>
 ۱۶۰) <http://donyaelebas.com/?gid=E49B2620ACED4f5f9D3F5E5E373E0E65&KGE=170>
 ۱۶۱) <http://www.farheekhtegan.ir/content/view/12001/32/>
 ۱۶۲) <http://www.farheekhtegan.ir/content/view/11970/32/>
 ۱۶۳) <http://www.daneshju.ir/forum/f658/t19578.html>
 ۱۶۴) http://www.mardomak.us/story/Majles_Not_Approved_Ahmadinejad_Demand
 ۱۶۵) <http://www.farsnews.net/newstext.php?nn=8812210420>
 ۱۶۶) <http://www.farsnews.net/newstext.php?nn=8812190222>
 ۱۶۷) http://www.tehrooz.com/1388/12/1/TehranEmrooz/274/Page/7/TehranEmrooz_274_7.pdf
 ۱۶۸) <http://www.shafaf.ir/fa/pages/?cid=15061>
 ۱۶۹) <http://www.shafaf.ir/fa/pages/?cid=15067>
 ۱۷۰) <http://www.shafaf.ir/fa/pages/?cid=14861>
 ۱۷۱) <http://www.aftabnews.ir/vdcbw9b9.rhbz9piuur.html>
 ۱۷۲) <http://www.ilna.ir/printable.aspx?ID=76177>
 ۱۷۳) <http://www.seratnews.ir/fa/pages/?cid=3594>

(۱۷۴) همانجا

(۱۷۵) همانجا

(۱۷۶) همانجا. برای رقم ۵۶۰۰۰ میلیارد تومان بنگرید به سایت الف
<http://alef.ir/1388/content/view/51981/>

- (۱۷۷) روزنامه سرمایه، ۷ مهرماه ۱۳۸۸ ص ۲
 ۱۷۸) <http://www.ilna.ir/newsText.aspx?ID=120418>
 ۱۷۹) <http://www.ilna.ir/printable.aspx?ID=76177> جدول شماره ۱
 ۱۸۰) <http://www.khabardaan.com/News/104013.htm>
 ۱۸۱) <http://www.ilna.ir/newsText.aspx?ID=125507>
 ۱۸۲) <http://www.ilna.ir/newsText.aspx?ID=126175>
 ۱۸۳) <http://www.ilna.ir/newsText.aspx?ID=125900>
 ۱۸۴) <http://shafaf.ir/fa/pages/?cid=21243>
 ۱۸۵) <http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=8510010007>
 ۱۸۶) <http://www.dw-world.de/dw/article/0,,5643152,00.html>

(۱۸۷) بنگرید به:

Coilin Nunan: " Oil,Currency and the War on Iraq", in,
<http://www.Feasta.org/documents/papers/oil> www.Feasta.org/documents/
 papers/oil 1htm

(۱۸۸) به نقل از:

Behind the Invasion of Iraq, Aspects of India's Economy, No. 33-34,
 Dec.2002, p. 30.

(۱۸۹) بنگرید به:

W.M.Scammell: The International Economy since 1945, Macmillan Press,
 1983, p. 226

- (۱۹۰) ارقام بهای ارز را از آرشیو روزنامه دیبای اقتصاد گرفته ام.
 ۱۹۱) <http://www.dw-world.de/dw/article/0,,5643152,00.html>

- ۱۹۲) <http://www.dolat.ir/NSite/FullStory/?id=188931>
- ۱۹۳) http://www.donya-e-eqtesad.com/Default_view.asp?@=175464
- ۱۹۴) http://www.donya-e-eqtesad.com/Default_view.asp?@=175464
- ۱۹۵) <http://www.dw-world.de/dw/article/0,5643152,00.html>
- ۱۹۶) <http://www.iranamerica.com/forum/showthread.php?t=1965>
- ۱۹۷) <http://khabaronline.ir/news-43843.aspx>
- ۱۹۸) <http://shabanews.ir/Nsite/FullStory/?Id=3145>
- ۱۹۹) <http://www.khabaronline.ir/news-12346.aspx>
- ۲۰۰) <http://www.khabaronline.ir/news-20709.aspx>
- ۲۰۱) <http://www.khabaronline.ir/news-23752.aspx>
- ۲۰۲) <http://www.khabaronline.ir/news-30834.aspx>
- ۲۰۳) <http://www.tabnak.ir/fa/pages/?cid=83173>
- ۲۰۴) <http://www.etemaad.ir/Released/88-12-10/133.htm#176276>
- ۲۰۵) http://www.radiofarda.com/content/f4_Export_figures_real_unreal/424512.html
- ۲۰۶) <http://www.ilna.ir/newsText.aspx?ID=111937>
- ۲۰۷) http://eghtesadaneh.blogspot.com/2008/05/blog-post_10.htm
- ۲۰۸) <http://www.farsnews.net/newstext.php?nn=8904310742>
- ۲۰۹) <http://www.unctad.org/Templates/webflyer.asp?docid=13423&intItemID=2068&lang=1>
- ۲۱۰) <http://aftabnews.ir/vdch-inzm23nv-d.tft2.html>
- ۲۱۱) <http://www.mehrnews.com/fa/newsdetail.aspx?NewsID=1129825>
- ۲۱۲) علی غفوری: خطوط اصلی در نظام اقتصادی اسلام، تهران ۱۳۵۶ ص ۱۳۲
- ۲۱۳) دو مالیات مذهبی دیگر « جزیه » و « خراج » است که اولی مالیاتی است که از شهروندان غیر مسلمان در یک جامعه اسلامی اخذ می شود و دومی هم مالیاتی است که دولت به ازای اموال دولتی که حق تصرف شان را به مردم واگذار می کند از آنها طلب می کند.
- ۲۱۴) توضیح المسائل - با اضافات مسایل جدید، بی تاریخ، ص ۲۰۰
- ۲۱۵) محمد منذرفحیف: مقدمه ای بر اقتصاد اسلامی، ترجمه عباس عرب مازیار، تهران ۱۳۷۶، ص ۷۱
- ۲۱۶) توضیح المسائل، همان، ص ۲۱۱
- ۲۱۷) همه این نقل و قول ها از یک سخن رانی آیت الله بهشتی است که در ۲۹ اردیبهشت ۱۳۶۰ در تهران برگزار شد و متن اش در کتاب « اقتصاد اسلامی ۱ » تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۸ منتشر شده است صص ۹۹-۱۲۹
- ۲۱۸) http://www.sarshar.org/archives/notes/post_237.html
- ۲۱۹) <http://www.hamshahri.org/news-107784.aspx>
- ۲۲۰) <http://kabulpress.org/my/spip.php?article7534>
- ۲۲۱) <http://www.ebtekarnews.com/Ebtekar/Article.aspx?AID=14393#66992>
- ۲۲۲) <http://www.ilna.ir/newsText.aspx?ID=124392>
- ۲۲۳) <http://www.iranec.org/persian/RDefault.aspx?nid=36&did=158>
- ۲۲۴) بنگرید به
Economic Trends, No. 57, p. 3
- ۲۲۵) بنگرید به
Annual Review, 1387, p. 42
- ۲۲۶) همان، ص ۴۹
- ۲۲۷) بنگرید به Economic Trends, No. ۵۷, p. ۱۳
- ۲۲۸) <http://www.fararu.com/vdcewo8w.jh8zzi9bbj.html>

http://zamaaneh.com/special/2010/04/print_post_1164.html (۲۲۹)

توضیح ضروری: Annual Review و Economic Trends که از آنها نقل کرده‌ام
نشریات ادواری بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران اند که به زبان انگلیسی منتشر می‌شوند.

The Economy of Iran under Mr Ahmadinejad

© Ahmad Seyf

Ahmad Seyf is hereby identified as author of this work in accordance with
Section 77 of the Copyright, Design and Patents Act 1988

Cover: Shirin Hesabi
Layout: Fatemeh Farahani

ISBN: 978-1780830483

All rights reserved. No part of this publication may be reproduced, stored in a retrieval system, or transmitted, in any form or by any means, electronic, mechanical, photocopying, recording or otherwise, without the prior permission of the publishers.

This book is sold subject to the condition that it shall not, by way or trade or otherwise, be lent, resold, hired out or otherwise circulated without the publisher's prior consent in any form of binding or cover other than that in which it is published and without a similar condition including his condition being imposed on the subsequent purchaser.



H&S Media Ltd
UK, 2011
info@handsmedia.com

The Economy of Iran under Mr Ahmadinejad

Ahmad Seyf
Regent's College

